



## مرزها، ص ۷

## مقدمه

در سال ۱۳۴۳ هـ ش که رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره از طرف رژیم طاغوتی پهلوی از کشور اسلامی ایران تبعید گشته، حوزه علمیه قم که پرچمدار این قیام مقدس بود به مدت دو هفته تعطیل گردید که این دوران تعطیلی فرصت بیشتری برای علماء و روحانیون مبارز به وجود آمد تا به تئوری حکومت اسلامی پیش از پیش بپردازند. در این دوران سخت مبارزه استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله العظمی گرامی قمی که از اساتید انقلابی و مبارز حوزه علمیه قم به شمار می آمد و خود شاگردان مورد عنایت حضرت امام خمینی قدس سره بود در پی نوشتن کتابی افتاد که بتواند به نوعی مسئله حکومت اسلامی و رهبری آن را مناسب همان زمان باشد مطرح نماید. که به کتاب آقای ابوالاعلی امودودی به نام **نحوال دستور الاسلامی** برخورد نمود و چون کتاب مذکور را برای این منظور مناسب دید لذا به ترجمه آن با نام قانون اساسی در اسلام همت گمارد و در ترجمه و پاورقی کتاب مذکور مسائلی تحت عنوان لزوم حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مطرح کرد که به شدت باعث عصبانیت ساواک گردید که در چاپ های بعدی مطالب مذکور از

## مرزها، ص ۸

کتاب فوق حذف گردید. بعد از این بود که استاد معظم به فکر کتاب مفصلتری در این رابطه افتاد و کتابی را در سال ۱۳۴۹ هـ ش تحت عنوان

مقدمه ای بر امامت به چاپ رساند که مورد توجه عموم واقع گردید و بعدها به بخش های متعدد تبدیل گشته و با عناوین دیگری همچون: ۱- مقدمه ای بر امامت ۲- نگاهی به سیستم سیاسی اسلام ۳- مالکیتها ۴- مالکیت خصوصی ۵- مرزها، منتشر و بارها تجدید چاپ گردید. و اکنون که به لطف الهی و عنایت امام زمان علیه السلام و رشادت و مجاهدت های علماء و مؤمنین و برکت خون شهداء انقلاب شکوهمند اسلامی به بار نشست، فرصت مناسبی پیش آمد تا بعضی از کتاب های فقیه توانا و فیلسوف گران قدر متالم، حضرت آیت الله العظمی گرامی قمی را با اضافات و تصحیح مجدد، تجدید چاپ نمائیم.

و کتابی که هم اینک پیش رو دارید به نام مرزهاست که درباره مفاهیم اسلام و کفر، تشیع و تسنن - تصوف و افساد فی الارض و ....

و نیز بعضی از آثار حیات بخش قانون رهبری در اسلام تحقیقی عمیق ارائه نموده است، که امید است مورد عنایت آقا امام زمان (عج) و نیز استفاده همگان قرار گیرد

والسلام

قم - حوزه علمیه - خسرو خسروی - زمستان ۸۴

مرزها، ص ۹

### مرز کفر و ایمان

می‌دانیم که در قرآن کریم و متون اسلامی از مسائل اعتقادی زیادی بحث شده است لیکن باید دید کدام يك از این مسائل جنبه حقوقی داشته اعتقاد به آن جزو اساس اعتقاد اسلامی بوده و بی اعتقادی به آن موجب بیرون رفتن از حد اسلام است. و کدامیک در این حد نبوده از جنبه علمی و هدایتی مورد توجه قرار گرفته و برای هدف ارشاد به کار رفته است. می‌خواهید تعبیر زیر بنا و بنا و بنای ایدئولوژی اسلامی را درباره این دو به کار برید.

از ادله فقهی استفاده می‌شود که اعتقاد بیگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله «۱» اساس اعتقاد اسلامی را از نظر حقوقی تشکیل می‌دهند که اگر کسی یکی از این دو را باور نداشته باشد کافر محسوب می‌شود و نجس است. «۲»

چنان که اگر بر ضد حکومت امام (چون امام علی و امام حسن که

---

(۱) - /الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصديق برسول الله صلى الله عليه و آله و به حقتن الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث ... اصول کافی ج ۲ ص ۲۵۶ ط، تهران.

(۲) - /البتة میان کفر و نجاست هم ملازمه‌ای نیست و فی المثل بعضی از فقهای شیعه منکران رسالت پیامبر را - اگر از اهل کتاب باشند - کافر می‌دانند لیکن نجس نمی‌دانند.

مرزها، ص ۱۰

حکومت داشتند و حضرت امام حسین علیه السلام نیز همین طور) قیام کند و یا نسبت به یکی از ائمه علیهم السلام دشنام دهد و یا دشمن باشد نیز نجس است و در حکم کافر می‌باشند. «۱»

و اگر درباره ائمه علیهم السلام غلو نماید و آن‌ها را خداوند و یا پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند نیز نجس است. این‌ها اساس مباحث اعتقادی اسلام از نظر حقوقی است که مخالف آن‌ها از حقوق اسلامی محروم و جزو کفار محسوب می‌شود.

از نظر مجازات آخرت و بحث کلامی میان مقصر و قاصر در مسائل اعتقادی فرق است اگر در اثر کم استعدادی و گرفتاری شبهات اهل جدل راستی نفهمیده باشد مجازات نمی‌شود گر چه بهشت هم نمی‌رود زیرا به هر حال راه سعادت را نیافته است همچون کسی که زحمت کشیده لیکن بی راهه رفته است البته در برابر زحمتش اجر خواهد برد.

و اگر با وجود امکانات فکری به علت سستی و بی‌اعتنائی به دنبال تحقیق نرفته و در نتیجه ره به حقیقت نبرده است و یا حقیقت را دریافته و در عین حال روی عناد نمی‌خواهد زیر بار برود مقصر است و گناهکار. ولی دشمنی و یا دشنام به ائمه یا پیامبر و یا خداوند خودش جرم است هر چند روی اشتباه باشد زیرا به هر جهت اهانت به دیگری است و جرم می‌باشد.

(۱) -/ این که در کلمات فقهاء این گروه در حکم کفار حساب شده و رسماً جزو کفار محسوب نشده‌اند از این جهت است که عقائد اولیه اسلامی را قبول دارند فقط چون بر ضد حکومت مرکزی امام معصوم قیام کرده‌اند یا لازمه‌اش خروج از مکتب است و می‌توانید بگوئید حکمی سیاسی است.

### مرزها، ص ۱۱

آن چه گفته شد حدی است که به خوبی از متون اسلامی استفاده می‌شود. برخی از فقهاء اسلام مطلب دیگری هم افزوده‌اند و آن این که: اگر یکی از مسائل ضروری اسلام را انکار کند نیز کافر است و نجس می‌شود و هر چند خودش نداند که ضروری اسلام است.

ضروری اسلام مطلبی است که به حدی مسلم باشد که حتی غیر مسلمانان نیز اهل اسلام را با آن خصوصیت می‌شناسند همچون اعتقاد به معاد و لزوم نماز و حجاب و روزه و حج و جهاد و حرمت زنا و مانند آن. برخی فقهاء گفته‌اند انکار پاره‌ای از ضروریات چون اصل معاد موجب کفر می‌شود نه هر ضروری. برخی دیگر جسمانی بودن معاد را نیز افزوده‌اند.

فقهاء دیگر گفته‌اند که اساساً انکار ضروریات اسلام باعث کفر نمی‌شود مگر آن که در حقیقت انکار رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بشود مثل این که بداند ضروری و مسلم اسلام است و درعین حال انکار کند که در حقیقت معنایش این است که با این که می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده ولی قبول ندارم یعنی گفته آن حضرت صحیح نیست یعنی از نزد خداوند نیاورده است و این همان انکار رسالت آن حضرت (در خصوص يك مسئله است).

و بنابراین، قاعده کلی پیش به هم نمی‌خورد که میزان کفر و اسلام قبول و رد یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است «۱» و با این

(۱) -/ غیر از دشمنی و دشنام به ائمه یا پیامبر که در حقیقت جنبه سیاسی دارد و به تعبیر فقهاء محکوم به کفر هستند

### مرزها، ص ۱۲

حساب چیزهای دیگر حتی معاد هم دخالت ندارند، به این معنی که هر چند اعتقاد به معاد جزو مسلمات اسلام است ولی اگر کسی اشتبهاً انکار کرد کافر و نجس نبوده، مسلمان حساب می‌شود هر چند مسلمان بی سواد و بی اطلاعی است.

از فقهاء دروهای اخیر که عقیده اول را پذیرفته‌اند و میزان کفر و اسلام را همان یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند (غیر از دشمنی و یا دشنام به ائمه) و رد مسائل دیگر را موجب کفر نمی‌دانند مرحوم سید محمد کاظم یزدی صاحب کتاب «العروه الوثقی» است.

منظور از کافر کسی است که اصل خداوندی و یا یگانگی خدا و یا رسالت را انکار کند یا یکی از ضروریات دین را

با توجه به ضروری بودن آن به طوری که انکار آن در حقیقت همان انکار رسالت و پیامبری بشود ... «۱»  
 مرحوم سید عبدالهادی شیرازی و اصطهباناتی و حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم و مرحوم  
 آیه الله بروجردی قده وعده دیگری از گذشتگان فقهاء رحمة الله علیهم همین عقیده را پذیرفته اند.  
 از فقها حاضر هم عده ای از جمله مرجع عالیقدر شیعه در حاشیه عروه «۲» و آیه الله خوانساری نیز همین طور.

(۱) -/ عروه الوثقی، بحث نجاسات.

(۲) -/ ایشان در تحریر الوسيله می نویسد: کافر نجس کسی است که به دینی جز اسلام معتقد باشد و یا اسلام را بپذیرد لیکن آن چه را که به ضرورت از دین می داند  
 انکار کند به طوری که به انکار رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله یا تکذیب آن حضرت و یا اشکال گرفتن بر شرع آن حضرت برگردد و یا کار و گفتاری از او سرزند که  
 موجب کفرش شود (حتما منظورشان از این قسمت اخیر کارهایی چون خراب کردن کعبه و سوزاندن قرآن می باشد). عدم تصریح به نام امام در متن به اعتبار فشار ساواک  
 در آن زمان، و جلوگیری از نشر کتاب بوده است.

### مرزها، ص ۱۳

مرحوم سید جمال الدین گلپایگانی می فرمود: اگر گناهان بزرگ و مسلم را نیز انکار نموده حلال بدانند و یا اساس  
 معاد را منکر شود نیز کافر و نجس است. «آیه الله شاهرودی مدظله نیز همین طور.»  
 آیه الله خوئی مدظله تنها انکار اصل معاد را اضافه می کند و گناهان بزرگ و یا ضروریات دیگر را ذکر نمی کند.  
 مرحوم حجت کوه کمری منکر هر مطلب ضروری را- و لو به اشتباه- موجب کفر می دانست. «۱»  
 اینها نظریات فقها عظام انارالله برهانهم در این مسئله بود.  
 بحث در این نظریات از نظر «فقهی» و انتخاب نظر صحیح چندان متناسب این نوشته نیست و به اصطلاح «البحث فی  
 محله.»  
 فقط خواستم میزان کفر و اسلام و طهارت و نجاست در این مسئله را در نظر داشته باشیم و بدانیم که بنابراین انکار  
 هر مطلب اسلامی موجب کفر نمی شود.

(۱) -/ عقاید مزبور از حواشی آقایان بر کتاب عروه الوثقی که جداگانه به چاپ رسیده استخراج شده است.

### مرزها، ص ۱۴

#### مرز تشیع و تسنن

لازم است به مطلب دیگری نیز توجه کنیم و آن بحث در اصول عقاید شیعه است. منظورم این است که کدام عقیده  
 در «شیعه» بودن دخالت دارد که اگر کسی انکار کند هر چند کافر نمی شود ولی از مرز شیعه خارج می شود و جزء  
 اهل تسنن به شمار می آید.  
 در این قسمت مرحوم شیخ مرتضی انصاری که برخی او را «خاتم المجتهدین» لقب داده اند و در علم و تقوا و درک و  
 هوشیاری او حرفی نیست در کتاب مهم اصولی خویش «الرسائل» چنین می نویسد:

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی  
 «آن چه از این اخبار و احادیث به دست می آید و عده ای از علماء اخیار نیکان ما هم چون شهید اول در کتاب «الفیه»  
 و شهید دوم در شرح الفیه و محقق دوم در کتاب «جعفریه» و غیر این ها گفته اند این است که: در شناسائی ائمه: همین  
 قدر کافی است که شخص آن ها را با نسب معروفشان (که فرزند کیست و نامش چیست) بشناسند و قبول داشته  
 باشد که آن ها امامانی هستند که رهنمای راه حق اند و اطاعتشان لازم است و مطالب را باید از آن ها گرفت. در برخی  
 روایات شناسائی حق امام همین قدر تفسیر شده است که بدانیم امامی است لازم الاطاعه.» (۱)  
 مرحوم آشتیانی شاگرد و تقریرنویس درس شیخ به طور مفصل تری این بحث را بررسی کرده است. و از او مفصلتر  
 مرحوم

(۱) - / رسائل ص ۱۷۲ و ۱۷۳ چاپ رحمت الله.

### مرزها، ص ۱۵

تنکابنی شاگرد آشتیانی که نظراتشان در حواشی آن ها بر کتاب «رسائل» شیخ انصاری به چاپ رسیده است.  
 شیخ انصاری می فرماید اساساً دلیلی بر لزوم بیش از این نداریم که هر کس باید درباره ائمه معتقد شود امام و  
 پیشوای لازم الاطاعه هستند، که هر چه فرمودند باید اطاعت کنیم.  
 و حتی ایشان درباره لزوم و عدم لزوم اعتقاد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مطلبی رامی  
 گوید. «۱» که چون از نظر اعتقاد مذهبی و باورهای دائمی ایمانیم مشکل به نظر می رسد و فعلاً هم نه لزومی در  
 تحقیق آن است و نه فرصت کامل برای مراجعه دقیق با دله مربوطه، از نقل و طرح آن خودداری می شود. «۲»  
 بنا بر این روشن شد که قدر مسلم ارکان اساسی اعتقاد اسلامی که مشهور فقها هم گفته اند فقط همان اعتقاد به  
 یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است.  
 و قدر مسلم اعتقاد تشیع - علاوه بر آن دو - اعتقاد به ۱۲ امام است باینطور که این ها پیشوایانی الهی هستند و هر چه  
 بفرمایند وظیفه ماست که فرمان ببریم. «۳»

(۱) - / رسائل ص ۱۷۲، ۱۷۳.

(۲) - / به رعایت اختصار از نقل سایر اقوال خودداری شد، می توانید به کتاب های مقاصد العلیه شهید ثانی ص ۲۴ و تلخیص الشافی تألیف شیخ طوسی ص ۲۵۲ و اوائل  
 المقالات شیخ مفید ص ۳۸ و شافی سید مرتضی ص ۱۸۸ و متشابه القرآن این شهر آشوب ص ۲۱۸ ج ۱ طبع تهران و ... مراجعه مائید.

(۳) - / قال الصادق علیه السلام (ج ۲ اصول کافی ص ۲۴ تهران) ... الايمان معرفة هذا الامر، مع هذا، (الاسلام) فاذا اقربها و لم يعرف هذا الامر كان مسلماً و كان ضالاً  
 ايمان علاوه بر معرفت اسلام، شناخت این امر (امامت ما) است، اگر اسلام را قبول داشت ولی این امر را به رسمیت نشناخت، مسلمان است ولی گمراه.»

### مرزها، ص ۱۶

امام و پیامبر صلی الله علیه و آله خصوصیات بسیار و فضائل بیشماری چون علوم متنوع و شجاعت و قاطعیت و  
 ولایت باطنی و مقام شفاعت و مقام محمود و افضلیت بر پیامبران پیشین و ... دارند. «۱»

ولی سخن این جاست که اگر کسی معتقد به این‌ها نباشد یا اساساً آن‌ها را نداند و توجهی نداشته باشد آیا معصیت کرده و فاسق می‌شود و یا مثلاً سنی می‌شود و یا اساساً مسلمان نیست؟!

یا بگوییم هر چند کافر و یا سنی نمی‌شود لکن واجب است یاد بگیرد و گرنه فاسق است؟

یا نه، این‌ها معرفت را کامل می‌سازند و اگر کسی نداند معرفتش کامل نیست یعنی پیشوای خود را به طور کامل نشناخته است ولی لازم هم نیست به طور کامل بشناسد، نه سنی می‌شود، نه کافر، نه فاسق، چنان که شیخ انصاری فرموده است، و بنابر این عقاید مزبور چون علم و شفاعت و غیره، از عقاید اساسی نبوده از نظر حقوق اسلامی ندانستن آن‌ها جرم نیست و به اصطلاح من از مباحث علمی اسلام است نه اعتقادی مذهبی.

در طول تاریخ اسلام در اثر روشن نبودن مردم و این که همگی تسلیم یک رهبر الهی نبودند- و آن هم برای این که بحث امامت را نفهمیده بودند- چه نزاع‌ها به پا کردند که چرا فلان شخص (یا گروه) معتقد به فلان مسئله نیست؟ پس سنی است یا کافر است یا فاسق است.

و سائر اتهامات ناروا ...

خون‌ها ریخته شد آبروها بر باد رفت افراد شایسته‌ای منفور

---

(۱) -/ آن چه گفتم نظر خودم بود ولی در خصوص ولایت باطنی و افضلیت بر پیمبران، بحث‌هاست، چنان که بسیاری از اهل تسنن و از جمله فخر رازی در شفاعت نیز سخنی دارند اگر در بحث‌های آینده فرصتی پیش آمد متعرض می‌شوم.

## مرزها، ص ۱۷

اجتماع شدند و استعمارگران رقص کنان به آرزوی خویشتن که بر پایه جهل ملت استوار بود رسیدند. استعمارگران منافع غاصبانه خود را بر اساس طرح اختلاف‌های اعتقادی و احیاناً طبقاتی اجتماع پایه ریزی می‌کنند زیرا اگر ملت روشن باشند و متحد و یک قول هرگز زیر بار استعمار نمی‌روند.

«سوره قصص» که قصه استعمار فرعون را نشان می‌دهد یکی از کارهای ستم‌گرانه فرعون را این می‌شمارد که جعل اهلهای شیعا- مردم را گروه بندی کرده بود. «۱»

در سوره انعام یکی از عذاب‌ها این شمرده شده است که ملت به صورت گروه‌های پراکنده در آید: بگو خداوند می‌تواند عذابی از بالای سرتان (آسمان) یا از زیر پایتان (زمین) بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه سازد «۲»

در سوره «روم» یکی از خصوصیات مذهب «شرك»، این شمرده شده است که دسته دسته و مختلف شوند: از مشرکین نباشید، از آن‌ها که دین خود را جدا کردند و گروه‌ها شدند. «۳»

این گروه بندیها و اختلاف‌ها دو منفعت بزرگ را به ترتیب برای استعمارگران در بردارد:

۱- نزاع میان ملت و هدر رفتن نیروها و در نتیجه استراحت استعمارگر.

۲- پیش افتادن عوام نادان و پیرو نادانسته استعمارگر، و عقب افتادن افراد روشن.

(۱) - / آیه ۴ قصص.

(۲) - / «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا» ... آیه ۶۵ انعام.

(۳) - / «ولا تکنوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا» آیه ۳۳ روم.

## مرزها، ص ۱۸

کمال آروزی استعمارگر این است که رقیب سیاسی خود یعنی رهبر واقعی رامنفور اجتماع کند تا رهبر وجهه ملی خود را به طور کلی از دست بدهد و در حقیقت همان نیروی ملی که پشتوانه فرد روشن بوده و اتکاء رهبر از نظر اجتماعی به آنها بوده است علیه او قیام کنند و در پای دارش کف بزنند این بزرگترین آروزی استعمارگر است زیرا هم از دست مزاحم راحت شده است و هم خود را محبوب ملی و رقیب را منفور می سازد که به این زودی ها کسی جرئت قیام نداشته باشد اگر به این آروز نرسد لااقل به وسیله ایجاد اختلاف، نیروی مهاجم را به خود مشغول ساخته و خویشتن را از شر آنها هر چند برای مدتی محدود باشد در امان داشته است.

استعمارگر برای وصول به این نتیجه ها از احساسات ملت ها سوءاستفاده میکند و به خصوص عقاید مذهبی بهترین زمینه برانگیختن عواطف ملت ها است و به این وسیله از راه ظاهر مذهب حقیقت مذهب را میکوبد.

حتما شنیده اید ابوحنیفه در راه به امام صادق علیه السلام رسید عصائی در دست حضرت دید پرسید چرا عصا در دست گرفته اید؟ فرمود چوبدستی جدم پیامبر است دوست دارم. او خم شد و عصا را بوسید. حضرت فرمود این چوب است، دست مرا ببوس که از گوشت و خون پیامبر است.

ابوحنیفه که در خدمت حکومت بنی العباس است استخدام شده تادر برابر امام صادق که رهبر حقیقی است الگوی مذهب شود و به عنوان رهبری مذهبی توجیه گر اعمال حکومت باشد.

ابوحنیفه به امام رسید، اعتراض می کند که چرا عصا در دست گرفته ای یعنی شما که چندان پیر نشده ای، یعنی کار تو خلاف آداب

## مرزها، ص ۱۹

اسلامی است، یعنی الگوی اسلام منم نه تو.

امام صادق علیه السلام هم با همان روش مذهبی نقشه او را خنثی می سازد و بدون پیش آوردن بحثی از حقیقت امامت و رهبری جمله ای حقیقی و نیز موافق ذوق عوام پیش می آورد که ابوحنیفه ساکت و بی جواب می ماند: «عصای جدم پیامبر است» و او برای اینکه اطاعت و علاقه کاملش را به پیامبر نشان دهد عصا را می بوسد و امام هم برای این که تظاهر و ریاکاریش را نشان دهد می گوید: بیا دست مرا ببوس ... در این داستان بیشتر دقت کنید، حقیقت عمل ابوحنیفه، کوبیدن مذهب از راه تظاهر به مذهب است.

نظیر همین داستان جریان عبدالله عمر است چنان قیافه زهد ما با نه دارد که آن مرد عوام نزد علی علیه السلام آمده میگوید باورم نمی آید که عبدالله که گوشه گیری اختیار کرده باطل و جهنمی باشد و روش شما که جنگ است حق باشد.

به هر حال استعمارگران از عوام بودن ملت‌ها سوء استفاده کرده مسائل علمی اسلام را به عنوان مسائل اعتقادی اسلام طرح می‌کنند و چون عوام در این مسائل روشن نیستند «۱» سرو صدا بلند می‌شود و استعمارگر راحت شده به کار خود مشغول می‌شود.

میدانید یکی از بهترین راه‌های استعمار، منحرف کردن افکار ملت‌ها از جریان‌ات روز است. گاهی به طرح مسائل علمی دقیق و گاهی به طرح مسائل غیر اساسی اعتقادی و زمانی به طرح مسائل اجتماعی ساده و همچنین ...

---

(۱) - / و خود این روشن نبودن در طول قرن‌ها بزرگترین شاهد اعتقادی نبودن آن (باصطلاح من) است که عدم اعتقاد به آن به اصل اسلام و یا تشیع شخص نمی‌زند.

### مرزها، ص ۲۰

#### جبر و اختیار

مسئله‌ای طرح می‌شد که آیا «۱» مردم در کارهای خود مجبورند و اراده خداوند بر همه کارهایشان حاکم است یا نه، بلکه خودشان استقلال دارند.

اشاعره طرفدار جبر، و معتزلیها طرفدار تام الا راده و همه کاره بودن انسان بودند. از طرح همین مسئله اختلاف و دو دستگی پیدا می‌شد و تدریجا به صورت دو گروه ممتاز و مخالف یکدیگر در آمدند که در هر فرصتی یکدیگر را می‌کوبیدند.

و اتفاقاً عقیده هر دودسته هم باطل بود و اشتباه. که ائمه اطهار علیهم السلام این اشتباه را تذکر می‌دادند.

حالا اصل مسئله (بدون در نظر گرفتن لوازم آن) ضرری بجائی نمی‌زد و لذا مردم معمولی مسلمان هم هیچ کدام را نمی‌فهمیدند.

به دقت عقلی لازمه مجبور بودن انسان در اعمال خود این است که مجازات و بهشت و جهنم و بعثت پیامبران و اصل آوردن قانون،

---

(۱) - / در این مسأله و مانند آن می‌خواهم بگویم وجدان ساده مردم حقیقت رامی‌یابد، می‌داند که نه چبر است و نه تفویض، لذا نماز می‌خواند و فحشاء را جرم می‌شمارد، و در هر کاری هم از خدا مدد می‌جوید، ولی وقتی پای استدلال عقل و نقل جلو می‌آید عاجز می‌شود و نزاع در می‌گیرد، و به این جهت می‌گوییم چه لزوم دارد این گونه مسائل در نزد عوام که هنوز روشن نشده‌اند طرح شود.

### مرزها، ص ۲۱

بیهوده باشد زیرا اگر انسان از خود اراده و اختیاری ندارد. پس قانون برای کی؟ و مجازات برای چی؟ لازمه همه کاره بودن انسان و به اصطلاح «تفویض» یعنی سپردن خداوند، همه کارها را به دست خود انسان این است که قدرت خداوند محدود بوده نتواند از هیچ کاری جلوگیری کند و به اصطلاح خداوند بی اثر شده، انسان موجودی واجب و بی احتیاج به خداوند بشود و چیزی شبیه ثنویت و دو خدائی می‌شود. و این هر دو خلاف اسلام بلکه خلاف همه ادیان و خلاف عقل است.



ولی هر دو دسته مسلمان بودند و نماز می خواندند و برای مرام خود به آیات قرآن و احادیث هم تمسک می جستند، و این خود دلیل عدم توجه آن‌ها به حقیقت گفته خودشان بود.

تفویضی به جبری می رسید و برای کوبیدن او می گفت خداوند منزه از فسق و فجور است (یعنی تو جبری می گوئی همه کارها به دست خداست پس زنا و فحشاء هم کار خود خداوند است).

جبری در پاسخ می گفت خداوند اجل از این است که در حوزه قدرت و زمین و آسمانش کاری بر خلاف اراده اش انجام شود (یعنی شمای تفویضی می گویی خداوند عاجز است و نمی تواند جلوکاری را که نمی خواهد انجام شود بگیرد).

و هر دو از حل مسئله عاجز بودند و با همین فحش و دشنام‌ها و احیاناً استدلالهای متناقض از قرآن کریم کار پیش می رفت.

و به همین جهت است که فقهاء شیعه انارالله برهانهم نیز در کتاب‌ها می نوشتند که این‌ها چون توجه به حرفشان ندارند مسلمانند.

## مرزها، ص ۲۲

بیچاره ملت مسلمان که در زیر پای این گونه بحثهای بی فایده دست و پا می زد و سودی جز ریخته شدن خونشان و از کف رفتن مالشان و آباد شدن خانه‌های روسا دو گروه نمی بردند.

پیامبر اسلام که توانست پیشروی کند و قدرت بت و استعمار بت پرست را بکوبد یک جهت هم این بود که از طرح این مسائل پرهیز داشت.

این حدیث منقول که

«العلم نقطة كثرها الجاهلون» (۱)

همین معنی را دارد یعنی نمی فهمد که این بحث‌ها چه بروزگار اسلام می آورد و چگونه انحراف افکار از اطراف خود و حوادث روز و مصیبت‌های حاضر اسلام را ایجاد می کند.

امام صادق علیه السلام که خود می فرماید. ما اصول مطالب را می گوئیم و شما خود فروع آن را استخراج کنید (۲) در حدیث العلم نقطه ... نمی خواهد بگوید تفریع فروغ نکنید، اجتهاد نباشد، درس و بحث تعطیل شود، بلکه منظور همین مسائل بیهوده و انحراف ایجاد کن بوده است.

بیهوده از این نظر که در محیط عوام غیر روشن ما، فایده‌ای جز ایجاد تفرقه میان مردم ندارد. باید محیط بحث قدرت درك داشته باشد. و لذا به نظر می رسد نوعاً این گونه مسائل از طرف گروه‌های دیگر طرح می شده است و آن گاه ائمه ما علیهم السلام فرمودند: «هر دو اشتباه می کنند نه جبر است و نه تفویض بلکه چیزی میان هر دو است» یعنی انسان همه کاره نیست و هیچ کاره هم نیست انسان کار می کند ولی

(۱) - / علم يك نقطه است و نادانان آن را زیاد می کنند. سند حدیث را نمی دانم درست است یا نه؟

(۲) - / وسائل الشیعه کتاب القضاء.

### مرزها، ص ۲۳

نیروی کار را هم خداوند داده است، و همین تحرك به سمت کار هم به توفیق الهی است، ولی انسان است که انتخاب و حرکت دارد.

و توجه دارید که بیشتر روایات این بحث با کلمه نفی شروع می‌شود: «نه جبر است و نه تفویض بلکه واسطه است.»، یعنی جمله امام در رد کلماتی است که قبلاً مطرح شده است از عوام مسلمان بی خبر برسید توجبری هستی یا تفویضی؟

او می‌گوید من نمی‌دانم من مسلمانم من می‌گویم اشهدان لا اله الا الله و اشهد محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله. و همین شهادت برای اسلام او کفایت می‌کند.

جالب این که خلفاء نه تنها اصل بحث را دامن می‌زدند بلکه طرفداری از یکی از دو گروه هم می‌کردند و مخالفین آن گروه را می‌کشتند و زندانی می‌نمودند. ولی بیشتر خلفاء از جبریها حمایت می‌کردند و به مضمون «الناس علی دین ملوکهم» که حکایت از ضعف اداری و اعتقادی مردم می‌کند بیشتر کتابها نیز در حمایت از جبر نوشته می‌شد و حتی بیشتر علماء اهل تسنن هم جبری بودند.

چرا که خلفاء با فلسفه جبر از شر اعتراض مردم به خصوص متدینین که امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند راحت می‌شدند که چرا از ما انتقاد می‌کنید؟ ما از خود اختیاری نداریم این دست خداست که از آستین ما به در آمده است.

«در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند.»

### مرزها، ص ۲۴

#### آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم «۱»

آن چه که ازدقت در روش کلامی قرآن کریم و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به دست می‌آید این است که اسلام در درجه اول پس از مسائل اصیل اعتقادی (که پیش از این گذشت) به وظایف حتمی عبادی و اجتماعی اهمیت می‌دهد و طرح مسائل دیگر را در مراحل بعدی پیش می‌کشید و یا از بسیاری طرحها احتراز دارد.

در وظایف هم باید از مسائل واقعی سخن گفت نه مسائل فرضی و به فرموده علی علیه السلام: از آنچه واقعیت عینی ندارد سؤال نکن زحمت واقعیات ترا کافی است «۲»

و البته دین فطری اسلام هم همین اقتضا را دارد. بسیاری از بحث‌های زائد است که مردم را منجر ساخته است. البته حساب بحث‌های کاملاً علمی جداست، مثلاً هدف در بحث‌های اجتهادی حوزه تحصیل قوه استنباط و اجتهاد است، نه دانستن يك مسئله. در آن جا تحقیقی بودن یا فرضی بودن فرقی نمی‌کند. گرچه آن جا هم حتی المقدور، تحقیقی باشد بهتر است.

(۱) -/ این شعر حافظ يك معنای دقیق فلسفی درستی دارد.

(۲) -/ «لا تستل عما لا يكون ففي الذي قد كان لك شغل» نهج البلاغه.

## مرزها، ص ۲۵

## رهبر و طرح مسائل

رهبر باید همواره بیدار و آگاه باشد، از افراط در بحث‌ها جلوگیری کند و مسائل زائد را از جو عمومی حذف نماید و طرح مباحث انحراف آور را محکوم سازد.

و این تنها در قدرت رهبر الهی است که ملت از نظر عقل و احساس مطیع او می‌باشند.

همانند بحث جبر و تفویض به آن صورت که طرح می‌شد، بحث قدم و حدوث قرآن، و قدم و حدوث زمانی عالم، و بحث وحدت و تعدد وجود، می‌باشد که خون‌ها ریخته و اهانت‌ها شده و آبروها برباد رفت.

دعوا می‌شد که کلام خداوند و از جمله قرآن کریم از قدیم بوده و ذاتی خداوند است یا حادث است که خداوند بعداً ایجاد کرده است هر دو گروه هم می‌گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله «۱»

عوام الناس هم که باید مدتی فکر کنند تا مفاهیم بحث را بفهمند در دعوا داخل بودند و نوعاً زد و خورد و خرج مال به وسیله آن‌ها انجام می‌گرفت.

شاید یکی از اسرار فرمایش علی علیه السلام که فرمود اگر چیزی از شما

(۱) -/ از نظر بحث فلسفی، کلام خدا هم به طور ذاتی تصور می‌شود، و هم به طور کلام مخلوق قدیم، و هم کلام حادث مخلوق، و اما نزول قرآن کریم با این خصوصیت قطعاً حادث است.

## مرزها، ص ۲۶

پرسیدند که نمی‌دانید بگوئید نمی‌دانیم و خجالت نکشید، «۱» توجه آن سرور به همین نزاع‌ها باشد.

اگر وقتی می‌پرسیدند قرآن قدیم است یا حادث، و طرف مورد سؤال در بحث وارد نبوده و نمی‌دانست، می‌گفت نمی‌دانم دعوائی نبود، دو تا نمی‌دانم که با هم نمی‌جنگند.

فیلسوفی که می‌گفت عالم قدیم است نمی‌گفت خود عالم خداست، پس دو تا خدا داریم. او می‌گفت عالم مخلوق خداست ولی خلقت زمان نمی‌خواهد، خلقت موجود مادی طبیعی، زمان دارد نه هر موجودی، مثلاً خلق نور ائمه علیهم السلام که همواره گرداگرد عرش بوده‌اند «۲» زمان نمی‌خواهد.

و به اصطلاح، قدیم زمانی را می‌گفت نه قدیم ذاتی را.

ولی عوام که نمی‌فهمید، در نزاع دخالت می‌کرد و کم کار بالا می‌گرفت و آنها هم که دست تکفیر کردنشان خوب بود فوراً چماق تکفیر را بلند می‌کردند. آنکه معتقد به وحدت وجود بود، نمی‌گفت ما همه خدائیم بلکه می‌گفت

حقیقت هستی یکی است ولی مراتب دارد و به اصطلاح مشکک است ما بالاخره چیزی هستیم و وجود داریم خدا هم وجود دارد هر دو وجود داریم ولی ما کجا و او کجا؟ ما باراده او موجودیم و اوست که:

(۱) - / ولا یستحین احد منکم اذا سئل عما لا یعلم ان یقول لا اعلم «نهج البلاغه»

(۲) - / این جمله در زیارت جامعه کبیره است و یک معنای صحیح فلسفی دارد، و احادیث دیگری هم در همین زمینه آمده است، اجمالا این تعبیرات اشاره به مراتب پیش از طبیعت آن‌ها دارد که در مراتب علت بوده‌اند چون هر پدیده حادثی بالاخره به اولین ماده، و آن هم به مجردات بر میگردد چنان که در کمالات فعلیش هم به مجردات مرتبط است.

### مرزها، ص ۲۷

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها. و رخط یا میگفت هستی کامل و مستقل یکی است و او خداوند است.

ولی عوام که وارد نبود به تحریک استعمارگر دخالت می‌کرد و آبرو می‌برد و اهانت می‌کرد و استعمارگر لذت می‌برد که فرد حقیقی را از میدان به در برد. معروف است که شخصی در بالای سر حرم حضرت امیر علیه السلام با حال توجه خاصی نفرین و لعن به مرحوم ملا صدراى شیرزای (آن فیلسوف بزرگی که افتخار اسلام است) می‌کرد و میگفت: اللهم العن ملا صدرا. خود ملا صدرا که به زیارت آمده بود شنید واز او پرسید آقا مگر ملا صدرا چه عیبی دارد؟

او گفت آقا مگر نمی‌دانی؟ ملا صدرا معتقد به وحدت واجب الوجود است «۱» ملا صدرا خندید و گفت آقا جان پس نفرینش کن که لازم است تو نفرینش کنی.

مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی آن مربی اخلاق و آن عالم ربانی در کتاب «لقاء الله» خود می‌نویسد یکی از افرادی که تازه به تحصیل شروع کرده بود به منزل فیلسوفی رفت هنگام ظهر شد عادت آن فیلسوف الهی بر این بود که هنگام ظهر هر که در منزلش بود برای صرف غذا نگو می‌داشت وقتی به آن محصل تعارف غذا کرد گفت نمی‌خورم. فیلسوف با تعجب علت پرسید تازه محصل گستاخانه گفت چون شما وحدت وجود هستی، کافر و نجس هستی، فیلسوف پرسید وحدت وجودی یعنی چه؟ گفت یعنی همه چیز خداست!

(۱) - / یعنی معتقد به توحید و یک خداست!! بیچاره حرف خود را نمی‌فهمید.

### مرزها، ص ۲۸

فیلسوف گفت بخور آقا من معتقد به وحدت وجود هستم ولی همه چیز را خدا نمی‌دانم یکی از چیزها توهستی و تو از حماری هم پست تری من هرگز ترا خدا نمی‌دانم «۱»

رهبر باید به تمام علومى که به مذهب و سیاست، راه دارد آگاه باشد تا بداند وحدت وجودی که يك صوفی بی سواد، و به قول مرحوم حاج شیخ محمد تقی املی قده «جهلة الصوفیه» میگویند با وحدت وجودی که فیلسوف دانشمند می‌گوید هیچ ارتباطی ندارد.

و تازه آن چه که صوفی بی سواد هم می‌گوید وقتی توجه به لازمه حرفش نداشته باشد موجب کفر او نمی‌شود و

کافر و نجس نیست.

و رهبر سیاستمدار باید بداند که طرح نزاع از کجاست و کدام دست هر مسئله‌ای را بی موقع طرح می‌کند. و خدا می‌داند که زیر عنوان رد فلسفه چه اهانت‌ها به دانشمندانی که به آنها در برابر دنیا افتخار می‌کنیم نمودند و چه زجرها دادند با این که آنها شهادتین می‌گفتند و نماز می‌خواندند و ائمه شیعه را قبول داشتند و خروج بر امام نکرده بودند و ...

اگر با صوفیها مخالفیم به خاطر جبهه بندی آنها در برابر علماء و رهبران اسلام است که تسلیم حکم مرجع نبوده و هنگام حادثه‌ای وظیفه خود را از مرشد می‌پرسند و از او پیروی می‌کنند- هر چند در مسائل فرعی اسلام از علماء تقلید کنند، نه این که بگوئیم نجسند، چون فلان مسئله را این طور گفته‌اند.

مخالفیم که نوعاً با امر به معروف و نهی از منکر مخالفند و صلح

(۱)- / لقاء الله چاپ تهران.

#### مرزها، ص ۲۹

کل هستند، مخالفیم که احکام فرعی اسلام را اهمیت نمی‌دهند و مخالفیم که تخریب نموده در برابر سائر مردم خود را یک گروه خاص جدا از پیروان، حساب کرده مراجع را برای احکام ظاهری اسلام و قطب و مرشد را برای تکامل نفسانی می‌خواهند با این که امام زمان (عج) برای همه امور دستور به پیروی از علماء و مراجع تقلید داده است. معنای کار آنها این است که معنویت از آن ماست یا نه فقها و مراجع تقلید چیزهای دیگر.

این مطلب هم بهانه‌ای برای تکفیر شد عنوان: «صوفی» ... و احياناً هر دانشمند الهی که سخنی از اسرار احکام اسلامی و صفای روح و محبت به خداوند و حقیقت قانون و «ملکوت» و جودات به میان آورد او را صوفی خواندند و همان دست استعمار که ترویج تصوف میکرد این جا برای از بین بردن وجهه ملی رهبر، او را صوفی معرفی میکرد.

در حالی که محبت بیش از هر چیز به خدا که همان معنای عشق می‌شود «۱» در خود قرآن آمده است، و صفای باطن، در روایات درباره نقطه سیاه و سفید اثر گناه و خوبی‌ها و موارد دیگر آمده است، و ملکوت هستی در سوره یس آمده است و مهمترین درجه فنا یعنی

(۱)- / کلمه عشق که نوعاً به خدا اطلاق نمی‌شده است به این جهت بوده که در آن محیط و آن زمانها نوعاً به عشق‌های پست اطلاق می‌شده است. و در حدیث مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام هم همان عشق کوبیده شده است، البته اطلاق کلمه «عاشق» بر خدا غلط است زیرا عشق حاکی از یک نقص است، ولی ما عاشق او باشیم غلط نیست. پیدا است که ما ناقصیم و دنبال کامل. و البته نزاع در لفظ نداریم عشق بگوئید یا محبت کامل. قرآن کریم علامت مومن را شدت محبتش به خداوند می‌داند که خدا را از همه چیز (و حتی از خودش) بیشتر دوست بدارد و لازمه این حرف فنا کردن خود در راه دوست است (اگر دوست بخواهد) و این همان عشق است «والذین آمنوا اشد حبا لله» ۱۶۵ بقره.

### مرزها، ص ۳۰

فناى در مقام اسماء و صفات و فنا در مقام ذات، در دعاء توجه نماز «۱» و مناجات شعبانیه ائمه «۲» علیهم السلام و سایر موارد آمده است.

وقتی فائض مازندرانی که خود نماز می خواند و روزه می گیرد و منبر می رود درباره علی می گوید: دین توئی و لا توئی الا توئی - سیر کن عالم بالا توئی، پیدا است که نمی خواهد بگوید علی علیه السلام خداست بلکه او را مظهر الوهیت حق از باب فناء خود در خدا، می داند و نباید به صرف شنیدن این کلمات افراد را تکفیر کرد.

(۱) - / «وجهت وجهی للذی ... ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» - نماز و عبادتم و همه زندگی و مرگم برای خداست.

(۲) - / «الهی الهمنی ولها بذكرک الی ذکرک، و همتی فی روح نجاح اسمائک و محل قدسک، ... الهی هب لی کمال الانقطاع الیک ... حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور (به کتاب مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان، رجوع شود).

### مرزها، ص ۳۱

#### مفهوم انقطاع

یکی از مفاهیم بلندی که در اثر ناشناخته بودنش بکلی منقلب شده و تحدیر آورده است مفهوم «انقطاع» است، انقطاع الی الله.

مفهومی است عالی تر از مفهوم توبه الی الله. توبه حکایت از بازگشت به سوی خداوند می کند. بازگشت پس از پشت کردن، بازگشت از جرم و نافرمانی. «انقطاع» حکایت از چشم پوشی از همه وسائل ظاهری و توجه کامل دل و قلب به ذات احدیت می کند.

انقطاع الی الله دل را از توجه به غیر خداوند باز می دارد، و به اصطلاح توحید افعالی می آورد، و این اعتقاد محققین فلاسفه در علل ظاهریه است. آن ها معتقدند علل و اسباب عالم زمینه را آماده میکند و استعداد می دهند و نتیجه را خداوند در آن زمینه مستعد، ایجاد می فرماید. در افکار و ادراکات نیز همین عقیده را دارند. مقدمات هر تصور و ادراکی فقط ذهن را شعله ور ساخته آماده میکند و نتیجه و مطلب منظور را خداوند افاضه می فرماید. محقق سبزواری درباره ی این مطلب می گوید:

والحق ان فاض من القدسی الصور وانما اعداده من الفکر

حق این است که تفکر زمینه را آماده می کند و علوم و ادراکات از عالم غیب افاضه می شوند.

### مرزها، ص ۳۲

توضیح کامل این بحث و دلیل آن ها در این مطلب فلسفی فرصت دیگری می خواهد. «انقطاع الی الله» درک کامل این مطب و دل نبستن به علل و عوامل ظاهریه است، مردم را وسیله ارتزاق خود نداند و خود را برای استحمار و استثمار آن ها آماده نکند، اگر هم عوامل ظاهری و قوف پیدا کرد و در دسترس نبود به کلی مایوس و ناامید نشده حالت مردگی

پیدا نکند ...

در حقیقت همه وجود و سراسر هستی خویش را به خدا بسپارد، اگر خداوند مال او را بخواهد بدون تأمل و ناراحتی از این که مال از مهمترین وسائل زندگی است چگونه بدهم»، بدهد و اگر خداوند جان او را بخواهد بدون تأمل جانبازی کند ...

پیدا است که اگر چنین حالتی در شخص پیدا شود سراسر وجودش نور می شود ظلم نمی کند، تجاوز به حقوق کسی نمی نماید، هنگام دفاع از مظلوم سستی نمی کند و «صلح کل» را شعار خود نمی سازد. سرو جان آماده فداکاری خواهد بود.

این معنی مورد توجه کامل ائمه ما علیهم السلام قرار داشته و در مناجات «شعبانیه» که علی علیه السلام و فرزندان آن را می خوانده‌اند - از خداوند چنین می خواهند:

**«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انرا بصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک ...»:**

خدایا کمال انقطاع به من عطا کن و چشمان دلمان را به نور معرفت روشنائی بخش که چشمان دلها حجابهای نور را بشکافد و به معدن عظمت تو برسد و ارواح ما به مقام عزت مقدست معلق و آویخته گردد!!

### مرزها، ص ۳۳

یک دنیا معنی و حقیقت:

انقطاع کامل مقامی برتر از مقام «رضی» دارد. در مقام «رضی» هنوز خودیت شخص لحاظ می شود ولی سعی می کند میل و رضای خود را با خواست خداوند تطبیق دهد، همچون دو دوست که هر دو شخصیتی دارند ولی یکی میل خود را با میل دیگری تطبیق می دهد.

مرحوم سبزواری در شعر خود: «وبهجة بما قضی الله رضی» اشاره به همین مقام معنوی دارد.

ولی «انقطاع» اشاره به مقام تسلیم دارد که اساساً در برابر خداوند خودیت خویش را کنار گذاشته و به تعبیر مناجات مزبور «معلق» و وابسته به مقام مقدس عزت الهی گشته است.

و بنابراین کسی انقطاع پیدا می کند که از همه چیز خود در راه خداوند بگذرد یا واقعاً آماده است که بگذرد.

این است مفهوم انقطاع. لیکن متأسفانه عده‌ای راحت طلب از دین فقط مسائلی را قبول دارند و پیروی می کنند که کوچکترین برخوردی با منافع آنها نداشته باشد و به اصطلاح با «صلح کل» سازش داشته باشد ...

امام صادق علیه السلام می فرماید: افرادی که امر به معروف و نهی از منکر را چون به دنیایشان ضرر دارد ترك می کنند دین و نمازشان را نیز اگر چنین باشد ترك می کنند.

این بحث فروع زیادی در برداشته و مصادیق فراوان در گوشه و کنار اجتماع دارد، که به رعایت وضع کتاب، استخراج آنها را به ذهن خواننده موکول می کنم که حتماً تاکنون روشن بینی و تیز هوشی خاصی پیدا کرده است.

### مرزها، ص ۳۴

## اسلام و اختلافات

به حدی پیامبر صلی الله علیه و آله در رهبری خویش مراقب اتحاد مسلمانان بود که به مختصر احتمال اختلاف شخصاً دخالت فرموده اختلاف را حل می کرد.

در داستان تقسیم غنائم جنگ «حدیبیه» که انصار دلتنگ شده بودند و منافقین هم اختلاف را دامن می زدند، شخصاً به همراه علی علیه السلام میان انصار آمده به طوری سخن گفت که همگی پشیمان شده از کمال حسرت و یا علاقه آن سرور به گریه افتادند.

در داستان «قلم و کاغذ» که آخرین استفاده پیامبر صلی الله علیه و آله از فرصت موجود برای حکومت علی علیه السلام بود و اختلاف پیش آمد و عاقبت پیامبر صلی الله علیه و آله کار خود را رها کرده از تصمیمش منصرف شد برای این بود که پس از گفته عمر که: «دعوه ان الرجل لیهجر» (لازم نیست قلم و کاغذ بیاورید پیامبر حالش درست نیست بیهوده سخن می گوید!!) ملاحظه کرد که اگر بنویسد بعدها يك اختلاف تازه ای در میان مسلمانان پیدا می شود و آن بحث در این که آیا پیامبر هم هذیان می گوید و یا خیر؟ و آن گاه حکومت طلبان استعمارگر برای کوبیدن تعیین علی علیه السلام و فرزندانش می گویند پیامبر در این گفته هایش سرحال نبوده است ... و آن وقت نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله به مقصود نمی رسد بلکه ارزش بسیاری کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله هم شاید از دست برود. زیرا در هر

### مرزها، ص ۳۵

کلام حضرتش می تواند تشکیک کنند که آیا سالم بوده یا در حال بیماری بوده است!! پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از اختلاف چنین می کند ولی امتش بر سر مسائل غیر اعتقادی بر فرق یکدیگر می کوبند.

در هندوستان هنگام مبارزات استقلال طلبانه مردم با استعمارگران انگلیسی اختلافات عجیبی میان مردم انداختند تا بر ملت بزرگ هند مسلط شوند.

تبلیغات دامنه داری میان هندوها و مسلمانان به راه انداختند که چگونه شماها با هم متحد می شوید به مسلمان می گفتند هندو کافر و نجس است. به هندو می گفتند مسلمان کافر است و نجس. شما با هم دشمن هستید، دشمنی عقیدتی دارید هر کدام روی کار بیاید دیگری را می کشید. هندوها جدا شدند و دست از کار کشیدند! اسلام که تنها به وجود آوردنده جنبش بود مورد حمله آنها قرار گرفت!

به سنی ها گفتند شما خیلی بی عرضه هستید و غیرت دینی ندارید. این شیعه ها که امامشان حسین بن علی علیه السلام با لب تشنه کشته شد چه غوغا کردند ولی عثمان شما که لب تشنه کشته شد هیچکس به فکرش نیست!!

گفتند چه کنیم؟ آنها گفتند شما هم به عنوان عزاداری عثمان مثل شیعیان هیئتهای عزاداری براه بیاندازید! و خودشان يك روزی را انتخاب کردند و دستجات عزاداری به عنوان شهادت عثمان مظلوم و لب تشنه به راه انداختند در میان راه يك جوان شیعه مسخره ای کرد و سپس زد و خورد های متوالی جلو آمد عده ای کشته و مجروح شدند و اتحادشان هم از میان رفت.



### مرزها، ص ۳۶

در میان شیعه‌ها حفظ شد. «۱»

برای اختلاف شیعه مسائل دیگری از این قبیل جلو آوردند: آیا در تلفظ «ص» صرف عربی بودن تلفظ کافی است که عرب آن را «ص» بدانند یا به قول اهل تجوید «صغیر» لازم است؟ مسئله از عوام پرسیده می‌شد عوام از آقای مسجد، و سپس دور زده به دست اول می‌رسید و سپس از راه دیگری از آقای مسجد دیگر می‌پرسیدند و او هم بی اطلاع که چه دستی در کار است. به نظرش نظر آقای دیگر ناقص می‌آمد و بر خلافش رأی می‌داد این نظر هم دور زده به دست اول می‌رسید و آن گاه میان مریدان دو مسجد، اختلاف شده دست نامرئی اختلاف را دامن زده اهانت به یکی از دو آقا می‌شد، و آن گاه زد و خورد شروع می‌شد و این تازه بهترین مسئله بود که طرح می‌شد.

از کسی می‌پرسیدند. ذوالجناح اسب امام حسین علیه السلام در کربلا مذکر بوده است یا مؤنث. (و راستی این سؤال به چه درد می‌خورد؟ مگر مذکر باشد یا مؤنث به چه درد این زمان می‌خورد؟ یکی رأی مذکر میداد و استدلال می‌کرد به فرموده امام حسین علیه السلام در شط فرات که خطاب به اسب کرد: یا جواد انت عطشان (ای اسب تو تشنه‌ای)، و این عبارت «انت عطشان» در عربی به مذکر گفته می‌شود.

(۱) -/ و این هم نشان دهنده خاصیت تحرك شیعه است که انقلاب‌های ملی و مذهبی عمومی در طول تاریخ اسلام، بیشتر در میان شیعه بوده است و این از آن جهت بود که اسلام متحرك و زنده در شیعه، اصالت خود را حفظ کرده است و به قول دکتر عبدالرحمت بدوی مصری حقیقت انقلابی اسلام تنها در شیعه است

### مرزها، ص ۳۷

دیگری رأی مؤنث می‌داد و برای خود استدلال می‌نمود که وزن فعلاَن هم به مذکر گفته می‌شد هم به مؤنث و سپس اختلاف و نزاع شروع می‌شد. «۱»

من نمی‌توانم باور کنم که طرفین نزاع در این مسائل همگی مغرض بوده عناد داشته، عمداً می‌خواستند در میان ملت اسلام اختلاف بیاندازند، لیکن روشن نبودن به اوضاع و احوال جاری زمان، و نبودن يك رهبر الهی نافذ الكلمه، این مشکلات را به وجود می‌آورد.

در زمان حاج ملا علی کنی عالم بزرگوار قرن پیش، یکی از واعظ اصفهان به نام حاج سید حسن کاشانی در منبر به عنوان نصیحت به روسا و زمامداران، گفته بود شما که خودتان را «اولوالامر» می‌دانید و کارهای ملت‌ها را قبضه کرده‌اید پس عدالت را رعایت کنید ..

از منبر پایین آمد يك نفر گفت این آقاسنی است زیرا زمامداران روز را «اولوالامر» می‌داند در حالی که روایات ما يك نواخت «اولوالامر» «۲» را ائمه و رهبران الهی می‌دانند.

تدریجاً تحریکات به حدی توسعه پیدا کرد که دفاع سید بیچاره به جایی نرسید.

وسائط استعمار نزدیکی از علماء رفته اشك تمساح ریختند و به حدی بر تشیع از دست رفته حسرت خوردند که آفات تحت تاثیر مظلومیت مذهب قرار گرفته اعلامیه‌ای این چنین منتشر ساخت:

(۱) - / مرحوم آیت الله مرعشی قدس سره این چند مسئله هندی را از کتاب «خانم انگلیسی» برایم نقل فرمودند. خودم آن کتاب را ندیده‌ام.

(۲) - / در آیه قرآن «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» از خداوند اطاعت کنید و از آنها که امور شما به دست آن هاست اطاعت کنید ۵۹ نساء.

### مرزها، ص ۳۸

«این سیدکاشی ناشی، از حق متحاشی، یا در متن کفر است یا در حواشی» الاحقر ... تا بالاخره مرحوم کنی در تهران از حقیقت امر مطلع شده دخالت نموده سید را نجات داد.

تبلیغات مذهب وقتی از حدود طبیعی خارج شده دست اجانب دخالت نمود چه خون‌ها ریخته و چه آبروها که بر باد می‌رود. و تنهارهبر الهی با قدرت عقل و احساس و تسلط الهی خود، می‌تواند اعتدال را حفظ کند.

رهبر غیر الهی که احساس مذهبی مردم را نمی‌تواند ارضا کند، قدرت جلوگیری احساسات افراطی را ندارد زیرا ملت نسبت به او اطمینان مذهبی ندارند، و یا چون احتمال اشتباه می‌دهند احساسات مذهبی‌شان خاموش نمی‌شود، و رهبر هم نمی‌تواند احساسات ملت را در دست بگیرد و در نتیجه هرج و مرج می‌شود. هر احساسی محکوم احساسی برتر از گونه خویش است مثلاً احساس مذهب را نمی‌توان با قدرت زور کنترل نمود بلکه باید با احساس مذهبی برتر به دست گرفت و این گاهی با احساس کاذب و تظاهر عملی می‌شود و گاهی با احساس عمیق و صحیح برتری، که ملت نسبت به رهبر الهی دارند.

مرحوم شیخ هادی تهرانی قده در جلسه‌ای، جمله‌ای اهانت آمیز نسبت به مقام علمی مرحوم شیخ مرتضی انصاری رضوان الله علیه گفت. یکی از متدینین که نسبت به مقام شیخ ارادت خاصی داشته از حال طبیعی خارج شده در حالت عصبانیت فرمان داد: استکان آقای تهرانی را تطهیر کنید یعنی ایشان مرتد شده نجس است!

وهمین عنوان دو صفحه تاریخ باقی ماند: «آقا شیخ هادی مکفر»

### مرزها، ص ۳۹

والبته این ننگی است بر دامن تاریخ که فردی سال‌ها زحمت کشیده تنها به خاطر جمله زشتی که در حال غرور علمی نسبت به یک مرد بزرگوار، روحانی گفته است فوراً تمام زحمات علمیش نادیده گرفته شده تکفیر شود و در میان مسلمانان نجس شناخته گردد.

مرحوم آیت الله بروجردی قده فرموده بودند. در نجف مایل بودم به درس یکی از علماء بروم ولی اوضاع طوری بحرانی بود که عبا به سر کشیده از راه‌های مخفی به درس حاضر می‌شدم.

گفتند که منظورش مرحوم شیخ هادی تهرانی بوده است.

و از این داستان‌ها بسیار است که نمی‌خواهم داستان سرائی کنم.

ولی می‌خواهم بگویم با این که حکم کفر و ایمان در تمام رساله‌های علمی مراجع تقلید بیان شده است (و پیش از

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی \_\_\_\_\_ ۱۹  
این شرح داده شد) و معلوم است که تاکنون احدی نگفته اهانت به يك نفر روحانی، آن هم در مقام علمی و مناظره موجب کفر و نجاست شود.

ولی نبودن رهبر مقتدر که احساس مذهب را کنترل کند این مصیبت‌ها را به بار می‌آورد. و اگر مردم همواره امام معصوم در میان خود داشتند و با او مرتبط بودند و او را می‌شناختند هرگز چنین نمی‌شد، زیرا مقدس‌تر از امام نمی‌توان بود، و به قول علی بن ابیطالب علیه السلام پس افتاده‌ها باید خود را به اهل بیت برسانند و جلو افتاده‌ها برگردند، میزان آن‌ها هستند،

«بهم يلحق التالی والیهم یرجع الغالی» (۱)

و اگر خوارج نهروان مقدسی افراطی به خرج دادند به این جهت بود که امام شناس نبودند.

---

(۱) -/ نهج البلاغه: عقب ماندگان باید خود را به اهل بیت برسانند و آن‌ها که غلو کرده پیش افتاده‌اند باید به سوی آن‌ها برگردند.

#### مرزها، ص ۴۰

باید امام را به مردم معرفی کرد که وظیفه قطعی این است که از او اطاعت کنید زیرا او معصوم است و از اشتباه مبری است.

این جاست که حقیقت جمله‌ای که از مرحوم شیخ مفید نقل است که: «من در قیامت يك دعوی شخصی با دو خلیفه اول دارم، اگر گذشته بودند علی علیه السلام سرکار بود ما مشکل علمی در فقه و غیره نداشتیم و اینک نیز امام معصوم و مصون از خطا داشتیم و من عرض کنم که این همه مشکل اجتماعی و این همه اختلافات و این همه توهین و تکفیرها نداشتیم.

#### مرزها، ص ۴۱

#### باز هم روی داده‌ها

ملاحظه کردید که میزان شیعه بودن همان اعتقاد به ۱۲ امام و این که اطاعت آن‌ها لازم است می‌باشد. و بنابراین اگر کسی فضائل اهل بیت علیهم السلام را نداند:

نداند که ائمه علیهم السلام ولایت باطنی هم دارند.

نداند که امام چقدر علم دارد.

نداند که امام شفاعت می‌کند.

نداند که زیارت و یانوحه سرائی برای امام، چقدر مهم است و ...

نه کافر می‌شود و نه سنی.

و این مسئله در طول تاریخ اسلام و تشیع به حدی روشن بوده است که (جز در پاره‌ای موارد که موضوع احساسی گشته و باسرو صدا شروع شده و در نتیجه شرائط عادی به هم خورده و حالت فوق العاده‌ای به وجود آمده بوده است) هیچ گاه به خاطر این جهات (در شرایط عادی) کسی تکفیر نمی‌شده است آیا تاکنون شنیده‌اید کسی بگوید

مرحوم امین‌الاسلام طبرسی کافر است یا سنی یا وهابی است؟  
با این که ایشان در تفسیر آیه مبارکه «**و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه**» (۱) درباره قیام امام حسین علیه السلام این  
طور می‌فرماید: این آیه

(۱) -/ به دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکنید سوره بقره آیه ۱۹۵.

#### مرزها، ص ۴۲

دلالت می‌کند که اقدام به چیزی که احتمال هلاکت دارد حرام است.  
ودلالت دارد که اگر خوف هلاکت باشد جاز است امر به معروف را ترک نمود، چون در این صورت به هلاکت  
انداختن جان است. و دلالت دارد که اگر امام برخورد یا مسلمانان بترسد جاز است که با کفار و مخالفین صلح کند،  
چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در سال حدیبیه چنین کرد، و علی علیه السلام در صفین و امام حسن علیه السلام  
نیز با معاویه چنین کردند... اگر اشکال شود که پس چرا امام حسین بدون یاور جنگید؟! پاسخ این است که عمل  
امام حسین علیه السلام دو احتمال دارد: ۱- گمان کرد که مردم، موقعیت او را با پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر  
دارند و او را نمی‌کشند. ۲- گمان کرد که اگر پیکار نکند باز هم این زیاد او را می‌کشد چنان که بامسلم چنین کرد،  
لذا کشته شدن با عزت برایش هموارتر بود» (۱)  
منظور تصحیح سخن شیخ طبرسی نیست. بلکه منظور این است که این گونه سخن‌ها موجب نمی‌شود شخص سنی  
شود یا وهابی یا کافر.

و یا هرگز در هیچ کتابی خوانده و یا از یک دانشمند اسلامی و حتی گوینده‌ای شنیده‌اید که شیخ مفید ره وهابی  
باشد؟ (۲) و یا علامه مجلسی ره که عقیده او را درباره کربلا نقل کرده و بدون هیچ گونه رد و ایرادی، با این جمله  
ختم کلام او را اعلام می‌کند که «انتهی کلامه رفع الله مقامه» (کلامش تمام شد خداوند درجاتش را بالا برد)...  
آیا شنیده‌اید که علامه مجلسی رفیق وهابیه‌ها شده باشد که چرا کلام او را رد نکرده است؟ (۳)

(۱) - تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۲۸۹

(۲) - البته مسلک خاص وهابیت با این نام بعداً پیدا شده ولی خلاصه حرفشان پیش از این در میان مخالفین علیهم السلام بوده است

(۳) - مجلسی (ره) که در مسائل دیگری همچون انکار معراج جسمانی به حدی حساس است که آن را تا سر حد الحاد و کفر می‌رساند، در مسئله علم امام بدون  
کوچکترین جمله ای رد می‌شود

#### مرزها، ص ۴۳

آری مجلسی قدس سره در بحار (جلد ۴۲ چاپ تهران ص ۲۵۸) عقیده مفید ره را در مسائل عکبریّه درباره قتل  
علی علیه السلام و حسین علیه السلام این طور نقل می‌کند که: «آنها نمی‌دانستند که کشته می‌شوند» و آن‌گاه بدون  
هیچ فحش و اهانتی نقل مطلب مفید را به پایان رسانده با کمال احترام می‌گوید: «رفع الله مقامه» و نیز عقیده علامه

حلی قدس سره را درباره قتل حضرت امیر علیه السلام این طور نقل می کند که «علی علیه السلام نمی دانست آن شب کشته می شود و گرنه به مسجد نمی رفت.»

و هیچ گونه اهانتی نسبت به مقام علامه حلی نمی کند.

مرحوم شیخ انصاری قدس سره در کتاب مهم اصولی خویش «رسائل» (۱) از شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه مطلب عجیبی را در علم امام نقل می کند که شبیه نظریه صاحب جواهر قدس سره (۲) در بحث فقهی «کر» می باشد و چون هر دو نظریه به نظر بسیار عجیب می رسد از نقل آن خودداری می کنم.

مرحوم شیخ انصاری در کتاب رسائل (۳) در بحث علم امام میگوید: «لا یکاد یظهر من الاخبار المختلفه فی ذلك ما یطمئن الیه النفس» (۴)

علماء دیگری نیز شبیه همین مطالب را گفته اند. و منظور من از نقل رأی این چند نفر و اشاره به عده دیگر، این نیست که عقیده آن ها را در علم امام پذیرفته و یا معتقد شویم که علم امام علیه السلام همچون ما تا این حد پائین باشد که حتی همچون شیخ مفید قدس سره درباره حفر چاه در کربلا

---

(۱) - ص ۲۱۴ چاپ رحمت اله.

(۲) - ص ۱۸۲ ج ۱ چاپ جدید جواهر.

(۳) - همان صفحه.

(۴) - چیزی که در این بحث موجب آرامش دل باشد از میان روایات مختلف به دستم نیامد.

#### مرزها، ص ۴۴

مطلبی را بگوئیم که از تعجب و حیرت قلم یارای نقل و نوشتنش را هم ندارد.

نه هرگز چنین نیست، بلکه به طوری که اگر توفیق الهی مدد شد نظر خود را در بحث های آینده خواهیم گفت که: به نظر ما علم امام علم ارادی است که اگر بخواهد بداند می داند یعنی اگر مائل باشد و از خداوند بخواهد که چیزی را بداند می داند. و این را نه از جهت روایاتی که در کتاب کافی و سایر کتب حدیث نقل شده که:

**«اذشواوعلموا»** می گوئیم (۱) تا گفته شود این احادیث به طوری که علامه مجلسی در مرآة العقول گفته و علماء رجال نیز بیان کرده اند سند درستی ندارد.

بلکه جمع میان روایات مخالف، این طور اقتضا دارد. که به توفیق الهی این روایات را بعداً اشاره خواهیم نمود. بعلاوه روایات صحیح السند در دست است که امام و پیامبر اگر دعائی کنند و از خداوند چیزی بخواهند حتماً مستجاب خواهد شد، آن گاه آیا می توان گفت که امام، علم به چیزی را از خداوند بخواهد و خدا به او ندهد؟ و شاید در برخی موارد عیب هم باشد که امام با اصرار و پیگیری می خواهد مطلبی را کشف کند ولی هر چه زحمت بکشد نتواند.

آری امام هر چیزی را نمی خواهد، و به تعبیر ما تارضای دوست را به دست نیاورد از او چیزی نمی خواهد و به فرموده قرآن مجید **«وما تشاؤون الا ان یشاء الله»** تا خدا نخواهد شما نمی خواهید، و به قول علامه مجلسی در مرآة

العقول: «خواست ائمه در این روایات «اذا شأوا علموا» به این معنی است که خواست آن‌ها خواست خداست و اگر

(۱) - / اگر بخواهند بدانند می‌دانند.

### مرزها، ص ۴۵

آن‌ها بخواهند بدانند حتماً خدا هم می‌خواهد آن‌ها بدانند، یعنی آن‌ها درجائی می‌خواهند، که بدانند خداوند راضی است که از او بخواهند تابدانند.»

چنان که ائمه علیهم السلام شفاعت می‌کنند، ولی شفاعت هم در موردی است که بدانند خدا راضی است که این‌ها جلو بیافتند و وساطت کنند و به تعبیر قرآن کریم «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه»: کیست که بدون اجازه خداوند نزد او شفاعت کند (۱)»

با توجه به این شواهد تاریخی شما خود تحقیق کنید آیا تاکنون کسی پیدا شده این علماء بزرگ اسلامی را تکفیر کند یا بگوید سنی شده‌اند یا وهابی هستند؟!

واز این مهمتر مسئله «سهوالنبی» است که شیخ صدوق قدس سره می‌گوید ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز خود سهو نموده مانند ما شک ۳ و ۴ و غیره و مانند آن پیدا کند و روایاتی هم در این زمینه شاهد می‌آورد. و از استاد خود ابن ولید نقل می‌کند اگر کسی سهو پیامبر را غیر ممکن بداند غلو کرده و جزو غلاة محسوب می‌شود. شیخ مفید شاگرد صدوق کلام استاد خود را به شدیدترین وجه رد می‌کند. هر دو هم عالمی بزرگوارند. اولی به دعا امام زمان علیه السلام متولد شده و امام بر سر مزار دومی هم مرثیه می‌خواند:

لا صوت الناعی بفقدك انه يوم علی آل الرسول عظیم

ان كنت قد غیبت فی حدث الثری - فالعلم والتوحید فیک مقیم (۲)»

(۱) - / ۲۵۵ بقره، فعلا در معنای شفاعت سخنی ندارم. به هر معنی که گفتیم این مسلم است که منوط باذن خداوند است

(۲) - / کسی نوحه مرگ تورا نسراید که آن بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله روز سختی است اگر تو در خاک نهران شدی علم و توحید هم در تو اقامت گرفته این بطریق حلی می‌گوید: راه دوم بیان قداست مفید قدس سره مطلبی است که همه شیعه روایت کرده و پذیرفته اند که امام زمان علیه السلام سه نامه (هر سال یک برنامه) برای او فرستاده است. قسمتی از نامه حضرت این است که در «للاخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید ابو عبد اله محمد بن محمد بن النعمان ادام الله اعزازه، سلام الله عليك، ایهاالوالی المخلص فینا بالیقین ... قد اذن لنا فی تشریفك بالکتابه.» قاموس الرجال ج ۸ ص ۳۶۵

### مرزها، ص ۴۶

آیا این خود دلیل نیست که این‌ها مسائل علمی هستند نه اعتقادی؟ منظور این است که اگر کسی نداند و یا اشتباهاً انکار نماید، فقط اطلاعاتش در این زمینه کم بوده نه این که از نظر عقیدتی فاسد باشد، یعنی اشتباه در این مسائل موجب کفر و یا سنی‌گری و یا وهابی‌گری نمی‌شود.

مرحوم شیخ انصاری که در تقوی و علم ضرب المثل است در عبارتی که گذشت می‌فرماید: آن چه که اعتقادش لازم است و پایه شیعه بودن است همان شناخت امامان ۱۲ گانه به شخص و نسب (نه به صفات و فضائل) و شناخت این که آن‌ها مفترض الطاعه هستند می‌باشد.

یعنی تنها باید بدانیم که لازم است در عمل از آن‌ها پیروی کنیم اما اعتقاد به اینکه آن‌ها چه مقاماتی دارند و چه فضائلی دارند لازم نیست.

یعنی ندانستن یا اشتباه در این مسائل ضرری به شیعه بودن ندارد.

ائمه علیهم السلام فضائل بی شماری دارند که بسیاری از آن‌ها به طور فشرده در زیارت جامعه کبیره «۱» بیان شده است ولی اگر کسی این

---

(۱) -/ که متن آن گواه بر صحت آن است. اشکال مجهول بودن برخی وسائط حدیث (به نقل شیخ طوسی در تهذیب) مشکلی نیست. متن زیارت به حدی پخته و قوی

است که راوی مجهول را هم معلوم الحال می‌کند!

#### مرزها، ص ۴۷

فضائل را نداند و یا اشتباهاً بر خلاف آن معتقد شود سنی نمی‌شود.

شیعه‌ای است که اشتباه کرده و باید روشنش ساخت و اگر روشن نشد باید گفت از نظر علمی اشتباه کرده است و بی اطلاع می‌باشد، نه این که اهانت شود و سنی و وهابی خوانده شود.

البته کسی هم که عقیده‌ای بر خلاف واقع و لا اقل برخلاف عموم دارد نباید آن عقیده را در سطح اجتماع طوری پیاده کند که موجب نزاع و اختلاف شود و به اصطلاح ما اقلاً باید «روشنگر تطبیقی» باشد.

روش شخص محقق نباید طوری باشد که اخلال در وحدت اسلامی به خصوص در فرصتهای حساس نماید.

و هر چند عقیده خود را صحیح و اعتقاد دیگران را باطل بداند باید به این نکته هم توجه کند که این اعتقاد باطل

(بفرض) دیگران، يك انحراف در اعتقاد اصیل اسلامی نیست، و فی المثل اگر مردم معتقد باشند که امام همه چیز

حتی تعداد الکترونها را هم می‌داند و فرض کنیم این عقیده اشتباه باشد اشتباه در اعتقاد اصیل اسلامی نیست که

موجب کفر مردم گردد و یا زیانی به اسلام و مسلمین داشته باشد. اگر مردم معتقد باشند که علی علیه السلام

می‌دانسته همان شب ۱۹ رمضان و آن هم در محراب مسجد کشته می‌شود و یا معتقد باشند که امام حسین علیه

السلام از پیش می‌دانست که در همان نقطه خاص زمین کربلا کشته می‌شود و فرض کنیم که این عقیده هم خلاف

ادله و نصوص مذهبی باشد، ولی چه ضرری از این عقیده بر اسلام و مسلمین وارد می‌شود که ما مجبور شویم برای

دفع ضرر مزبور يك اختلاف تازه‌ای بیاندازیم!؟

اگر هدف این است که شبهات افکار تحصیل کرده نسل روز را برطرف کنیم می‌توانیم به طوری توضیح دهیم که

منجر به این همه

سرو صدا نشود. و اگر می‌خواهیم بفهمانیم روش ائمه علیهم السلام در سطح يك مسلمان عادی برای دفاع یا کسب حکومت بوده و نمی‌دانست که موفق نمی‌شود (به فرض که این مطلب درست باشد) باید ابتدا ملاحظه کرد که به خاطر تصحیح يك مسئله ارزنده است که ضرری عمیق‌تر به اجتماع و به جبهه حق وارد کنیم؟

به هر حال این عقیده مردم اگر اشتباه هم باشد يك اشتباه علمی است و اگر شخص محقق می‌خواهد این اشتباه علمی را به نظر خود حل کند نباید طوری باشد که از راه دیگر ضرر به وحدت اسلام و کيان مسلمانان بزند. و باید اصلاحات خود را (که به نظرش صحیح می‌رسد) به طور تدریج انجام دهد ملاحظه کنید چطور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سفارش می‌کند که ابوذر همه مطالب سلمان را متوجه نشود.

روزی نزد علی بن ابیطالب علیه السلام سخن از تقیه به میان آمد علی فرمود با این که پیامبر صلی الله علیه و آله میان سلمان و ابوذر برادری برقرار ساخت لیکن اگر ابوذر می‌دانست همه آن چه را که در دل سلمان بود او را می‌کشت (یعنی سلمان از ابی ذر تقیه می‌نمود) ... «۱»

ممکن است تصور کنید: سلمان زندگی گرا و شاید ترسو بوده و جرئت گفتن حقائق را نداشته و لذا می‌بینیم هرگز همچون ابوذر مبارزاتی با خلفا نداشته است خلاصه سلمان بی جا تقیه می‌کرده است باید حقائق گفته شود تا افکار رشد کند، تحقیق سرزنش و حادثه هم دارد.

ولی این تصور اشتباه است! تحقیق خوب است ولی باید دید اظهار حقیقت و اعلام نتیجه تحقیق، کجا و در چه صورت صلاح

(۱) - / قاموس الرجال ج ۴ ص ۴۱۸ نقل از امام صادق علیه السلام

### مرزها، ص ۴۹

است و کجا به ضرر. حتماً به روایات تقیه کتمانیه و در تقیه مداراتیه (اگر آن يك نوع دیگر تقیه باشد) که به طور فشرده در بحث‌های آینده ذکر می‌شود توجه کنید سلمان هم این طور نبوده که فکر می‌کنید.

پیش‌گوئی‌ها و مطالب علمی که در خطابه سلمان ذکر شده و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند «۱» از ابی ذر نقل نشده است.

صدوق در کتاب خصال خود حدیثی نقل می‌کند که ایمان ده درجه دارد سلمان در درجه دهم و ابوذر درجه نهم و مقدار درجه هشتم می‌باشد (و عجیب درجه بندی دقیقی ائمه علیهم السلام فرموده‌اند).

در موارد متعددی سلمان جزو اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است «۲» و در مقام عمل هم سلمان عجیب‌تر از ابی ذر بوده است و گر چه ابوذر در مبارزه معروفش با عثمان و معاویه بر سر پولهای مردم که مورد بهره برداری ناحق خلیفه قرار می‌گرفت خدمت مهمی به اسلام انجام داده است لیکن سلمان هم روش عملی عجیبی داشت و اگر او هم در زمان عثمان بود شاید سخت‌گیرتر از ابی ذر بود ولی اجل مهلتش نداد «۳»

«سلمان فروانروای» سه هزار نفر بود و به مردم حقوقی به میزان پنج هزار میداد لیکن حتی لباس خطابه‌اش در میان مردم يك عبائی بود که از نیم (زیرین) آن به عنوان فرش استفاده می‌نمود و نیم دیگر را



(۱) -/ همان مدرک ۴۳۰

- (۲) -/ همان مدرک، برخی تصور می کنند جمله: «السلمان منا اهل البيت» فقط يك جا گفته شده آن هم به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله در حفر خندق، یعنی سلمان در گروه ما حفر کند، ولی اشتباه می کنند این جمله در مواردی متعددی، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه رسیده است.
- (۳) -/ تحقیق زمان وفات سلمان را در بحث کنز در کتاب «مالکیت خصوصی در اسلام» به قلم این جانب ببیند.

### مرزها، ص ۵۰

روی خود می انداخت هنگام حقوق بیت المال همه را به دیگران می داد و خود از زحمت بازوی خویش می خورد.

(۱)

سلمان روزی ابوذر را به مهمانی منزل خود خواند و آن گاه از سفره خویش قطعه نان خشکی بیرون آورد و از کوزه آب آنرا مرطوب ساخت ابوذر گفت چه نان خوبی اگر نمکی هم بود بهتر بود ...

سلمان برخاست و کوزه خویش راگرو گذارده قدری نمک گرفته نزد ابوذر نهاد ابوذر نمک بروی نان می پاشید و می خورد و می گفت سپاس خدای را که به ما این قناعت را عطا فرمود سلمان گفت اگر قناعت داشتی ظرف من بگرو نمی رفت. (۲)

يك آتش سوزی در مدائن شد سلمان شمشیر و قرآن خود را برداشته از منزل بیرون آمده گفت سبکباران این طور نجات می یابند. (۳)

و بنابراین منظور از حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب «کافی» از امام علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن مناظره اش با عده ای از صوفیها «۴» که مردم را به رها نمودن کار دنیا دعوت می کردند و به امام هم اعتراض داشتند، روش سلمان را گوشزد نمود که:

(۱) -/ قاموس الرجال تستری.

(۲) -/ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» به نقل قاموس الرجال.

(۳) -/ همان مدرک از محاسن برقی.

- (۴) -/ البته صوفیان کنونی نوعاً از حقیقت خودشان نیز منحرف شده اند و حتی بسیاری از رهبران آنها از بهترین مواهب زندگی و وسائل ذوق برخوردارند و استراحت در باغ های مصفا و کنار نهر آب و مجلس انس را بر ورود در غوغای زندگی ترجیح می دهند. البته هستند کسانی از آنها که بدون تشریفات و زخارف دنیوی زندگی می کنند لیکن همان طور که قبلاً نفس اشعاب و گروه بندی در برابر فقها و علماء دین که وارثان ائمه علیهم السلام هستند به ضرر اسلام است.

### مرزها، ص ۵۱

«سلمان وقتی حقوق خود را می گرفت به مقدار قوت سالیانه خود را برداشته کناری می گذاشت (باقی را به دیگران می داد)، و وقتی به او خرده گرفتند و گفتند: شاید امروز و فردا مردی؟ گفت: چرا همان طور که احتمال مرگ را می دهید امید زندگی را ندارید؟ انسان وقتی قوت خود را ذخیره کرد آرامش پیدا می کند.»

حتماً منظور این حدیث دوران پیش از رهبریش در «مدائن» بوده است و آن هم فقط حداقل خوراکش که تنها نان خشکی بوده است. و گرنه در مدائن که چیزی جز يك شمشیر و قرآن نداشت، که نشانه قانون و جهادش بود، که فرمانده باید به دستی قانون و به دستی شمشیر داشته باشد، و در زندگی خود اندوخته‌ای نداشته باشد. در عبارت این حدیث هم این جمله بود: «وقتی حقوقش رامیگرفت» و این تعبیر با فرمانروایی خودش چندان تطبیق ندارد و در مهمانی ابوذری حتی نمکی هم نداشت و مجبور شد کوزه آبش را گرو بگذارد. در برخی روایات سلمان همچون لقمان حکیم به حساب آمده است.

از روایاتی که در مدح سلمان یا روش عملی او وارد شده است معلوم می‌شود که اگر اجل مهلتش می‌داد و اوضاع زمان عثمان را درک می‌کرد شاید سخت‌گیرتر از ابوذری می‌بود.

از مطلب دور نمایم منظور این بود که حقایق مسلم را هم گاهی باید کتمان نمود و به قول علی علیه السلام سلمان از ابوذری تقیه می‌نمود. تا چه رسد به اینکه انسان مطالبی را از تواریخ و ادله دیگر که نوعاً به حدّ یقین کامل نمی‌رسند، استفاده کند و بر خلاف اعتقاد عموم بنخواهد در سطح عامه پیاده کند و آن هم در شرایطی که بیشترین نتیجه‌اش بر هم خوردن وحدت اسلامی باشد.

لیکن حال اگر کسی مراعات این کتمان را نکرد و مطالبی را گفت که

### مرزها، ص ۵۲

به فرض به نظر ما مسلماً باطل است آیا رواست که اوراکافر و ملحد یا سنی و وهابی بنامیم؟

کدام قانون شرع چنین اجازه‌ای را به ما می‌دهد؟

آیا سیره اصحاب و علما گذشته این بود که شیخ طبرسی و علامه حلی مفید و شیخ انصاری و ... را سنی و یا وهابی بنامند؟

در همین اواخر در مازندران بر سر تشکیک در معاد جسمانی دانشمندی را به عنوان منکر ضروری دین تکفیر نمودند و همین طور در اصفهان بر سر تشکیک در معاد جسمانی و معراج جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌خواهیم بگوییم آن‌ها که این گونه مباحث علمی را در سطح افکار عامه پیاده می‌کنند کار خوبی می‌کنند بلکه همان طور که امام سجاده علیه السلام فرموده است:

یارب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا «۱»

چه بسا کتمان پاره‌های از حقایق برای حفظ يك پارچگی اسلامی لازم است. و نیز کاری نداریم که آن حقایق علمی امام سجاده علیه السلام چه بوده است ولی به هر حال مطالبی مذهبی بر خلاف اعتقاد عامه بوده که طرح آن‌ها موجب می‌شده او را بت پرست بخوانند.

و نیز کاری به این نداریم که معاد جسمانی و یامعراج جسمانی از ضروریات اسلام هست یا نیست، تا بحثی با مرحوم محقق لاهیجی قده داشته باشیم که می‌گوید ... اگر معادی که از ضروریات دین اسلام است همین نحو بدن ظاهری باشد تکفیر بسیاری از محققین علماء اسلام لازم آید و اقرب آن است که آن چه از ضروریات دین است

(۱) - / چه بسا حقایق علمی که اگر بگویم خواهند گفت تو از بت پرستان هستی.

### مرزها، ص ۵۳

معادی است که شخص برگشته همان شخص اولی به حساب آید (با بدن مادی یا غیر آن) ... «۱»  
و یا با مرحوم ملا صدرا قده که جسمانی بودن معاد را به طور جسم مجرد معنی کرده و عینیت وجود اخروی را با این وجود مادی از باب این می داند که فعلیت و تمامیت هر چیزی به صورت اوست و صورت و فعلیت آن جسم مجرد همین است که در جهان ماده است، هر چند ماده فیزیکی این، آن جاست، دانسته و اثبات مواد خاکی این عالم طبیعت را در جسمانی بودن معاد دخیل ندانسته و همین را منظور از معاد جسمانی اسلام و کلمات قرآن و اخبار و ضروری دین دانسته است «۲» بحثی کنیم.

و یا ببینیم گفته او عیناً «همان اعتقاد عوام» و «عجایز» درباره معاد است یا نه؟  
و یا در زمینه معراج جسمانی کلام علامه طباطبائی دامت برکاته را مورد دقت و بحث و انتقاد قرار دهیم. آن جا که قدر مسلم معراج را روحانی می داند نه جسمانی:

«مطلب شایسته گفتار این است که اصل معراج مسلم بوده راه انکار ندارد، قرآن تصریح کرده و اخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز به طور متواتر رسیده است. ولی در چگونگی معراج، ظاهر این آیه قرآن - سوره الاسرا آیه ۲ و روایات اسلامی با همه قرائنی که دارند این است که معراج از مسجد الحرام به مسجد اقصی باروح و جسم هر دو بوده است. ولی عروج به آسمانها به طوری که از آیات سوره «نجم»

(۱) - / گوهر مراد ص ۴۵۳

(۲) - / ص ۱۷۵ ج ۹ اسفار طح و ص ۱۸۵ به بعد.

### مرزها، ص ۵۴

و روایات بسیار استفاده می شود اصل آن مسلم است و راه انکار ندارد لیکن ممکن است گفته شود آن معراج روحانی بوده است. البته نه آن طور که عده ای گفته و آن را همچون خواب دیدن دانسته اند بلکه روح آن سرور به ماوراء این عالم مادی آن جا که مسکن ملائکه است و ... عروج نموده است. «۱»  
و یا بخواهیم میان این عقیده و گفته مرحوم علامه مجلسی سنجشی به عمل آورده درستی یکی و مناقشات دیگری را ذکر کنم ...

آن جا که مرحوم مجلسی می گوید:

«بدان که عروج پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس و سپس به آسمان در يك شب و با همین بدن شریفش، چیزی است که آیات و احادیث متواتره از طریق «عامه» و «خاصه» بر آن دلالت دارد و انکار این گونه مسائل و یا تأویل آن به عروج روحانی یا به اینکه این عروج در خواب بوده است، یا از کم مطالعه نمودن در اخبار

اِثْمَهُ اطهار است و یا از کمبود دین و سستی ایمان، و یا گول خوردن از خیال پردازی‌های آن‌ها، که خود را به فلسفه بسته‌اند و حقیقت را نمی‌فهمند. گمان نمی‌کنم اخباری که در این مطلب وارد شده است در هیچ یک از مسائل اصول دین وارد شده باشد! آن‌گاه نمی‌دانم جهت چیست که آن اصول را پذیرفته‌اند و مدعی هستند که آن‌ها یقینی هستند ولی در این مطلب مهم‌تر توقف نموده‌اند! شایسته است که به اینان گفته شود: «افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض» (۲).... در شکفتم از برخی متاخرین اصحاب ما که چگونه در امثال این مطالب

(۱) -/ تفسیر المیزان ج ۱۳ چاپ تهران ص ۳۱

(۲) -/ آیا برخی آیات کتاب الهی را باور دارید و برخی را کافر می‌شوید ... بقره آیه ۸۵.

### مرزها، ص ۵۵

تسامح می‌کنند با اینکه مخالفین (اهل تسنن) با اندک بودن منابع حدیثشان رد این اخبار را تجویز نکرده‌اند و تاویل آن‌ها را مجاز ندانسته‌اند ولی این‌ها با اینکه از پیروان ائمه علیهم السلام هستند و چند برابر اهل تسنن اخبار صحیحه دارند سخن گروهی اندک از نادانان مخالفین را می‌گویند و گفتار آن‌ها را میان شیعه متدین نشر می‌دهند. خداوند ما و دیگر مؤمنان را از خیال پردازی‌های گمراه کنندگان در امان دارد! و بدان که قدمای اصحاب ما و اهل تحقیق آن‌ها در این مسئله توقف نکرده‌اند شیخ طوسی در تبیان فرموده: «... (۱)»

و نیز اکنون بحث فقهی استدلالی نداریم تا بگوئیم مفاد روایاتی که می‌گوید از ما نیست کسی که انکار معراج کند... چیست؟ به هر حال هم مجلسی و هم طباطبائی هر دو برای ما افتخار و عزیز و هر دو علامه‌اند.

ولی می‌خواهم بگویم نوع مردم و بسیاری از خواص که خودشان قدرت اجتهاد ندارند، مقلد مراجع تقلید هستند، و ملاحظه نمودید که بیشتر مراجع تقلید آن‌چه را که موجب کفر می‌دانند تنها انکار و یا باور نداشتن توحید و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. و به فرض شخصی مقلد مرجعی باشد که فتوای او کفر منکر ضروریات هم باشد، باید این احتمال را بدهد که شاید یک فرد دیگری خود متخصص باشد و یا مقلد مرجعی باشد که منکر ضروریات اسلام را کافر نداند، مگر اینطور که به انکار رسالت برگردد، و پیش از این گفتیم که در حقیقت او منکر رسالت است، نه ضرورت، مثل این که بداند

(۱) -/ بحار ج ۱۸ چاپ جدید ص ۲۸۹.

### مرزها، ص ۵۶

فلان مسئله را پیامبر فرموده ولی زیر بار نرود و (معاذالله) بگوید:

پیامبر بی جهت فرموده است!

و بنابراین کفر در صورتی است که شخص بداند فلان مسئله ضروری و مسلم مکتب اصیل اسلام و فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله است و درعین حال زیر بار نرود. ولی اگر کسی در یکی از مسائل مهم یا غیر مهم اسلامی به

فکر خودش تحقیق و تتبع نموده معتقد شود که نظر پیامبر جز این است که مردم می‌گویند، اگر از مسائل ضروری اسلام چون معاد و معاد جسمانی و معراج و حکم نماز و حجاب و غیره نباشد به نظر هیچ يك از فقها كافر ونجس نمی‌شود، و اگر از مسائل ضروری باشد تنها عده‌ای از فقها آن را كافر می‌شمارند، و آن وقت آیا در موارد اختلاف فتاویٰ هیچ مجوز شرعی برای اهانت و یا تکفیر و غیره در دست داریم؟

باید این نکته را هم گوشزد کنیم که برای بر هم زدن وحدت اسلامی دستهای مرموزی هم فعالیت می‌کنند تا مسائل را از صورت عادی و فقهی خود خارج ساخته صورت احساسی بدهند، تا در ذهن حتی برخی رهبران مذهبی يك سلسله عناوین ثانویه لازم المراعاتی پیدا شود، و چه بسا شخص محترمی را تکفیر کنند، و حتی این تکفیر را وظیفه شرعی خود بدانند، و آن‌گاه دشمن همین تکفیر احساسی را به صورت حکم اساسی در میان مردم نفوذ می‌دهد به طوری که خود حکم دهنده نیز دیگر نمی‌تواند از حرف خودش برگردد.

### مرزها، ص ۵۷

#### شاخص تکفیر حقیقی و احساسی

و برای تشخیص تکفیر حقیقی از تکفیرهای احساسی و انتقام‌جوئی و در حقیقت بدون قصد جدی «۱» باید مردم بیدار باشند و چه‌اند کند بیدارها!

به نظر می‌رسد مهمترین شاخص این مطلب، دقت در جهت منافع استعمار، و نیز دقت در خصوصیات شخص تکفیر شده است.

اگر شخصی تکفیر شد که همواره روش ضد استعماری داشته از منافع دنیائی بر کنار است و حتی ریاست‌طلبی و خود خواهیش از تکفیر کنندگانش کمتر است باید خیلی دقت کرد و فوراً تسلیم تکفیر نگشت.

چون یحتمل که پشت پرده این نزاع و این تکفیر دست استعمار در کار بوده و برای کوبیدن رقیب سیاسی خویش که وجهه الهی دارد دست به يك سلسله مسائل احساسی زده باشد و چون مستقیماً نمی‌توانسته وجهه ملی او را از میان بردارد از راه يك شخص و وجهه مذهبی و ملی دیگری (که روشن بین نیست) وارد شده و از بهترین راه یعنی کوبیدن مذهب به وسیله خود مذهب استفاده کرده و خواسته رقیب را بی‌پشتوانه سازد.

---

(۱) - همچون قسمهای احساسی و غیر جدی که در قرآن کریم سوگند لغو نامیده شده و حکمی ندارد.

### مرزها، ص ۵۸

و زمانی هم استعمارگران به روشی دیگر متوسل می‌شوند و از راه مذهب ساخت کارخانه خودشان، و ایادی مزدور و ظاهراً مذهبی، رهبری مذهب واقعی و نمایندگی الهی را می‌کوبند.

حتماً در تاریخ خوانده‌اید که هنگام حق‌طلبی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسئله فدک که يك پشتوانه اقتصادی برای علی علیه السلام بود.

ابوبکر با جعل حدیث و با استفاده از موقعیت مذهبییش ضربه بزرگی به حضرت زهرا علیها السلام زد.

ابوبکر می گفت: دختر پیامبر صلی الله علیه و آله چه کنم که پدرت فرموده است: ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم که به فرزندان ما برسد، هر چه از ما بماند صدقه بوده و باید به بیت المال مسلمانان واریز شود «۱»

یعنی هر چند دلم خواهد به تو بدهم اما من متدینم و دینم اجازه این کار را نمی دهد! یعنی مال بیت المال را همه باید استفاده کنند و من در مقابل خداوند مسئولم و نمی توانم در اختیارت بگذارم!! این گفته ابوبکر، با لحن محترمانه اش در آن اجتماعی که هنوز در مراحل اولیه درك مذهبی بودند اثر گذارد و هر چقدر زهرای اطهر علیه السلام اشکالات سندی و دلالتی حدیث مجعول خلیفه را برخ او و مردم کشید، نتوانست کاملاً حقیقت را روشن ساخته عکس العمل اجتماعی به نفع خود، در برابر ابوبکر برایش به وجود آورد تا مجبور به رفع ید از فدک گردد. ابوبکر از طریق مذهب باطل، حقیقت را منزوی کرد! شاخص دیگر تکفیر احساسی حالت عصبانی بودن شخص تکفیر

(۱) -/ نحن معاشر الانبياء لا نورث در هماولادینارا، ما ترکناه فهو صدقه.

### مرزها، ص ۵۹

شده یا تکفیر کننده است اولی در اثر عصبانیت و حالت فوق العاده عصبیست نتوانسته خود را کنترل کند و جملاتی رکیک از دهانش خارج شده و بهانه به دست مخالفین او داده است و این بسیار اتفاق می افتد. و یا دومی در اثر کنترل نداشتن اعصابش، مخالف مسئله را تکفیر نموده و به طوری با دستهای مرموز و یا ظاهر، در سطح اجتماع پیاده شده که دیگر برای خود تکفیر کننده نیز تغییر آن مشکل شده است. و البته این از نظر عقلی و شرعی عذر نیست که آبروی شخصی را تا این حد ببرد و با سکوت خود و تنها به بهانه این که حرفم نباید دو جور شود صحه به حکم قبلی خود که در حال عصبانیت صادر شده بگذارد و همچنان مخالف خود را در میان مردم به این صورت منفور و مطرود در آورد.

البته این دو شاخص فقط از نظر احساسی است و اینها قرائنی هستند که لا اقل هر شخصی را به تحقیق وادار می کنند ولی عوامل و اشتباهات دیگری هم احساسی و چه ادراکی، ممکن است دخالت کرده حقیقت را پامال کنند، که از جمله، دقت کافی نکردن در معنای جمله گوینده يك کلام است، اگر کلام يك گوینده صریح در کفر نباشد نمی توان تکفیر نمود، از جمله دقت در این که فلان جمله گوینده مربوط بچه زمانی بوده و آیا بعداً تغییر عقیده داده است یا نه؟

مثلاً بسیاری از علما رجال اهل تسنن، هنوز هشام بن حکم را متهم به عقائد غلط می کنند در حالی که این عقائد مربوط به زمانی است که با امام صادق علیه السلام این قدر مربوط نبوده است. علت این است که عده ای از قدما چون شهرستانی در ملل و نحل و ابن ابی الحدید (ج ۳ ص ۲۱۹) بدون تردید و بدون دقت در زمان ابراز این عقائد، هشام را

## مرزها، ص ۶۰

به خاطر مسائل خاص عقیدتی محکوم کرده‌اند.

و خدا خود می‌داند که در قیامت و در برابر محکمه الهی که بنا به اقتضاء ذاتی آن روز و وعده قرآن کریم حقایق به روی پرده بیاید «۱» چه افراد ستم‌دیده و آبرو رفته‌ای با حال پریشان دادخواهی می‌کنند و آن روز خدای، عزیز ولی آن هاست و نعم الحکم و هواحکم الحاکمن.

تکفیرهای بی اساسی که برای انکار بحث هائی چون ولایت باطنی ائمه علیهم السلام، علم محیط و همه جانبه امام علیه السلام، معراج جسمانی، معاد جسمانی اهانت به یک مجتهد، و ... شده است و چه افراد با سواد و بی سواد اشتباه کاری را که امکان داشته بعدها خدماتی با سلام کنند برای همیشه از حوزه فعالیت‌های انسانی کنار زده است.

این‌ها همه در آن روز رسیدگی خواهد شد و ستمگر در برابر یکدیگر قرار خواهند گرفت! ما در صدد این نیستیم که بگوئیم مطالب آن‌ها صحیح است، و یا خوب کردند که چنین و چنان نوشتند، بلکه می‌گوییم به هر حال مسلمانی و مدعی پیروی از شریعت اسلامی هستیم. کدام قانون اسلامی اجازه تکفیر و یا نسبت و هابیگری و یا اهانت‌های دیگر را داده است؟

خدا می‌داند که در جریان برخی از این حوادث که حتی در عمر ما هم واقع شد، به حدی این فکر انسان را رنج می‌دهد، که این چه زندگی اسلامی و انسانی است که شخص بنشیند و این اهانت‌های غیر اسلامی را درباره افراد مسلمان شیعه - و حداقل به ظاهر، که همه فقها

(۱) - / یوم تیلی السرائر آیه ۹ طارق.

## مرزها، ص ۶۱

می‌گویند مأمور به ظاهر هستیم - ببیند و تنها تماشاگر باشد! تماشاگری که از خون آلود گشتن اجساد بی گناهان و از میان رفتن آبروهای مفید برای انسانیت و اسلامیت هیچ ناراحت نشود. این فکر رنجش آور است که اصلاح امت اسلامی چگونه باید بشود؟ و مصلحان کیانند؟

به حدی قیافه معصوم اهانت شده‌ها در فکر و روح انسان اثر می‌گذارد که اخراج احمد بن محمد بن خالد برقی، آن دانشمند قم را که به حکم عالم دیگری از قم بیرونش کردند بانظر شك و تردید می‌نگرد اما چه کند، و به حق باید گفت که این گونه تکفیرها و اتهامات ننگی است بر چهره تاریخ که انسانیت لکه دار را روسیاه تر ساخته است.

و اساس اینگونه مصیبت‌ها روشن نبودن مردم است. و اگر ملت روشن بودند و میزان کفر و اسلام و تشیع را می‌دانستند تکفیرهای ناروا اثر نمی‌گذارد و در نتیجه تکرار نمی‌شد.

کار به جایی رسید که احیانا تکفیر جعلی پیدا می‌شد و به امضاء یکی از بزرگان افراد خدمتگزار را تکفیر نموده می‌کشتند.

یکی از دوستان روحانی نقل کرد که خود دیده بود اعلامیه‌ای به امضاء مرحوم اخوند خراسانی صاحب کفایه الاصول درباره تکفیر عالم آگاه شیخ فضل الله نوری رضوان الله علیه به این مضمون: «چون فضل الله نوری مفسد

فی الارض شناخته شد به حکم قرآن مهذور الدم است.» الاحقر محمد کاظم الخراسانی و من از صحت این اعلامیه اطلاع دقیق ندارم لیکن حدس قوی آن است که استعمارگران قاجار که به فشار مرحوم نوری، اصل دوم متمم

### مرزها، ص ۶۲

قانون اساسی ایران را پذیرفتند، و در پی انتقام بودند، با انتشار این آگهی می خواستند در برابر وجهه مذهبی و ملی مرحوم نوری، يك مستمسك شرعی، ولو جعلی، به مردم نشان داده باشند. گر چه از برخی بیوت نجف نیز در رابطه با این حادثه مرگبار اخبار ناراحت کننده ای می رسید، لیکن به احتمال قوی ایادی استعمار آن جا هم فعالیت پنهانی می کردند. و به هر حال مرحوم نوری را بدار آویختند و به قول مرحوم آیه ا... العظمی اراکی، استاد فقید ما: روحانیت تا سالیان دراز پس از آن آب خوش از گلویش پایین نرفت.

درد آور تر آن که «پیرم» ارمنی که رئیس شهر بانی بود پای دار عمامه آن مرحوم را برداشته به میان جمعیت پرتاب نمود مردم کف زنان شادی می کردند! مرحوم آیت الله حاج شیخ مهدی مازندرانی نقل کردند که دختر مرحوم نوری شب بعد او را در خواب با عمامه سیاه دید و جهت پرسید مرحوم نوری گفت: آن هنگام خیلی دلم به درد آمد، ناگاه پیامبر اکرم را در برابر خود دیدم که عمامه خود را برداشته بر سر من گذاشت یعنی ترا از زمرة اهل بیت خود می دانیم!!

### مرزها، ص ۶۳

#### سکوت مرگبار

از شگفتی های دیگر این که در هنگامه مبارزات مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی ناگهان در تهران شایع شد که سید جمال بابی است! و این شایعات و تبلیغات در ذهن مردم اثر سوء گذاشت.

مردم از سید جمال فاصله گرفتند و عصبانی بودند که چرا مدتی مدید در مسیر مبارزات او کار می کردند، و دشمن می رقصید که چگونه هم رقیب خود را از میان برداشت، و هم حس اطمینان را در مردم کشت، تا دیگر مردم زیر پرچم انقلابیون جمع نشوند.

و در این موقع وظیفه روحانیون آگاه سخت می شد، بر آن ها بود که با سکوت خود صحه بر اتهام مذکور نگذارند و به وظیفه واجب خود در دفاع از حیثیت يك عالم واقعی، قیام کنند. در حقیقت هر ساعتی که سید مظلوم در سایه اتهام مزبور رنج می دید (رنج از اتهام و یا رکود مسیر هدف) آن روحانیون با نفوذی که می دانستند او هر چه باشد با بی نیست و سکوت می کردند مسئول بودند و از اینجا انسان به يك نکته دیگر منتقل می شود که:

همواره دشمن بیش از حمله اش ارزیابی قدرت خود و طرف را می کند اگر طرف را قوی دید و نتیجه مبارزه را به سود خود ندید در اقدام عجله نمی کند (مگر در شرایط استثنائی که مرگ را بر زندگی خاص ترجیح دهد و به هر قیمتی بخواهد به هدف برسد یا مانع



## مرزها، ص ۶۴

هدف طرف گردد). اگر جبهه مبارزین متحد و گرم باشد مسلماً قدرتی فوق العاده در نظر دشمن پیدا می کنند و دشمن جسارت و جرئت حمله پیدا نمی کند و در نتیجه هم هدف مبارزه کنندگان - در هر قسمتی - تامین می شود و هم خون کسی ریخته نمی شود. روش نظامی سیاسی نیز از همین جا گرفته شده است. ولی اگر دشمن توانست با تبلیغات و عوامل دیگر میان صفوف مبارزین تفرقه بیفکند، افراد سست که به دنبال مختصر بهانه ای برای فرار می گردند فوراً عقب نشینی می کنند، و دشمن به صف بازماندگان می تازد، و خون آن ها را می ریزد، و همه چیزشان را بر باد می دهد، و هدفشان را نیز پایمال، و حتی لکه دار می سازد، و چه بسا برای مدت ها و مدت ها فکر مبارزه را از مغزها می شوید و حس اطمینان به افراد و رهبر هر مبارزه ای را در مردم می کشد ....

و آن گاه اگر در این ماجرا دقیق شویم خواهیم دید که اگر عقب نشینی رزمندگان سست عناصر نبود نه خونی ریخته می شد و نه هدف کوبیده می شد. ممکن است در حال اتحاد جبهه نیز دشمن یک حمله سخت و ناگهانی به صفوف مبارزه کنندگان ببرد تا بلکه اتحادشان را بدل به تفرقه کند لیکن مسلم است که اگر اتحادشان را حفظ کند حمله دشمن ادامه نخواهد یافت.

و این جا است که به نظر می رسد یکی از عوامل مهم حادثه جانگداز کربلا سکوت و عقب نشینی افرادی سر شناس چون عبدالله زبیر و عبدالله عمر و آن دسته از صحابه پیامبر که حیات داشتند بوده است. عمر سعد فرمانده جبهه دشمن در کربلا دمامد مراقب قوای موجود و امدادی امام علیه السلام بود. دیدبانهای گماشته بود که دقیقاً صحرا

## مرزها، ص ۶۵

را زیر نظر داشته باشند و از قوای امدادی احتمالی باخبر گردند.

مطمئن شد که کسی به کمک حضرت نمی آید! جنگ را شروع کرد.

عبدالله عمر بالای منبر اعلام کرد: مردم! نقض بیعت یزید حرام است! عهد شکنی نکنید! اگر فرزند و غلام من از بیعت یزید بیرون بروند سر از بدنشان بر می دارم.

می گویند شریح گفته است: حسین تفرقه افکنده و از دین جدش پیامبر بیرون رفته است با شمشیر جدش پیامبر، او را بکشید!! و این شریح که می گویند ساده و نفهم بوده - و به نظر من خیلی بی دین بوده است - با مهارت خاصی نشان داده است که من می دانم حسین فرزند پیامبر است ولی می گویم از دین جدش بیرون رفته و مرتد شده است.

اگر خطابه ای که حضرت در مکه خوانده در دل اصحاب پیامبر اثر کرده بود و اگر نامه ای که خطاب به علماء آن زمان به طور سرگشاده نوشت در دل آنان اثر کرده بود و اگر عبدالله عمرو شریح و غیره همه مردم را روشن نگه می داشتند و لا اقل علم مخالفت نمی افراشتند دشمن جرئت چنین جسارتی نمی کرد.

نگوئید حسین علیه السلام که می دید و می دانست این ها چنانند و آن ها چنین، این ها مخالفند و اصحاب پیامبر هم ساکت و سست چرا خود را به کشتن داد؟!

هدف مهم بود و جا داشت که به خاطر آن جان بدهد و شهید گردد. هر چند یزید سرنگون نگردد ولی همین قدر که دنیا بدانند اسلام این نیست که یزید دارد، خیلی اهمیت دارد.

ونگوئید: چه حرفها؟ شهادت امام حسین علیه السلام قضاء الهی بود که باید انجام شود، ربطی به این عوامل ظاهری ندارد.

### مرزها، ص ۶۶

چرا که این گفته علاوه بر تحقیق فلسفی با اعتقاد ما شیعه هم مخالف است، ما معتقد به جبر نیستیم و معتقد به عوامل ظاهری هم هستیم. امام صادق علیه السلام - می فرماید: «لا جبر و لا تفویض» و می فرماید: «ابی الله ان یجری الامور الی سببها»: همه امور را خداوند با وسائل و از راه عوامل ظاهری انجام می دهد.

شهادت حتمی بود ولی همچون حتمی بودن همه اعمال ما «خلق کل شیء» خدا همه چیز را آفرید. توحید افعالی همین را اثبات می کند، ولی این منافات با اختیار و استفاده از عوامل ندارد، عوامل ظاهری این قضایا که گفتیم همین ها بودند که گفتیم.

باید این مطلب اساسی را هم علاوه کنم که همواره تکوین و تشریح در مسیر مبارزه همگام نیستند، از نظر «تکوین» و قواعد اجتماعی و نیز شناخت «تاثیر شخصیت در تاریخ»، در صورتی مبارزه، مؤثر قطعی است که یا در میان صفوف رزمندگان اتحاد باشد و یا شخص پیشتاز به حدی شخصیت اجتماعی داشته باشد که بدون نیاز به سائر معاریف و سرشناسان کار را به سامان برساند و یا اگر هیچ یک از این دو نبود، مشکلات مردم و فشار دشمن بر آنها به حدی زیاد باشد که تولید انفجار کند و مردم مرگ را بر زندگی چنانی ترجیح دهند.

این شرایط پیشرفت مبارزه و به تعبیر دیگر، شرایط تکوین مبارزه است. ولی قانون الهی و تشریح که همه جا نظر به پیشرفت قطعی ندارد بلکه می خواهد عقل مردم را بالا ببرد و فکر و دل را از لابه لای فشار محیط بیرون آورده تجلی دهد، راه دیگری دارد.

چنان که وضع جامعه به صورتی باشد که مردم ناگزیر از زندگی در آن باشند و خیر و شر را دقیقاً تشخیص ندهند، بر علما و مراجع دین

### مرزها، ص ۶۷

است که برای آگاهی و تعالی فکری مردم، علم خود را ظاهر سازند تا مردم راه غلط در پیش نگیرند و حق را از باطل تشخیص بدهند. هر چند که این تحول به نتیجه قطعی نرسد. این است که می گویند: در نهی از منکر احتمال تاثیر لازم است، هر چند در فاصله ای دور، و برای جلوگیری از ادامه منکر، در آینده ای نه نزدیک (البته نه آن جا که منکر انجام شده و گذشته و دیگر تکرار نمی شود).

اگر این جمله صحیفه سجادیه

**«ما خرج و لا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلماً او ینعش حقاً الا اضطلمته البلیتة و کان قیامه زیادة فی مکروهننا و شیعتنا» (۱)**

و مانند آن سند صحیحی داشته باشند و از امام علیه السلام باشد، اشاره به همین مطلب دارد، از نظر واقعیت عینی و تکوین، چون خروج های مذهبی نوعاً با اتحاد کاملی همراه نیست، نتیجه علمی و عینی سودمندی ندارد، لیکن نظر

به همان نتیجه تفکری و روحی از نظر «تشریحی» لازم است.

البته اگر این جمله صحیح باشد ... زیرا جمله مزبور صدق کلی نداشته و مبارزات در برخی موارد نتیجه عملی و عینی خوبی نیز در برداشته است. جلوگیری از نفوذ انگلستان به طور مستقیم، در ایران و عراق، به وسیله علماء شیعه در همین یکی دو قرن اخیر، پیروزی بر خلاف عباسی در گذشته‌ها، طرد رژیم شاهنشاهی ایران و موارد بسیار زیاد دیگر همگی حاکی از موفقیت نسبی برخی قیام‌ها داشته است. به هر حال نمی‌توان به خاطر يك جمله صحیفه سجادیه دست

(۱) - هر کسی که پیش از قیام امام زمان علیه السلام برای گرفتن حق یا از میان بردن باطلی قیام کند بلا یا ارا گرفته و باعث ناراحتی بیشتر ما و شیعیان می‌شود.

### مرزها، ص ۶۸

از این همه آیات و روایات دفاع و نهی از منکر برداشت. و از نظر فقهی هم متون اسلامی دیگر از هر نظر مقدم است. به علاوه که صحیفه سند صحیح روایتی ندارد. گر چه متن ادعیه در صحیفه گواه صحت آن است لیکن مقدمه آن که این جمله در آن است معلوم نیست.

مبارزات ائمه علیهم السلام و شاگردانشان نوعاً در مسیر همین خاصیت بزرگ بوده است.

این روایت هم نمی‌گوید که احقاق حق یا ابطال باطل ننمائید بلکه روایت می‌گوید کسی که در چنین راهی گام بر می‌دارد مصائبش بسیار است و این مصیبت برای ما گران است که ببینیم کسانی احقاق حق و یا ابطال باطل می‌نمایند و در راه رسیدن به حق واز بین بردن باطل به مصائبی گرفتار می‌شوند، و بنابراین معنای این که مصیبت او بر ما بیشتر می‌شود این است که ناراحتی ما از مشکلات او بیشتر می‌شود نه این که او نباید اقدام کند.

يك توجیه دیگر هم دارد و آن این که این روایت حکایت بود و نبود است، و ادله دفاع و نهی از منکر حکایت باید و نباید است. به عبارت دیگر ادله دفاع و نهی از منکر می‌گوید باید اقدام کنی و به نتیجه نیاندیشی! لیکن این توجیه خیلی عاقلانه به نظر نمی‌رسد زیرا کار بی فائده معنی ندارد و بعید است که شارع دستور به يك کار بی فائده بدهد. مگر این که منظور این باشد که خود گفتن و اقدام فائده دارد.

### مرزها، ص ۶۹

#### مفسد فی الارض

و این هم عنوانی شده بود «مفسد فی الارض» که گویا از آیه ۳۳ سوره مائده قرآن کریم گرفته شده است که می‌فرماید:

**«انما جزاء الذین یجاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا و تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلك لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم»:** سزای آن‌ها

که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین فساد می‌کنند این است که کشته شوند یا بدار آویخته شوند یا دست‌ها و پاهایشان به طور مقابل هم بریده شود یا تبعید شوند، این خواری دنیای آن‌هاست و برایشان در آخرت عذاب بزرگی است.

و مردم گمان کرده‌اند که فساد فی الارض این است که شخصی برای بیدار کردن مردم خطابه‌های مهیج ایراد کند و یا اعلامیه‌ها صادر کند. پس مرحوم نوری مفسد بوده است.

با این که روشن است که اساساً خطابه قیام ابتدائی و جنگ سرد تبلیغاتی، «فساد فی الارض» نامیده نمی‌شود هر چند باطل باشد.

منظور از فساد در این آیه قرآن، به کار بردن اسلحه، باهداف باطل، و برای بر هم زدن امنیت عمومی اسلامی، آن هم به طور آشکار، نه پنهانی می‌باشد.

### مرزها، ص ۷۰

شیخ طوسی قده شرط می‌کند که فرد مشکوکی هم باشد که شاید وابسته به بیگانه باشد.

برخی از فقها شرط می‌کنند که هدفش فقط ارباب مردم باشد.

عبیدا ... بن اسحق از امام هشتم علیه السلام درباره این آیه «انما جزاء الذین» ... پرسید که در چه صورت یکی از چهار حد مذکور ثابت می‌شود؟ امام فرمود اگر با خدا و پیامبرش بجنگد و در صدد فساد باشد و آن گاه کسی را بکشد کشته می‌شود، و اگر بکشد و مالی هم بگیرد کشته شده و سپس به دار آویخته می‌شود، و اگر مالی بگیرد ولی کسی را نکشد دست و پایش به طور مخالف هم بریده می‌شود، و اگر آشکارا شمشیر بکشد و با خدا و پیامبرش بجنگد و در صدد فساد بر آید ولی هنوز کسی را نکشته و مالی نگرفته است تبعید می‌شود.

پرسید چگونه تبعید می‌شود و حد آن چیست؟ امام فرمود از شهری که در آن چنین کرده به شهری دیگر تبعید می‌شود و به مردم آن شهر اطلاع داده می‌شود که او به حکم اسلام تبعید شده است با او ننشینید و معامله و ازدواج نکنید و هم غذا نشوید و حد تبعید او هم تا يك سال است و اگر خودش به شهر دیگری رفت به آنجا هم همین طور اطلاع داده می‌شود تا مدت يك سال سر آید. پرسید اگر بخواهد به مملکت کفار وارد شود تا در پناه آن‌ها در آسایش باشد چه می‌شود؟

امام فرمود آن‌ها حق ندارند او را بپذیرند و حکومت اسلامی حق دارد با آن‌ها در این باره بجنگد. (۱)

جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: امام مسلمین

(۱) - / کافی تألیف شیخ کلینی قده، ج ۷ ص ۲۴۶.

### مرزها، ص ۷۱

خود مختار است که حکم قطع را اجرا کند یا تبعید کند یا به دار آویزد و یا بکشد ... و فرمود علی علیه السلام دو نفر را از کوفه به بصره تبعید نمود. (۱)

«به طوری که ملاحظه نمودید مفسد فی الارض همان محارب که در آیه قرآن ذکر شده است. و محارب آن است که با خدا و پیامبرش بجنگد، ولی جمله «یسعون فی الارض فسادا»: در پی فساد باشند، توضیح می‌دهد که منظور جنگ رسمی نیست، بلکه نقض امنیت حکومت اسلامی و ترساندن مردم به وسیله اسلحه، جنگ با خدا و رسول

حساب شده است، و به همین جهت است که در روایات این مسئله، گاهی تعبیر محارب می شود و گاهی تعبیر فساد فی الارض.

مفسرین و فقهاء هم آیه را همین طور معنی کرده اند .... پساوند آوردن جمله و «یسعون فی الارض فسادا» مقصود این آیه را روشن می سازد که همان فساد در حکومت اسلام با اخلال به امنیت و گرفتن سر راه مردم است ... نه جنگ رسمی متداول، بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با کفاری که می جنگیدند این طور معامله نمی کرد که پس از دستگیری شان دست و پای شان را ببرد یا تبعید سازد و یا به دار آویزد» ... «۲»

«منظور از محارب - جنگنده با خدا و رسول - کسی است که سلاح کشیده و از اهل ربه باشد، «۳» در شهر باشد یا خارج شهر، در شهرهای کفار یعنی کفار ذمی که پناه اسلامند - باشد یا مسلمانان، شب یا روز، هر زمان که چنین کرد محارب حساب می شود و لازم است که اگر

(۱) -/ همان مدرک.

(۲) -/ تفسیر المیزان ج ۵ ص ۳۵۴.

(۳) -/ گویا منظور این بوده که فرد مشکوکی بوده باشد که احتمال دارد با اساس حکومت اسلامی مخالف بوده و یا وابسته به دولت اجنبی باشد که آن دولت ضد حکومت اسلام است.

## مرزها، ص ۷۲

کسی را کشته باشد و مالی نگرفته باشد حتما او را بکشند و اولیاء مقتول نمی توانند عفو کنند، و اگر عفو نمودند بانظر امام لازم است که او را بکشند زیرا محارب بوده است. و اگر کسی را کشت و مال هم گرفت لازم است او را مال را پس دهد و سپس به جرم دزدیش دستش بریده شود (چهار انگشت دست) و سپس کشته شده و به دار آویخته شود، و اگر مالی گرفته ولی کسی را نکشته و حتی مجروح هم نکرده باشد، دستش بریده شده و تبعید می شود. و اگر زخم زده ولی نکشته و مالی هم نگرفته باشد باید قصاص جنایتش گرفته شده و سپس تبعید شود و همچنین اگر زخم نزده و مالی نگرفته باشد واجب است که تبعید شود. و آن گاه به مردم آن شهر نوشته می شود که بدانند او محارب است و تبعیدی حکومت اسلام، تا با او هم غذا نشوند و معامله و هم نشینی نکنند ... «۱»

«محارب هر کسی است که برای ارباب مردم و قصد فساد اسلحه بکشد و یا به این قصد آماده کند، درخشکی یا دریا، شهر یا بیرون شهر، شب یا روز، و با تحقق آن چه گفتیم. دیگر لازم نیست که ثابت شود وابسته به بیگانه است یا نه، و یا با اساس حکومت مخالف است یا نه. مرد و زن هم در این مسئله فرق نمی کنند. حاکم شرع خود مختار است که محارب را بکشد یا به دار آویزد یا تبعید نماید و یا دست و پایش را به طور مخالف هم (یکی از راست و دیگری از چپ) ببرد ولی بهتر است که ملاحظه جنایت را نموده حکمی متناسب با آن انتخاب کند ... محارب رازنده بدار می آویزند و نباید بیش از ۳ روز

## مرزها، ص ۷۳

بالای دار بماند. اگر پس از سه روز مرده بود باید غسلش دهند و کفن نموده نماز خوانده دفن کنند و اگر زنده مانده بود بعضی گفته‌اند باید او را بکشند ولی این (از نظر فقهی) مشکل است می‌توان گفت جائز است که طوری به دارش بیاویزند که بمیرد ولی این هم به نظر روشن نیست» (۱)

منظور شیخ طوسی قده از این که گفت .. چه در شهرهای کفار باشد یا مسلمان، شهرهای کافر نشین تحت نفوذ اسلامی است و گرنه حفاظت کشور کفار که در حال جنگ با اسلامند به عهده حکومت اسلام نیست.

البته فساد و مفسد فی الارض در آیات دیگری چون ۱۱ و ۵ و ۲۷۲ بقره و ۲۵ رعد و ۷۳ انفال و ۱۱۶ هود و ۱۲ فجر و غیره بدون اختصاص به محارب ذکر شده است، لیکن در هیچ یک از آن‌ها حکم اعدام تجویز نشده است. و اشاره مختصری هم که از ۳۲ مانده استفاده می‌شود نمی‌تواند مدرک حکم مهم قتل و اعدام باشد. البته در مواردی که متهم مسلماً در صدد جنگ با اساس اسلام و حکومت اسلام بوده است می‌تواند زیر نظر حاکم شرح حکم دیگری داشته باشد. در کتب فقهی احیاناً برای برخی موارد افساد حکم اعدام هم گرفته‌اند مثلاً ابوالصلاح حلبی در کتاب فقهی کافی ص ۳۸۴ در مورد کسی که عادت به کشتن بردگان پیدا کند، از باب فساد فی الارض حکم اعدام قائل شده است. همین طور ابن زهره در قسمت جنایات غنیه (ص ۶۲۰ جوامع الفقهیه) و همین طور فاضل کیدری در کتاب

(۱) -/تحریر الوسیله ج ۲ ص ۴۹

## مرزها، ص ۷۴

اصباح الشیعه ص ۲۹۹، شیخ طوسی هم در تهذیب ج ۱۰ ص ۱۹۲ و نیز در استبصار ج ۴ ص ۲۷۳ برای کسی که عادت به کشتن بردگان داشته باشد اعدام قائل شده است - هر چند تصریح نکرده که از باب صدق افساد می‌باشد. مرحوم سید علی طباطبائی در ریاض حکم مزبور را از باب افساد گرفته و خود نیز به آن فتوی داده است.

ابن حمزه در کتاب وسیله ص ۷۴۹ جوامع الفقهیه، و سلار در مراسم ص ۲۳۸، و علامه حلی در کتاب ارشاد ج ۲ ص ۲۰۵، حکم مزبور را از باب قصاص دانسته‌اند نه افساد فی الارض. لیکن شیخ طوسی در کتاب نه‌ایه اساساً برای کسی که عادت به کشتن بردگان دارد حکم اعدام قائل نشده است، بلکه فقط قائل به تعزیر شده است.

نظیر این مسئله در مورد کسی که عادت بکشتن کافران ذمی دارد که ابوالصلاح حلبی در کافی ص ۳۸۴ و علامه حلی در مسئله ششم از فصل سوم قصاص، اعتقاد به اعدام او از باب افساد فی الارض دارند.

ولی مرحوم مفید در مقنعه و شیخ در تهذیب ج ۱۰ ص ۱۸۹ و در ج استبصار ص ۲۷۱. و محقق در مختصر در شرط دوم از شرائط قصاص و برخی دیگر قائل به اعدام او شده‌اند لیکن از باب قصاص و نه از باب افساد. و برخی دیگر چون شیخ طوسی در نه‌ایه و ابن ادریس در سرائر ج ۳ ص ۳۵۲ و علامه حلی در قواعد و فخر در ایضاح ج ۴ ص ۵۹۴ نیز قائل به تعزیر شده‌اند. از جمله مسائل دیگر حکم کسی که عادت به نبش قبر دارد که مرحوم مفید در مقنعه، و شیخ طوسی در نه‌ایه و برخی دیگر حکم اعدام برای او گرفته‌اند لیکن تصریح نکرده‌اند که از باب افساد

است اما می توان از عبارتشان استفاده کرد که نظر با فساد دارند چنان که بخوبی از عبارت محقق در

### مرزها، ص ۷۵

نکت النهایة استفاده می شود و همین طور از علامه در مختلف مسئله بیستم از فصل سوم حدود. از جمله موارد دیگر نظیر مقام، حکم کسی که خانه دیگران را آتش بزند که خانه و وسائل آن بسوزد که شیخ طوسی در نهایه او را ضامن دانسته و حکم اعدام را برای او قائل شده است از عبارت نکت النهایة مرحوم محقق حلی نیز همین مطلب استفاده می شود، و همین طور علامه حلی در مختلف مسئله هفتم از فصل چهارم قصاص. روایت سکونی از امام صادق علیه السلام ۱/۲ قصاص نفس و وسائل، نیز دلالت بر این مطلب دارد. لیکن عمل به این روایت مورد اختلاف فقها می باشد.

به هر حال عنوان در مفسد فی الارض قرآن و حدیث بر موارد متعددی تطبیق شده است لیکن حکم اعدام در مواردی است که به نوعی مصداق آیه محارب باشد، آتش زدن خانه مردم که شاید منظور بیش از یک خانه باشد چون تعبیر «قوم» دارد، یا عادت به نبش قبر یا عادت به برده کشی یا کافر کشی که موجب سلب امنیت عمومی می شود، همگی مصداق آیه محارب می توانند باشند، و به هیچ وجه شامل سخنرانی و اعلامیه و مانند آن که فقط خطابه و سخن و درک و علم است نمی شود. لیکن مرحوم نوری را به این بهانه اعدام کردند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ مهدی مازندرانی از قائم مقام رفیع نقل می کند که به رضا شاه گفتم چرا این قدر به مقدسین و متدینین فشار می آوری گفت: من دیدم کسانی که محل نماز پشت سر شیخ نوری را می خریدند روز اعدام او به پای چوبه دار او خوشحالی می کردند، و پیرم ارمنی عمامه از سر نوری برداشت و به داخل مردم پرتاب کرد از آن روز تصمیم گرفتم که اینها را اذیت کنم. حالا رضا شاه دورغ گفته یا

### مرزها، ص ۷۶

راست، بماند لیکن خیلی جای تأسف است که پیرم ارمنی مورد تشویق مقدسین مذهبی قرار گیرد که آیت الله نوری را دار می زند.

مرحوم آقای اراکی می گفتند پس از اعدام مرحوم نوری تا سالیان دراز آب خوش از گلوی روحانیون پایین نرفت. مرحوم مازندرانی از عیال مرحوم نوری نقل می کند که پس از اعدام شبی در خواب دیدم مرحوم نوری با عمامه سیاه است گفتم شما که سید نیستید! گفت آن گاه که پیرم ارمنی عمامه از سرم برداشت و میان مردم پرتاب نمود خیلی دلم به درد آمد، ناگاه پیامبر در برابرم مجسم شد عمامه خودش را بر سرم گذاشت!

به هر حال منظور از این تحقیق مختصر درباره مفسد فی الارض و محارب این بود که روشن شود هر خطابه و سخنرانی و اعلامیه ای مشمول این عنوان نمی شود، و آن گاه روشن می شود که آگهی به امضاء مرحوم آخوند خراسانی در معرفی شیخ فضل الله نوری به عنوان «مفسد فی الارض و مهدور الدم» جعلی بوده است.

معلوم شد که عنوان محارب و مفسد فی الارض با آن احکام سختش تنها در موردی است که دست به اسلحه ببرد آن هم آشکارا و برای ترساندن و ارعاب مردم.

و به هر حال وظیفه علماء دین بوده است که مهر سکوت را بردارند و حقیقت دست آویزهای استعماری قاجار را روشن ساخته از اعدام این روحانی متحرك و هوا خواه ضعیفان و ربا خوار غم‌های ملت جلوگیری کنند. این که گفته‌اند مردم در پای دار مرحوم شیخ فضل الله نوری کف می‌زده‌اند، و یا فلان روحانی اراکی از خوشحالی این اعدام به مردم

### مرزها، ص ۷۷

نقل می‌داده است و غیر این‌ها همه نمایشگر وجهه مذهبی دادن به این اعدام و آن هم به دلیل روشن نبودن مردم است و مردم هم یعنی حتی بسیاری خواص. و آن جا وظیفه روحانیون بیدار که مشعل اسلام‌شناسی را در آن قطعه از تاریخ و شاید برای همیشه به کف داشتند بود که تقیه نکنند و حقیقت را روشن کنند که طبق حدیث مسلم تقیه برای حفظ خون است پس اگر به حد خون رسید دیگر نباید تقیه کرد (۱)»

و ما وقتی در دید ذهنی خود جسم الهی مرحوم نوری را در زندان ملاحظه می‌کنیم که دائماً در حال مناجات با خداوند بود و از غذای زندان هم به این جهت که از پول غصب حکومت قاجار است نمی‌خورد و تنها چند تن از شاگردان علاقمنده (که تا این اواخر زنده بودند) برایش غذا می‌بردند آن هم گویا مخفیانه! و می‌بینیم که سکوت علمای دین هم لااقل یکی از دست آویزهای استبداد قاجار بود متأسف می‌شویم.

و هنگامی که عکس آن مرحوم را که نمایشگر پیکر شریفش در بالای دار است با قیافه معصوم و با آرامش و متانت، ملاحظه می‌کنیم و می‌بینیم که سکوت روحانیت زمان، که تحت عنوان دوری دین از سیاست انجام می‌شد در حالی که همان سکوت، تأیید رفتار قاجار بود «(۲)» هم يك قطره آبی است که به عنوان استحکام چوبه دار به پای

(۱) -/ «انما جعلت التقیه لیحقن بهاالدماء فاذا بلغت التقیه الدم فلا تقیه.»

(۲) -/ و از اینجا به سستی سخن ژان پل سارتر واقف می‌شویم که می‌گفت «گوشه گیران اجتماع به مراتب از رزمندگان و شهدا در جنگ‌های ولو به حق، برترند زیرا که آن‌ها اگر کشته نمی‌شدند مخالف خود رامی‌گشتند» مگر با سکوت و گوشه‌گیری دامن انسان پاك می‌ماند؟ با این که بشر طبعاً یا جبراً اجتماعی است.

### مرزها، ص ۷۸

داران راد مرد ریخته شده است به خود می‌لرزیم.

آن قیافه نورانی مرحوم نوری نمایش گر درك حقیقت دین، و این سکوت، نمایشگر «رهبانیت» محکوم اسلامی است. آن گاه ایادی دشمن و مغرضین دوست نما چه اتهامها که به این مرحوم زدند از دیگران چه انتظار؟ ناظم الاسلام کرمانی را ببینید که در تاریخش چه تهمت‌ها به آن مرحوم می‌زند و چه توهین‌ها می‌کند! و هنوز چهره واقعی آن مرحوم برای بسیاری روشن نیست.

ما وقتی قیافه معصوم مرحوم شیخ هادی تهرانی را با سری به زیر افکنده و عبائی به سر کشیده و دلی شکسته در کوچه‌های نجف به خاطر می‌آوریم که به خاطر يك سخن موهم درباره مرحوم شیخ انصاری تکفیر شد! و کتاب اصولش را با آن همه دقت می‌نگریم، و ملاحظه می‌کنیم که چه استعدادهایی به خاطر روشن نبودن مبانی اسلامی به



هدر رفته است، گرفتار غم و اندوه فراوان می شویم.

و وقتی مرحوم سید جمال اسدآبادی را با آن همه کوشش در راه دین و تقویت مملکت‌های اسلامی و کشورهای شرقی، گرفتار اتهام خلاف مذهب و حتی تهمت بهائیکری در نظر می‌آورم سرا پای وجود انسان غرق در تأسف می‌شود.

و تأسف‌آورتر این که عده‌ای هنوز حاضر نیستند دست از این همه مسائل تفرقه‌انگیز بردارند. و راستی ادبیات و تاریخ معاصر، تا حد زیادی خاصیت نقالی و سرگرمی پیدا کرده و کارش به این و آن پریدن و دریدن شده است.

### مرزها، ص ۷۹

وقتی در نظر می‌آورم که این گونه افراد مظلوم در اثر تحمل اینهمه آزارهای روحی چگونه نیروی اعصاب خود را از دست می‌دهند و استعدادهایی که باید در راه دین و جامعه به کار افتد خسته می‌شوند می‌خواهم مایوس شوم و از اجتماع انسانی متنفر.

که ناگاه ندای الهی گوش دل را نوازش می‌دهد که: «ولا تياسوا من روح الله» (۱) «صبر کن که حقیقت‌ها روشن می‌شود.

«اصلح بینک و بین ربک» ... بین خود و خدایت را درست کن، اصلاح میان خود و دیگران را به خدا واگذار و باید دائماً در پناه خدا بود: «قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد» (۲) و این‌ها همه از روشن نبودن مبانی و عدم آگاهی ملت هاست. شاید بدون مناسبت نباشد که در این جا درباره صبر در راه خدا و مجاهده برای بیداری ملت‌ها و تلاش در راه تبیین مبانی اسلام و رفع ابهامات توضیحی داده شود.

در جریان توبه «گاليله»، که به جرم مطلع شدنش از حرکت زمین به پای تیغ پاپ کشیده شد، وقتی از علم و گفته خود توبه کرد و بیرون آمده برابر شاگردان خود قرار گرفت یکی از شاگردان در حال تأثر شدید از این توبه گفت بدبخت ملتی که قهرمان خود را از دست بدهد!

گاليله گفت: بدبخت ملتی که قهرمان داشته باشد!

یعنی همه ملت باید قهرمان باشند و هوشیار تا این گونه حوادث جلو نیاید نه يك قهرمان داشته باشند.

---

(۱) -/ از رحمت خدا مایوس نشوید سوره یوسف.

(۲) -/ پناه می‌برم به خداوند ... از شر آن‌ها که در روابط اجتماعی اخلال می‌کنند و با دمیدن در گره‌ها، مشکل تازه‌ای به وجود می‌آورند.

### مرزها، ص ۸۰

اگر ملت روشن نباشد از میان بردن افراد روشن بسیار آسان است و لا اقل از اعتقاد عوام مردم به کارهای جنیان ... مگر سعد بن عباد، رقیب بزرگ ابوبکر را شبانه نکشتند و گناه را به گردن جنیان انداختند و يك تصنیف دروغی هم از زبان جنیان بیچاره ساختند که:

نحن قتلنا سيد الخزرج سعد بن عبادہ فرميناہ بسهمين فلم تعد فوادہ  
ما بزرگ قبیلہ خزرج سعد بن عبادہ را کشتيم ما دو تير به او زدیم که در قلبش جای گرفت.

و حتماً آن تیرها هم ساخت ممالک خارجه بوده است نه مدینه!! و راستی که دستگاه خلافت عجیب سیاست دغل کاری را بلد بوده است!

این جاست که سر روش تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روشن می شود که همچون خطابه های ما نبوده که ساعتی یا ساعت هائی پشت هم صحبت کنیم و از حضار جلسه هیچ نپرسیم که یاد گرفتند و فهمیدند یا نه. او البته خطابه های گرم داشت ولی با مطالبی اساسی و نافذ آن هم در روزهای جمعه و عید فطر و قربان و برخی موارد استثنائی که جریان فوق العاده ای پیش می آمد. و مؤذن فریاد: الصلوة جامعه سرمیداد. ولی در شرایط عادی هر روز و شب تبلیغ داشت، تبلیغ احکام و اصول دین و سیاست و علم اجتماع همه به صورت درس و سؤال و جواب، تا همه افراد تربیت شوند و با تمام تفاوتی که از نظر استعداد و

### مرزها، ص ۸۱

در نتیجه، در مراتب کمال دارند يك حد تربیت را عموماً دارا باشند.

کار مردم استعمار زده به جائی می رسد که نماز جمعه خواندن (با آن همه اصراری که امام صادق علیه السلام می فرماید و در متن قرآن آمده است) علامت عدم پایبندی به اسلام می شود که اخیراً در یکی از شهرها اتفاق افتاد. «۱» و راستی اگر شاعری چون «محتشم» بود این ها را برتر از مصیبت کربلا می خواند. یعنی کربلا هم ریشه در این ها دارد.

اینها و مانند این ها همه مسائلی هستند که در اثر نبودن يك رهبر نافذ الکلمه الهی پیش می آیند.

رهبر الهی با نفوذ معنوی و ظاهری خود می تواند احساسات پاك و یا ناپاك را در این گونه مسائل کنترل کند تا این گونه حوادث رقت بار پیش نیاید. تصور نکنید این گونه حوادث تنها در میان مذهبی ها و تحت عنوان مذهب و یا به خصوص اسلام و شیعه انجام می شود، نه، در میان دیگران بیشتر است، ما نمی خواهیم قصه خوانی کنیم خودتان شرح حال «لومومبا» آن رهبر انقلابی ملی «کنگو» را بخوانید که چگونه برای این که او راز و جبهه بیاندازند فعالیت کردند تهمت ها زدند و وابسته اش به اجنبی خواندند و چون نتوانستند او را از جبهه بیاندازند در زندان دور از وطن به طرزی فجیع به قتلش رساندند و به استعمار کنگو ادامه دادند.

و در الجزائر چگونه استعمار حیلہ گر فرانسه، انقلابیون را کمونیست و بی دین معرفی می کرد و چون در این راه موفق نشد از راه شکنجه و زجر وارد شد.

(۱) -/ مربوط به سالیان قبل از پیروزی انقلاب در یکی از شهرهای مرکزی بود که عیب يك عالمی این بود که نماز جمعه می خواند یعنی مثل سنی هاست!

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی در قبال اسرائیل اشغالگر به عنوان کفارهای از گناهانش برای شست و شوی مغزهای روشن انجام می شود.

کجا در رهبران مذهبی اسلام لکه های بدنامی و ننگی چون حوادث دهشت زای «ویتنام» و احوال توانفرسای «فیلیپین» و جمهوری «چاد» و «کشمیر» و «برلن» و «رودزیا» و «نیجریه» و «بیافرا» یافت می شود؟  
کجا حوادث وحشتناک شهرها و دهکده های فلسطین و بوسنی عزیز را می توان یافت؟ حوادث فلسطین و قتل عامهای اسرائیل در صبری و شیلا برآستی صفحه تاریخ را سیاه کرده است.  
آری دیگران بدتر بوده اند ... ولی اگر یک رهبر الهی نافذ الکلمه ای در میان اجتماع بود و به تعبیر دیگر مردم امام شناس بودند اساساً هیچ یک از این حوادث پدید نمی آمد و اگر در اجتماعی این حوادث بود باید دانست که آن مردم امام شناس نبوده اند و به تعبیر دیگر این اختلاف و معارضه دلیل این است که اجتماع ولایت ندارد و این سخن توضیح می خواهد.

### مرزها، ص ۸۳

#### مفهوم ولایت

یکی از مفاهیمی که در تحول زمان دستخوش تغییر شده و حقیقت خود را از دست داده است مفهوم «ولایت» است. آن چه که اکنون از کلمه «ولایت» مفهوم می شود با آن چه در احادیث پیشوایان دین علیه السلام منظور بوده است تفاوت یافته است.

پیش از این گفته شد که در نصوص اسلامی دو گونه متن درباره «امامت» آمده است یکی درباره امامت و رهبری بطور کلی که امامت عامه نامیده می شود و دیگر درباره امامت و رهبری شخص معین چون علی بن ابیطالب علیه السلام یا فرزندان آن سرور از امام حسن علیه السلام تا امام عصر حجه بن الحسن علیه السلام که امامت خاصه نامیده می شود.

در هر دو دسته نصوص، گاهی مسئله رهبری با کلمه امامت ذکر شده است و گاهی با کلمه «حجت» و گاهی با کلمه «ولایت» و احیاناً کلماتی دیگر. مثلاً وقتی این آیه قرآن کریم در سوره مائده: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» ... «۱» از طرف خداوند نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفته فرمود: من كنت مولاه فهذا علی مولاه - هر کسی که من ولی او هستم این علی هم ولی اوست.

در این حدیث مسئله رهبری با کلمه «مولی» که همان ولی است

(۱) - ای پیامبر آن چه بر تو نازل شد به مردم بگو و گرنه رسالت خود را انجام ندهای آیه ۶۷ مائده.

### مرزها، ص ۸۴

بیان شده است و در آیه دیگر قرآن کریم «انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون» «۱» که بنا به توضیحی که بعداً به خواست خدا خواهد آمد درباره رهبری امامت

خاصه علی علیه السلام نازل شده با همان کلمه «ولی» بیان شده است.

در باره خداوند هم مکرر این تعبیر آمده است:

**«ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر»** (۲): «و یا آن که ولی هائی جز خدا برای خود گرفته اند خداوند فقط ولی است. اوست که مردگان را زنده می کند و او به هر چیزی تواناست.

**«الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات»:** (۳)

خداوند تعالی ولی مومنین است. آنها را از تاریکی ها نجات داده به سوی نور می برد آنها که کافرند اولیایشان ستمگراند، از نور بیرونشان برده به سوی تاریکی ها می برند.

**«وان الظالمین بعضهم اولیاء بعض واللّه ولی المتقین»:** (۴) ستمگران ولی های یکدیگرند و خداوند ولی افراد باتقوی است. **«وانذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع»** (۵) با این قرآن بر حذر مدار آنان را که روانی پاک دارند و از حشر قیامت به سوی خدایشان که جز او ولی و شفاعتگری ندارند می ترسند.

(۱) - / مائده آیه ۵۵ همانا ولی شما خداوند است و پیامبرش و آنهائی که ایمان آورده اند، آنهاکه نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند.

(۲) - / سوره شوری آیه ۹

(۳) - / بقره آیه ۲۵۷

(۴) - / جائیه آیه ۱۹

(۵) - / انعام آیه ۵۱.

### مرزها، ص ۸۵

**«وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل»:** (۱)

بگو سپاس خدای را که فرزندی نگرفته و شریکی در حکومت ندارد و از روی ذلت و زبونی ولی ندارد.

به طوری که از لحن خود آیات مزبور پیداست کلمه «ولی» به معنای رئیس و سرپرست می باشد.

خداوند سرپرست امور مؤمنین است یعنی توجه خاصی به تربیت آنها می گمارد.

خداوند ولی ندارد یعنی سرپرستی که ما فوق او بوده و کارهای او را هم چون قیم طفل به دست بگیرد ندارد. و گویا

تعبیر ولی من الذل اشاره به این دارد که ممکن است خداوند با اختیار و انتخاب خودش یکی از بندگان صالحش را

نوعی اختیار بدهد. ولی از روی نیاز و احتیاج ولی و سرپرست ندارد.

از دقت در این آیه مطلب بیشتر روشن می شود:

**«یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاكتبوه ... ولیملل الذی علیه الحق ...»** (۲) فانکان

**الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا ولا یستطع ان یمل هو فلیمل ولیه بالعدل»:**

ای مؤمنین وقتی وامی به مدتی معین می‌دهید آن را بنویسید ...  
بدهکار املاء کند (بگوید تا کاتب بنویسد) اگر بدهکار نادان و یا ناتوان است و یا قدرت بیان مطلب ندارد ولی او  
املاء کند ...

روشن است که «ولی» در این آیه به معنای دوست و خویش نیست

---

(۱) - / الاسری آیه ۱۱۱

(۲) - / سوره بقره آیه ۲۸۲

### مرزها، ص ۸۶

بلکه همان معنای سرپرست که کارهای طفل و سفیه به دست اوست منظور می‌باشد.

و همچنین این آیه که درباره جنگ احد آمده است: **«إِذَا هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشِلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فليتوكل المؤمنون»** (۱)

هنگامی که دو گروه از شما می‌خواستند سست شوند و خداوند ولی آن‌هاست و بر خداوند باید اهل ایمان توکل کنند.

و به نظر می‌رسد که در این آیه نیز به معنای دوست نمی‌آید تا گفته شود آن دو گروه سستی در جهاد کرده‌اند و خدا که دوستشان ندارد:

بلکه منظور این است که آن‌ها سستی کردند و ندانستند که کارها به دست خداوند است.

علی علیه السلام نیز می‌فرماید: (۲)

**«والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية اربة»**

به خدا قسم من نه رغبتی و نه طمعی در خلافت و ولایت ندارم.

پیدا است که منظور از ولایت همان سرپرستی و حکومت است و در نهج البلاغه از این شواهد بسیار است.

و به نظر می‌رسد که در این آیه نیز به همین معناست «لهم دارالسلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا يعملون» (۳)

برای آن‌ها (مردم آگاه) محل آرامش نزد خدایشان است و او به خاطر اعمالشان ولی آن‌هاست.

در این آیه برخی آن را به معنای دوست گرفته‌اند. ولی بادقت در این معنی که در این آیه پاداش خوب مردم آگاه بیان شده و اعمال

---

(۱) - / آل عمران آیه ۱۲۲

(۲) - / نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۱۸۴

(۳) - / انعام آیه ۱۲۷

### مرزها، ص ۸۷

خویشان یاد آوری گشته روشن می شود که بیشتر تناسب با سر پرست دارد، سرپرستی که کارشان را ببیند و پاداششان بدهد، اوست که ناظر اعمالشان است و پاداششان می دهد.

حتی در آیه ۳۴ سوره «فصلت»:

«ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم»: به طور نکوتر بدی را دور کن! در این صورت آن که میان تو و او دشمنی است ولی گرمی خواهد شد. که تصور می شود به معنای دوست است نیز به نظر می رسد. همان معنای سرپرست را می دهد، منتها سرپرستی کارهای شخص از روی علاقه و عشق، نه از ناتوانی و نیاز یعنی اگر با اخلاق خوب معاشرت کنی حتی دشمنت نیز برایت کار می کند و متصدی کارهایت می شود. و من اکنون کاری به ریشه لغت «ولایت» و پیوند و ارتباط همه اشتقاقات آن ندارم. ولی اجمالاً نظریه «راغب» اصفهانی را بهتر می پسندم که می گوید:

«ولاء و توالی این است که دو چیز یا بیشتر طوری ردیف هم قرار گیرند که چیز دیگر میانشان قرار نگیرد. و بر این اساس در مورد نزدیکان در مکان و یا در انتساب خویشاوندی و یا در دوستی و یا در کمک و یاور و یا در هم مکتبی و اعتقاد گفته می شود ... «۱» «وقتی ولایت که همان نزدیکی مخصوص (که چیزی میانشان حائل نشود) است، در امور معنوی اعتبار شود لازمه اش این است که «ولی» می تواند نسبت به آن که در ولایت اوست کارهایی را انجام دهد که

(۱) - / مفردات

### مرزها، ص ۸۸

دیگری نمی تواند. بنابراین کلیه تصرفاتی که امکان دارد دیگری جانشین خود شخص شود و انجام دهد به دست «ولی» انجام می شود. «۱» همچون «ولی» شخص مرده که کلیه تصرفاتی که خود شخص متوفی در اموال خودش انجام می داده است اینک به دست ولی انجام می شود، و اینگونه است «ولی» طفل که در شئون مالی طفل دخالت نموده و از حقوق او دفاع می کند. خداوند هم که «ولی» بندگان می باشد، کارهای بندگان را در دنیا و آخرت تدبیر می کند، و نیز «ولی» مؤمنین است که همه کار دینشان را اعم از هدایت آنان و دعوت و توفیق و یاری آنان انجام می دهد» ... «۲»

بنابراین گر چه کلمه «ولی» و دیگر اشتقاقات این ماده چون ولایت و مولی به معانی مختلفی آمده است لیکن همه آنها باهم مرتبط بوده به یک ریشه برمی گردند و آن قرب و نزدیکی بطوری است که می تواند نائب شخص شده کارهای او را انجام دهد.

ولی به هر حال نوعاً به همان معنای خاص سرپرستی می آید و به خصوص در مطلب مورد نظر ما که بحث ولایت اهل بیت علیهم السلام است که قرائن خاصی نیز آن را تأیید می کند.

ولایت به معنای دوستی و محبت خالص و بدون این که حکومت و سرپرستی و ریاست در کار باشد چیزی نیست که این همه مورد نزاع و اختلاف و سر و صدا باشد و یا حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از اعلام آن بترسد.

(۱) -/ مگر چیزهایی که به هیچ وجه جانشینی دیگری ممکن نیست، مانند ازدواج که شخص دیگر نمی‌تواند به جای شوهر در کلیه امور قرار گیرد.

(۲) -/ المیزان، ج ۶ ص ۱۰.

### مرزها، ص ۸۹

عامه از اول منکر محبت نبوده‌اند و جز گروه اندک ناصبها، بقیه اهل سنت، محبت اهل بیت را قبول دارند به طوری که بزرگانشان وقتی می‌خواهند حدیث غدیر را بی اثر کنند می‌گویند این درباره ولایت به معنای دوستی است نه نگهبانی و سرپرستی.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند پیامبرش را درباره «ولایت» علی علیه السلام دستور داد و این آیه را نازل فرمود: **«انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون»** (۱) و چون بدین وسیله ولایت اولیاء الهی را واجب فرمود مردم حدود ولایت را نفهمیدند. خداوند محمد صلی الله علیه و آله را فرمان داد که همچون نماز و روزه و زکات و حج، ولایت را نیز درست تفسیر نماید تا همه بفهمند. همین که این دستور از طرف خداوند آمد پیامبر صلی الله علیه و آله در تنگنایی قرار گرفت و ترسید که مبدا با ابلاغ این حکم، مردم از دینشان برگردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کنند بدین جهت به درگاه الهی نیاز نمود. خداوند وحی فرستاد که ای پیامبر آن چه را که از خدایت به تو نازل شد ابلاغ کن و اگر انجام ندهی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خداوند ترا از مردم حفظ خواهد نمود (۲). این بود که آن حضرت امر الهی را پرده برداشته توضیح داد و ولایت علی علیه السلام را در جریان روز «غدیر خم» بیان کرد. بانک نماز

(۱) -/ همانا سرپرستی شما خداوند و پیامبرش و آن مؤمنینی هستند که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

(۲) -/ «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فمابغت رسالته و الله یعصمک من الناس» سوره مائده آیه ۶۷

### مرزها، ص ۹۰

همگانی داد و سپس فرمان داد که حاضرین به غائبین اطلاع دهند. و این آخرین فریضه الهی بود که در دین اسلام نازل شد: فریضه ولایت.

آن‌گاه خدا وحی فرمود که امروز دینتان را برایتان کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم (۱) یعنی پس از فریضه ولایت فریضه و دستور دیگری نازل نمی‌کنم! فرائض شما کامل شد. (۲)

با کمتر دقتی در این حدیث روشن می‌شود که منظور امام، همان ولایت به معنای سرپرستی می‌باشد.

چنان که در حدیث معروف «غدیر خم» که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در آن هوای گرم و موقعیت فوق العاده جمع نموده اعلام داشت: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست» که محدثین شیعه و سنی نقل کرده‌اند، پیدا است که منظور ولایت و مولویت به معنای رهبری و جانشینی پیامبر است، که در آن موقعیت بسیار

حساس برای صلاح مسلمانان اعلام فرمود.

چنانکه معنای اولی و ظهور لغت ولی و مولی نیز همین معناست.

و احتمال این که به معنای «دوستی» باشد یا منظور این باشد، که علی علیه السلام یاور شماس است، همچون احتمال این است که شخصی از لغت «رئیس» دوستی اراده کند و گفته شود این که می گوید زید رئیس شماس است منظورش رهبری نیست بلکه منظور این است که زید یاور شماس است.

خصوصاً باید در نظر داشت که اعلام این معنی که علی علیه السلام دوست

(۱) - «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» مائده آیه ۳

(۲) - کافی با سند صحیح از زراره و فضیل و بکیر و محمد بن مسلم و برید که همگی از امام باقر علیه السلام شنیده‌اند.

### مرزها، ص ۹۱

و یا یاور شما یعنی اسلام و اجتماع مسلمین است را که همه مردم در جنگ‌های بدر واحد و حنین و سائر غزوات، و نیز در حوادث هنگام حضورش در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله دیده بودند، احتیاج به آن طور اعلام آشکارا و در آن شرایط سخت و در حضور همه قبائل در آن صحرا نداشت!

و نیز مطلبی نبود که پیامبر از علامش وحشت داشته باشد که مبادا مردم قبول نکنند و از دین برگردند! و به نظر می‌رسد که با اندک تأمل، حقیقت برای برادران اهل تسنن آشکار است. و شاید وجهه علماء بزرگ ایشان و رؤسا مذاهب اربعه خویش و موقیعت خلیفه مورد استناد آن‌ها و سکوت مردم و آن‌ها که خود را به پیامبر نزدیک می‌دانستند، مانع از این است که در افکار خود تجدید نظر کنند و با آن همه تبلیغات شاید باورشان نیاید که حقیقت ممکن است چیزی غیر از ذهنیات و عقاید آن‌ها باشد.

آخر بیشتر صحابه سکوت کردند «۱» سکوتی مرگبار و خفقان آور! و تنها ۱۲ نفر از خواص اصحاب در روزهای اولیه، در مسجد شلوغ کردند، و سخنرانی نمودند که برابر سکوت نفرت بار دیگر اصحاب، حتماً اگر ادامه می‌دادند اخلال گر حساب می‌شدند و این است که گاهی جنایت سکوت به حدی است که نمی‌توان میزانی برای آن تعیین نمود. اگر سائر صحابه هم حرف می‌زدند این طور نمی‌شد.

و شاید آن‌ها که سکوت می‌کردند به خیال خود می‌خواستند از سیاست بر کنار باشند در حالی که بحث روز مسئله خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) - / تحیر شیخ سلیم رئیس دانشگاه از هر و مفتی اهل تسنن را در کتاب المراجعات که شرح مباحثه او با مرحوم سید شرف الدین است ببینید.

### مرزها، ص ۹۲

مهمترین مسئله سیاست بود و آن‌ها با سکوت خود آن را تأیید می‌کردند و نمی‌فهمیدند.

به هر حال روشن است که منظور از کلمه «ولایت» و «مولی» در ادله مذهبی ما که درباره خلافت علی علیه السلام



وارد شده است همان رهبری و سرپرستی می باشد.

و بنابراین منظور از کلمه «ولایت» در احادیث امامت عامه، که مهمترین رکن اسلام را ولایت قرار داده است همان رهبری و سرپرستی و حکومت است.

در حدیثی که پیش از این اشاره کردم که با سندهای مختلف و صحیح از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است این جمله بود:

**«بنی الاسلام علی خمس: الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية. و مانودی احد بشی مثل مانودی بالولاية»:** (۱)

اسلام بر ۵ چیز بنا شده است نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، و قانونی مهمتر از قانون ولایت به کسی گفته نشده است.

پس ولایت و سرپرستی یکی از مبانی اساس اسلام است و بدیهی است که منظور سرپرستی يك «ولی» الهی می باشد یعنی همواره خداوند شخصی را به عنوان «ولی» در جامعه دارد که مردم موظفند رهبری او را گردن نهند. همان طور که اگر در اجتماعی نماز یا روزه یا زکات یا حج نباشد زیر بنای اسلامی آن اجتماع درست نبوده، صحیح تر بگویم يك اجتماع اسلامی نیستند، گر چه از نظر فقهی نجس نیستند و از چهار

---

(۱) -/ وسائل ابواب مقدمة العبادات.

### مرزها، ص ۹۳

چوب عقیدتی اولیه اسلامی هنوز بیرون نیستند، همین طور اگر ولایت الهی و يك رهبر مذهبی در میان مردم نباشد که سرپرست کارهای آنها باشد آن اجتماع يك مجتمع اسلامی نخواهد بود. و همین طور که قانون نماز و حج و روزه و زکات مخصوص به محیط یا زمانی خاص چون زمان حضور امام علیه السلام نیست قانون «ولایت» نیز مخصوص به محیط یا زمانی خاص نیست.

وروشن است که کلمه «ولایت» در این حدیث (که مرحوم آقا سید محمد کاظم طباطبائی صاحب کتاب عروة الوثقی آن را حدیث «مستفیض») می خواند «۱» و پیش از این گفتم که به طرق مختلفی از امام علیه السلام رسیده است مخصوص ولایت علی علیه السلام یا حسن علیه السلام یا حسین علیه السلام نیست بلکه منظور ولایت و رهبری هر کسی است که از طرف خداوند به رهبری تعیین شده باشد. و به همین جهت است که امثال این حدیث جزء ادله امامت عامه هستند و اثبات می کنند که همواره يك سرپرستی الهی در میان مردم باید باشد.

---

(۱) - کتاب «الحج» عروة الوثقی.

### مرزها، ص ۹۴

### رهبر واحد

در احادیث امامت و مناظرات اصحاب ائمه علیهم السلام با مخالفین دیدیم که یکی از فوائد بزرگ امام حل اختلافات مذهبی می باشد.

و روشن است که این فائده در صورتی است که رهبر يك نفر باشد نوعاً در مورد تعدد رهبر (هر چند متدین باشند) اختلافات از میان نمی رود.

و در مورد شخص امام علیه السلام که اختلافات سلیقه‌ی و تشخیصی مورد ندارند باز هم به جهات دیگری از جمله حفظ مرکزیت قدرت برای اداره اجتماع، يك امام تعیین شده است.

در روایات ما آمده است که در يك زمان دو امام نمی شود «۱»

در غیر امام علیه السلام که اساساً اختلافات درك و سلیقه، موجب بروز اختلافات تازه‌ای در میان مسلمانان خواهد بود و رهبر الهی که مهمترین فوائد او ایجاد اتحاد میان مسلمانان و ایجاد قدرت متشکل واحد است خود به يك منبع اختلاف تبدیل خواهد شد.

و تنها خاصیت او مسئله فتوا خواهد شد آن هم برای عده‌ای خاص در برابر عده‌ای دیگر که مقلد يك رهبر دیگر خواهند بود قهراً هر کدام احتیاج به دستگاہی جدا و در برابر هم خواهند شد.

(۱) -/... «قلت یكون امامان؟ قال لا، الا واحد هما صامت» پرسیدم دو امام می شود فرمود نه! مگر این که یکی ساکت باشد. (یعنی حکومت بالفعل نداشته باشد چون

حضرت حسین علیه السلام در زمان امام حسن) اصول کافی «باب» ان الارض لا تخلو من حجة حدیث اول

### مرزها، ص ۹۵

و شاید منظور «ناپلئون» از این که می گفت يك فرمانده بد بهتر از دو فرمانده خوب است همین مشکلات ناشی از اختلافات سلیقه و ادارك و بهم خوردن مرکزیت عمومی باشد.

و البته او که بیش از ما به هوسها و ریاست طلبی های خودش و سایر قدرت ها آشناست حتماً به اخلافات عمدی ناشی از فساد اخلاق نیز اشاره دارد.

خواهید گفت: در زمان حضور امام علیه السلام رهبر الهی يك نفر است که از طرف خداوند تعیین شده و او شخص امام است ولی در زمان غیبت امام چگونه رهبر الهی يك نفر است با این که مراجع تقلید متعدد هستند.

ولی توجه داشته باشید که با قواعدی که فقهاء بزرگ بیان داشته اند نوعاً رهبر يك نفر خواهد بود.

بیشتر فقها علمیت را شرط مرجع دانسته اند و به فرض مساوی شدند تقوای بیشتر را ملاك قرار داده اند. به عنوان

مثال این دو نظریه را ببینید: بنابر احتیاط باید به حد امکان از اعلم تقلید کرد و لازم است فحوص نموده اعلم را پیدا

کرد و اگر دو مجتهد در علم مساوی باشند یا مکلف اعلم را پیدا نکند مخیر است لیکن اگر یکی از آن دو ورع یا

عدالت بیشتر داشته باشد بهتر و احتیاط آن است که از او تقلید کند. و اگر میان دو نفر مردد شد که تنها احتمال

اعلمیت یکی از آن دو را می دهد (یعنی دیگری یا مساوی است یا پائین تر، نمی داند) باز هم باید از همان تقلید کند

(با این که یقین به اعلمیت ندارد و فقط احتمال اعلمیت یکی را می دهد ولی در دیگری این احتمال نیست. «۱»)

اگر دو مجتهد از نظر علم مساوی باشند مقلد مخیر است که از هر

## مرزها، ص ۹۶

کدام بخواهد تقلید کند ولی اگر یکی از آن دو از نظر عدالت یا ورع و مانند آن بهتر باشد احتیاط آن است که از او تقلید کند «۱»

آیه الله خوئی مدظله در مورد اختلاف نظر دو مجتهد مساوی احتیاط واجب می داند که خود مکلف ببیند کدام فتوی با احتیاط بهتر سازش دارد همان را انتخاب کند.

اعلمیت یعنی استنباط بهتر، بهتر بتواند حکم مسائل فرعی را از قواعد فقهی آن استخراج کند، که در نتیجه باید هم مسائل جزئی را خوب درک کند و هم حکم کلی آن را خوب به دست آورد، به اصطلاح درک او در صغری و کبری بهتر از دیگری باشد.

و نیز «بالفعل» مسائل را درک کرده باشد و بررسی کرده باشد، نه فقط قدرت استنباطش بیشتر باشد، و اگر فقط مسائل نماز و روزه را استخراج کرده باشد و بهتر از دیگران هم فهمیده باشد تنها اعلم در نماز و روزه است نه همه مباحث اسلامی. مرجع باید عمده مسائل فقه را استنباط نموده فتوی داشته باشد.

با اینکه با این حساب کمتر اتفاق می افتد که اهل فن و آنها که خبره کارند اگر دقت نموده به عین سخن نگویند نتوانند اعلم را تشخیص ندهند، ولی در عین حال حساب این هم شده است که اگر مساوی باشند و یا نتوانیم اعلم را تشخیص بدهیم آن که تقوای بیشتری دارد باید انتخاب شود گر چه برخی از فقها انتخاب تقوای بیشتر را لازم ندانسته و فقط مستحب و بهتر دانسته اند، ولی روی قاعده اصولی دوران امر بین تعیین و تخییر در مقام امتثال گفته دیگران به نظر بهتر

## مرزها، ص ۹۷

می رسد که حتما باید آن که تقوای بیشتری دارد انتخاب شود.

و البته می دانید که تقوی نه تنها نماز و روزه بلکه تمام وظایف اسلامی است. اگر مسلمانی تا حد امکان نماز بخواند ولی امر به معروف و نهی از منکر نکند، یا خود با شکم سیر بخوابد و فکر همسایگان گرسنه نباشد یا اساساً غم ملت را نخورد و به فکر مسلمانان نباشد هرگز تقوای کامل ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که به فکر مسلمانان نباشد مسلمان نمی داند. «۱»

کسی که بانگ گرفتاری بشنود که ای مسلمان! و پاسخش نگوید مسلمان نیست. «۲»

کسی که سیل مخرب را از عده ای مسلمانان بگرداند بهشتی می شود «۳» امام صادق علیه السلام آن هائی را که با عذر تراشی ها ترك امر به معروف و نهی از منکر می کنند دیندار نمی داند «۴»

امام هشتم علیه السلام گناه آنهایی را که همراه علی علیه السلام نجنگیدند و گوشه‌ای - گرفتند و به همان روش ماندند بیش از آن‌ها می‌داند که با علی جنگیدند و سپس توبه کردند «۵»  
و با این حساب مسلمانان دیگر متحیر و سرگردان نبوده تقوای بیشتر را به خوبی تشخیص می‌دهند. ولی اگر در تقوی هم شبهه شد که کدامیک با تقواترند و نتوانستیم هیچ گونه ترجیحی میان آن دو بدهیم، روی همان

(۱) - / من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم.

(۲) - / ۱۵۹ ابواب جهاد العد و وسائل.

(۳) - / ۱۶۰ همان مدرک.

(۴) - / می‌فرماید که اگر نماز هم به ضرر دنیایشان بشود ترک می‌کند.

(۵) - / ۱۰۴۷ جهاد النفس و وسائل.

### مرزها، ص ۹۸

قاعده اصولی پیش (احتیاط در دوران بین تعیین و تحبیر در مقام امثال) باید گفت روشن بودن به اوضاع زمان و دل بند نبودن به دنیا و آماده بودن برای فداکاری در راه خداوند و شجاعت میزان است. باید از کسی تقلید نمود و او را رهبر قرار داد که به اوضاع زمان روشن تر و از علاقه به دنیا دور تر و به فداکاری در راه خداوند آماده تر باشد. مرحوم سید در عروة الوثقی پس از تقوی و ورع می‌گوید: و مانند آن (یعنی و چیزهای دیگری چون تقوی و ورع) و حتماً منظور ایشان هم این گونه مرحجات بوده است.

ضمناً باید توجه داشت که بحث تقلید (از نظر مفهوم بحث) از رهبری (منظور رهبری در کل جامعه است و گرنه هر مرجعی در حوزه مقلدین خود رهبر است) جدا است، تقلید فقط علم می‌خواهد و رهبری شرائط زیادی دارد، ولی در اسلام به حساب اهمیت پیشوائی مدهبی که عملاً از تقلید جدا نیست جهات دیگر را نیز دخیل دانسته‌اند. و گرنه به حساب اصل تقلید تنها همان علم کافی است باید متخصص در فهم مسائل باشد تا دیگران از او یاد بگیرند، قبول مرحوم صاحب جواهر: «هر چند فاسق و بلکه کافر باشد همان طور که در طب علمش ربطی به قتل او ندارد و ما برای تشخیص امراض خود به دکتر کافر هم رجوع می‌کنیم. و شاید به همین جهت صاحب جواهر معتقد است که مجتهد لازم نیست عادل باشد و مردم می‌توانند از فاسق هم تقلید کنند فقط باید اطمینان داشته باشند که در فتوا به آن‌ها دورغ نگفته است» «۱» البته این نظر گر چه مورد توجه

(۱) - / جواهر چاپ جدید ج ۱۳ ص ۲۷۸ سطر ۱۳

### مرزها، ص ۹۹

برخی فقهاء اخیر از جمله مرحوم آقای خوئی قرار گرفته و ایشان فرموده: «اگر اجماع به نور می‌گفتیم هدف فقط علم سبک است و عدالت و تقوی و حتی اعتقاد به اسلام هم شرط نیست» لیکن این نظریه به نظر درست نمی‌رسد،

مرجعیت تقلید و مقام از اول در نظر متشرعه شیعه بلکه اسلام، يك منصب الهی بوده صرف فکر و درك نیست. این شرایط همه به اعتبار مقام رهبری مرجع تقلید است. زیرا هر مرجعی در میان مقلدین خویش يك رهبر هم هست که هر چه فرمان دهد اطاعت می کنند.

این است که امام صادق علیه السلام فرمود: «آن فقیهی که خوددار و نگهدار دین و مخالف هوی و هوس و مطیع خداوند باشد مردم می توانند از او تقلید کنند.»

خداوند روزندگان الهی را بر آن‌ها که نشسته و ساکتند فضیلت و برتری داده است «۱» ما چرا برتری ندهیم؟

چرا بگوئیم این برتری آیه قرآن تنها مربوط به ثواب آخرت است؟

در آیه تصریح می شود که این برتری در «مراتب الهی» و آمرزش لغزش‌ها و رحمت‌ها می باشد، و این تعدد عبارت، نشان دهنده‌ی عمومیت برتری مزبور است.

و شاید به همین جهات بود که یکی از فقهاء بزرگ رضوان الله علیه در مورد مساوات علم و تقوی، شجاعت و علم و آگاهی به روش پیشبرد اسلام و مسلمین یعنی روشن بینی را میزان قرار دادند.

(۱) - نساء آیه ۹۵: «فضل الله الساجدين على القاعدين اجرا عظيما درجات منه و مغفرة و رحمة»

### مرزها، ص ۱۰۰

تحریر مردم بیشتر در اثر القاءاتی است که از طرف افرادی که به صورت اهل خبره جلوه می کنند صورت می گیرد و «الله من ورائهم محیط.»

و بنابر آن چه گفتیم معلوم میشود که رهبری اسلام و ولایت که بزرگترین رکن اسلام است تنها مخصوص به زمان حضور امام یعنی تنها تا قرن سوم هجری نیست که اکنون در زمان ما بزرگترین رکن اسلام که ولایت است تعطیل باشد.

در دوران غیبت صغری افراد معینی با نام و خصوصیات بیان شده‌اند و در غیبت کبری با توصیفات معین شده است و اگر دقت کنیم خواهیم دید طبق قواعد فقهی نوعاً در هیچ زمانی رهبران مذهبی متعدد نخواهد بود. این از نظر يك بحث واقعی و ثبوتی، البته در مقام اثبات، شناخت آن فرد واقعی اعلم و اتقی و اعرف برای عامه مردم مشکل است، لیکن در آن صورت از نظر تقلید، مردم مخیر هستند. و از نظر رهبری عموم جامعه از طریق انتخابات، يك نفر معینی می شود.

معلوم شد که ولایت به معنای دوستی اهل بیت علیهم السلام نیست که بگوئیم ما دوست اهلیت هستیم، پس ولایت تعطیل نشده است چنان که به معنای بیان حرف احکام نیست تا بگوئیم با وساطت مجتهدان احکام را می گیریم پس ولایت داریم، ولایت تعطیل نشده است، ما دوست ائمه هستیم پس ولایت داریم.

و نیز ولایت به معنای بیان مسائل شرعی و احکام فرعی گفتن نیست تا بگوئیم ما مطالب شرعی خود را با وساطت مجتهدین از ائمه می گیریم پس ولایت داریم.

## مرزها، ص ۱۰۱

این دو عقیده اعتقاد اهل تسنن است و به این دو توجیه در ادله ولایت علی، علیه السلام آن حضرت را خانه نشین می‌کنند.

یعنی همان طور که همان بسیاری از شیعیان تفسیر می‌کنند و تصور می‌کنند ولایت اهل بیت یعنی دوستی آنها، و یاد گرفتن مسائل شرعی و فرعی که در حقیقت منصب مسئله گوئی به اهلیت می‌دهند و سرپرستی امور را از آنها سلب می‌کنند.

ولایت به معنای سرپرستی و ریاست و اداره همه امور مسلمانان است که در حدیث امام هشتم علیه السلام نظام دین و دنیا نامیده شده است.

و اگر این ولایت تنها مربوط به زمان حضور امام علیه السلام باشد باید گفت در غیران دوشه قرن اولیه، بزرگترین رکن اسلام تعطیل شده و پیامبر اسلام و قرآن کریم با همه قوانین متقن و محکمش هیچ‌گونه فکری برای مهمترین مسئله اجتماعی و بزرگترین گرفتاری جوامع انسانی نکرده‌اند.

ولایت همان سرپرستی است و برای همیشه از طرف خداوند در سطح اجتماع، سرپرستی معین شده است. منتهی گاهی يك سرپرست معصوم و خالی از هرگونه اشتباهی چون ائمه علیهم السلام و گاهی يك سرپرست غیر معصوم ولی عادل و دانا روشن و بیغرض و حافظ دین. و به همین جهت است که ائمه علیهم السلام در روایات مکرری که درباره ارکان اسلام بیان داشته‌اند همان طور که نماز و روزه و حج و زکات را بدون اختصاص به زمان یا محیط خاصی آورده‌اند همچنین رکن ولایت و سرپرستی را که بزرگترین رکن اسلام است و در سوره مائده برابر همه زحمات پیامبرش صلی الله علیه و آله قرار داده است بدون قید و اختصاص به زمان و محیط معینی ذکر فرموده‌اند.

## مرزها، ص ۱۰۲

## آنچه از ولایت فهمیدیم

از مطالب گذشته به دست آمد که:

۱- ولایت به معنای دوستی نیست بلکه معنای سرپرستی و ریاست و اداره امور اجتماع را می‌دهد، گر چه گاهی هم باقرائن به معنای دوستی می‌باشد.

۲- تفسیر ولایت به دوستی و محبت، عقیده اهل تسنن است که در توجیه حدیث غدیر و سایر ادله ولایت، این طور گفته‌اند که: ما دوست اهل بیت هستیم و حتی گفته شده که از شما شیعیان هم بیشتر دوستشان داریم «۱» لیکن اهل بیت ریاست دنیائی ندارند و از این نظر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند و ولایت آنها فقط همین دوستی آنها است!!

۳- ولایت يك برنامه ثابت و دائمی اسلام است و خداوند هرگز اجتماعی را بدون ولی رها نکرده است.

(۱) -/ ابن حجر عسقلانی به نقل «الرد علی الصراح بین الوثنیة والاسلام» تألیف الامام الخنیزی این حدیث را نقل کرده که پیامبر فرمود: «لا یجوز احد الصراط الا باذن

علی»: احدی از پل صراط در قیامت عبور نمی‌کند مگر با اجازه علی! مرحوم خنیزی می‌گوید در روایات شیعه چنین حدیثی نداریم. لیکن مرحوم مجلسی در بحار در

## مرزها، ص ۱۰۳

۴- اولیاء الهی که از طرف خداوند مقام رهبری و ولایت را دارند مراتب مختلفی دارند: رهبری معصوم و مقرب کامل درگاه الهی است و رهبری غیر معصوم چون مجتهد است.

۵- گرچه آن‌ها که منصب ولایت و سرپرستی و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای اهل بیت قبول دارند، دوستدار اهل بیت هم هستند، ولی از نظر خود ماده قانون، حکم دوستی اهل بیت از ولایت جدا است، و این دو قانون متمایز از هم هستند که هر یک به تنهایی واجب و لازم است. و البته قانون «محبت» در اسلام به عنوان پشتوانه قانون «ولایت» آمده است.

ممکن است کسی محبت داشته باشد ولی ولایت نداشته باشد مانند بسیاری از اهل تسنن که دوستدار اهل بیت علیهم السلام هستند ولی آن‌ها را به حکومت و خلافت قبول ندارند.

و ممکن است کسی ولایت را بپذیرد ولی در دل و جان خود محبت نداشته باشد مانند کسی که (در صدر اسلام) از علی علیه السلام خوشش نیاید و سرپرستی او را به ناچاری و از این جهت که خدا گفته است بپذیرد و در حقیقت تسلیم حکومت علی بشود ولی هنوز نتوانسته باشد زنگ دل خود را پاک نموده نسبت به آن سرور محبت داشته باشد.

البته من اکنون چنین شخصی را به خاطر ندارم ولی می‌خواهم بگویم از نظر متن ماده قانون و بحث انتزاعی و مفهومی این دو قانون کاملاً از یکدیگر جدا هستند.

چنان که ممکن است کسی محبت اهل بیت را داشته باشد و مرجعیت علمی و تقلیدی اهل بیت را نیز بپذیرد یعنی بداند که

## مرزها، ص ۱۰۴

مسائل شرعی خود را باید از آن‌ها بگیرد و حداقل آن‌ها را از امثال ابو حنیفه و مالک و ... اعلم بداند ولی در عین حال سنی باشد.

از این جهت که ریاست و سرپرستی کلی و اداره امور اجتماع را مربوط به اهل بیت ندانسته به دست خود مردم و دنیا داران سپرده است.

همچون بسیاری از دانشمندان عامه که برای حل مسائل شرعی به حضور اهل بیت می‌آمدند و حقیقتاً هم اعلامیت اهل بیت را قبول داشتند چون «نوقلی» و «سکونی» و دیگران از قضات و دانشمندان عامه که در کتاب‌های رجال ذکر شده‌اند، و همچون خود عمرو ابی بکر که اظهار علاقه به اهل بیت می‌کردند (البته نه به حقیقت) و در مسائل شرعی هم علی علیه السلام را مقدم می‌دانستند و بارها عمر می‌گفت خدا کند مسئله‌ای پیش نیاید که علی علیه السلام آنجا نباشد.

لیکن سرپرستی و ریاست و حکومت اهل بیت علیهم السلام را قبول نداشتند و تمام سخن این جاست. وجه امتیاز

اساسی شیعه و سنی در همین مسئله اداره اجتماع و ریاست مطلقه دین و دنیا و به تعبیر امام هشتم علیه السلام «نظام الدین والدنیا» می باشد.

مخالفت بنی امیه و بنی العباس و بنی مروان هم با اهل بیت بر سر همین مسئله اساسی است.

۶- احیاناً دیده می شود افرادی که همچون مرحوم طبرسی صاحب مجمع البیان، مسئله علم امام برایشان حل نشده و معتقد هستند که ائمه همه چیز را نمی دانند متهم به وهابگیری و منکر ولایت می شوند! سرو صدا می کنند که ولایت از دست رفت! و من نمی دانم اینها معنای ولایت را کجا درس خوانده و یا در

### مرزها، ص ۱۰۵

کدام کتاب مطالعه کرده اند. کدام کتاب لغت، ولایت را به معنای اعتقاد به علم غیب گرفته است؟

فکر می کنم اینها ولایت را به معنای محبت گرفته اند آن وقت خیال کرده اند که اگر کسی روی اشتباه معتقد به علم همه جانبه امام نباشد حتماً اصلاً علاقه مند به اهل بیت نیست، و شاید ولایت را فقط به معنای ولایت باطنی گرفته اند (که یکی از فضائل امام است و در هیچ زمانی شاخص سنی و شیعه بودن نبوده است) و آن وقت فکر کرده اند آن عقیده با ولایت باطنی منافات دارد.

و من اطمینان دارم يك دست استعماری از نوع همان استعمار صدر اسلام، در کار بوده که بکوشند ولایت، معنای حقیقی خود را از دست داده به معنای محبت گرفته شود، تا اساساً احتمال رهبری درباره ائمه علیهم السلام نباشد! این است که باید دانست زیر عنوان حمله به سنی ها روش آنها ترویج می شود.

ولایت و محبت دو قانون الهی و لازم و حتمی است. سرپرستی امامان الهی در مسائل دنیا و آخرت، ولایت است. و محبت و علاقه به آنها؛ مودت است. آیه «**انما ولیکم الله ورسوله**» ... و ادله دیگر ولایت را اثبات می کند، آیه: «**لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی**» و ادله دیگر محبت را.

آن گاه برخی زبان های آزاد (که به قول حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آزادند نه بنده خدا) فریاد می زدند: بشکنند این قلم های ضد علی علیه السلام که ولایت را منکر شده اند.

و من نمی دانم مگر اینها علی علیه السلام را جز از راه همین حوزه های علیمه شناخته اند؟

### مرزها، ص ۱۰۶

دیگر می گفت فلان نویسنده - که در مسئله علم امام به حوادث نفهمیده چیزی نوشته بود - کافر است و ملحد و بنابراین قتلش هم جایز.

و لا اقل به رساله های فارسی مراجع تقلید هم رجوع نکرده بود که:

موجب کفر تنها انکار الوهیت و یا رسالت خاتم انبیاء است. انکار اصل امام کفر هم نمی آورد تا چه رسد به انکار صفات امام.

باید همواره يك رهبر بیدار و مرجع آگاه در میان مردم باشد تا با نفوذ معنوی و ظاهری خود جلوی این گونه



انحرافها را بگیرد.

در ملاقاتی که با یکی از بزرگترین علماء غرب ایران «۱» داشتم به حدی او را از این سرو صدای افراطی متأسف دیدم که مرا تحت تأثیر قرار داد.

و من نمی‌خواهم بگویم: بحث‌های آن نویسنده‌ای که تکفیر می‌شد صد در صد درست بود، نه هرگز، و حتی نمی‌خواهم بگویم در برابر این اشتباهات و نوشته‌هایی که موجب شبهه و شك می‌شود باید سکوت کرد، نه، بلکه باید با نوشته‌های محققانه مردم را در جریان گذاشت و اشتباهات آن‌ها را گوشزد نمود بلکه می‌خواهم بگویم به فرض این که در این گونه بحث‌ها مستحق مجازات باشند.

مجازات آن‌ها این همه سرو صدا و نسبت کفر و الحاد و وهاب‌گری و غیره نیست. هر جرمی کیفری دارد که تجاوز از مرز آن کیفر خود جرم است. و کلیه افرادی که حتی با سکوت خود این نسبت‌ها را تأیید نموده‌اند و در برابر این هتک‌ها که لااقل طبق موازین ظاهری شرعی

(۱) - / مرحوم آیت الله آخوند همدانی (ره).

#### مرزها، ص ۱۰۷

فقهی، برخلاف و بدون مجوز شرعی بود هیچ گونه دفاعی نکردند مسلماً در برابر محکمه عدل الهی مسئول خواهند بود. وهوا حکم الحاکمین.

می‌دانم عذر آن‌ها این بود که اگر دفاع می‌کردیم ما را هم متهم می‌کردند.

و به فرض این سخن را قبول کنیم و یا عذر صحیح بدانیم، این را هم می‌دانیم که لا اقل می‌توانستند بگویند مجازات این اعتقاد علمی «هر چند اشتباه و غلط» این نیست.

**«بل الانسان علی نفسه بصيرة ولو ألقى معاذيره والله من ورائهم محيط.»**

علی علیه السلام می‌فرماید ملامت بیش از حد آتش لجاج را شعله ور می‌سازد.

گاهی می‌گویند آخر دین از طرف دوست در خطر بود این جا شدت عمل بیشتری باید به خرج داد و می‌دانید که این کاملاً نقطه مقابل فرموده قرآن است که: **«أشداء علی الکفار رحماء بینهم»** «۱»

سخت‌گیران بر کفار و مهربانان میان خودشان ....

و اگر حرف ضد دین هم بود راه جلوگیری این نبود.

به قول یکی از اساتید بزرگ ما «۲» (که سرو صدای زیاد در این مسئله را بدتر می‌دانست) عقاید شیخ احمد احسائی را ابن ابی جمهور نیز در کتاب المجلی «۳» داشته است ولی چون در زمان او جنجال نشد به صورت اعتقاد تازه و فرقه مشخصی پدید نیامد ولی در زمان شیخ احمد در اثر همین سرو صداها که خواه ناخواه عده‌ای

(۱) - / سوره فتح.

(۲) - / استاد علامه آقای طباطبائی.

## مرزها، ص ۱۰۸

را به طرفداری او واداشت به صورت اعتقادی تازه اوج گرفت.

و البته این مثل با ممثل خیلی فرق دارد.

ما علم ارادی امام را با جمع بین روایات و ادله دیگری که نوعاً جنبه «اشراق» دارد استفاده می‌کنیم نه با يك استدلال فکری روشن و یا ادله ضروری که همچون نماز صبح و سایر فرایض بدیهی هر کس باشد.

تا کسانی چون شیخ طبرسی و علامه حلی و شیخ مفید (که امام زمان برای مرگش گریان شده مرثیه می‌خواند) و سید مرتضی و محقق حلی و غیره هم بداهت و ضرورت اسلام و شیعه را نفهمیده باشند.

نه نمی‌خواهم اعتقاد شیخ احمد را همچون این بحث بدانم ولی خواستم بگویم که اگر يك عقیده باطلی هم بوده راه جلوگیری این همه اتهامات ناروا نبوده است.

مرحوم مجلسی که در انکار معراج جسمانی آن همه جملات تند می‌گوید که پیش از این گفتم و یا درباه فلاسفه می‌گوید: (ج ۸ ص ۳۲۸) «کسی که به کلمات فلاسفه رجوع کند و اصول مطالبشان را فحص کند دریافت می‌کند که اکثر آن‌ها با شرائع پیامبران تطبیق نمی‌کند و اگر برخی اصول شرائع و ضروریات ادیان را به زبان می‌آورند فقط از ترس تکفیر مومنین می‌باشد که مبدا به جرم کفر کشته شوند. کسی که اهل انصاف باشد و به کلمات آن‌ها مراجعه کند.

به خوبی می‌داند که روش این‌ها با اصل شرائع مانند روش مسخره کنندگان است، این‌ها اهل دین را مسخره می‌کنند!»

در مورد این بحث پس از ذکر عقیده مفید و علامه حلی - ج ۴۲ بحار - کوچکترین حمله‌ای نمی‌کند. البته این را هم ناگفته نگذارم

## مرزها، ص ۱۰۹

همان طور که پیش از این گفتم نویسنده محقق هم باید نفع و ضرر يك مطلب را (به فرض که حق باشد) خوب بسنجد که چه بسا ضرر يك بحث به فرض هم که درست باشد، در شرایط خاصی، خیلی بیش از نفع آن است. «۱»

درباره شئون ولایت و به خصوص اهل بیت به خواست خداوند بیش از این صحبت خواهیم کرد.

(۱) - / کلماتی که در این دو سه صفحه ذکر شد مربوط به حوادث سال‌های اواخر دهه پنجم از قرن حاضر (قرن چهاردهم - می‌باشد که بر سر يك کتاب که کسی درباره

کربلا نوشته بود و اظهار کرده بود که هدف امام حسین علیه السلام از قیام، گرفتن حکومت بوده است، به وجود آمده بود، لازمه حرف او این بوده که امام حسین نمی‌دانست که موفق نمی‌شود. کتاب‌ها علیه آن نویسنده نوشته شد. خطابه‌ها ایراد شد، رؤساء ساواک شاه در شهرهای مختلف نزد برخی علماء می‌رفتند و فشار می‌آوردند

که چرا ساکت هستید، امام حسین به مورد اهانت واقع شده است چنان که در سال ۴۴ هنگام تبعید من، و در سال ۵۲ در زندان کمیته، مقامات ساواک به من فشار

می‌آوردند که چرا فلان عالم در برابر بهائیه مبارزه نمی‌کنی و با شاه و حکومت در افتاده‌ای!!

## مرزها، ص ۱۱۰

## ترویج باطل

یکی از مفاهیم ناشناخته مفهوم ترویج باطل است.

در ذهن بسیاری از مردم کوچکترین ارتباط با اهل تسنن را ترویج مرام آن‌ها می‌شمارند، و بر خلاف روایات صریح ما که دستور می‌دهد با آن‌ها به خوبی معاشرت کنید و حتی پشت سرشان نماز بخوانید و اقتدا کنید که در اصطلاح فقهی تقیه مداراتی نامیده شده است، بسیاری شیعیان در مدینه که می‌روند در بقیع طوری می‌کنند که شاید مورد رضایت ائمه علیهم السلام نباشد.

در روایات ما برای اقتدا نمودن به آن‌ها - در محیط آن‌ها - ثواب زیادی ذکر شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که با آن‌ها در صف اول نماز بخواند همچون کسی است که پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز خوانده باشد «۱» و هم امام صادق می‌فرماید: از بیمارانشان عیادت کنید و بر جنازه هایشان حاضر شوید و در شهادت به نفع و ضررشان نزد قضاة حاضر شوید و در مساجدشان نماز بخوانید «۲»  
منتهی بعضی فقها می‌گویند بعداً هم نماز خود را اعاده کنند.

نمی‌خواهم بگویم روش اهل تسنن درست است نه، برخی از آن‌ها

(۱) - / ۴۵ ابواب ضلوه الجماعه، وسائل، بسند صحیح.

(۲) - / ۸۵ ابواب ضلوه الجماعه، وسائل به سند صحیح.

## مرزها، ص ۱۱۱

هم رسوائی را به فلك رسانده‌اند و فی المثل فرید و جدی اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام را نوعی خرافه جلوه می‌دهد! و بهائیت را ماسک مظلومیت می‌زند! و «امین» در کتاب ضحی الاسلام اعتقاد به حضرت مهدی را نکوهش می‌کند و اتهامات زیادی به شیعه می‌زند، نویسنده «الصراع» تهمت‌ها به شیعه می‌زند. خطیب در «الخطوط العریضه» تهمت‌های عجیبی به رهبران شیعه می‌زند. «مردوخ» ضمن همین گونه کارها از راه تفسیر اولوالامر به آب و نانی رسیده است.

و دیگران ..... «۱»

ولی به فرموده امام صادق علیه السلام شما زینت ما باشید ....

باید جواب این اتهامها داده شود، نوشته‌های ارزشمندی نوشته شود، چنان که بزرگانی به این خدمت بزرگ مشغول بوده و هستند.

نوشتجاتی همچون عباقت و الغدیر و المراجعات و شبهای پیشاورو «مع الخطیب .... و الدعوی الاسلامیه و الذریعه و ... برای ما با ارزش است. ولی کارهای سبک و بچه گانه برخی عوام و عوام خاص نما که خدمتشان فقط بهانه به دست دشمن دادن و جان برادران شیعه کشورهای اسلامی سنی نشین را به خطر انداختن است کاملاً برخلاف

دستورهای موکد امام صادق علیه السلام می باشد.

به هر حال مفهوم ترویج یکی از مفاهیم ناشناخته در سطح اجتماع است گاهی می گویند بگذار اسرائیل بر کشورهای عرب مسلط شود، این ها سنی هستند و بدتر از یهود می باشند و من نمی دانم این جمله را که تنها درباره ناصبی ها گفته اند و آن هم تفسیری دارد چرا درباره

---

(۱) - / و اخیراً کتاب های زیادی که در سعودی و امارات و برخی کشورهای دیگر علیه شیعه نوشته شد و انواع اتهامات را بر سر شیعه وارد آورده اند.

### مرزها، ص ۱۱۲

همه سنی ها می گویند؟! این حدیث را بنگرید تا ببینید چگونه اسلام واژگونه شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش وصیت فرمود که: «یهود و نصاری را از جزیره العرب بیرون کنید و فرمود خدا را درباره مصریان فراموش نکنید، آن ها به زودی بر یهود و نصاری مسلط می شوند و کمک و یاری شما در راه خدا خواهند بود» با این که می داند که مصری ها شیعه نیستند، و همان ها با یهود درگیر هستند. (۱)

باید بدانیم که برخی مفاهیم در سطح عرف حکم دارند نه در سطح عقل. فی المثل قانون «حرمت» اعانت بر گناه که بسیاری از علما گفته اند کمک دیگری در گناه خود یکی از گناهان است را دقت کنید در تشخیص موضوع این حکم که در چه موارد کمک کردن صدق می کند نظریات مختلفی داده شده است.

احیاناً با مختصری تماس با عامه هر چند در سطح مطالعه کتاب های آن ها و یا درس خواندن نزد آنان و درس گفتن برای آن ها باشد شخصی را متهم به ترویج آن ها و یا حتی سنی زدگی می نمودند.

جالب است که مرحوم شهاب الدین عاملی که از علما اخباری ها می باشد (۲)

درباره علامه حلی قدس سره می گوید: علامه و دیگران - / اصولی ها - از

---

(۱) - / ۱۵۲ جهاد و سائل.

(۲) - / اخباریون عده ای از علما بوده اند که معتقد بوده اند علم اصول زائد است و مستقیماً باید با مفاهیم روایات آشنا شد و به اصطلاح همه باید با تحقیق خود عمل کنند، تقلید را باطل می دانند در موارد شبهات تحریمی احتیاط را واجب می دانند و البته موارد اختلاف زیادی با بر علما اصولی داشته اند که برخی ۳۰ مورد را ذکر کرده اند.

### مرزها، ص ۱۱۳

این گونه ... غفلت ها و اشتباهات زیاد دارند زیرا با کتاب های اصولی اهل تسنن انس و تماس دارند (۱) یعنی سنی زده هستند!

و در فوائد المدینه مرحوم محدث امین استرآبادی که یکی دیگر از بزرگان اخباری هاست ذکر شده: در مدینه خواب بودم پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمود برخیز دین مرا از دست اصولیین نجات ده!

و به خاطر همین اختلافات حساس است که باید مردم به دنبال مجتهدان آگاه و بیدار بوده در منصب ولایت هم کسی را انتخاب کنند که حقیقت پایمال نگردد و خادمین واقعی مظلومانه خائن معرفی نشوند.

به هر حال برخی نظریات در اعانت بر گناه به حدی افراطی است که گاهی می‌گفتیم لازمه این نظریه افراطی این است که حرام است نانوا به کسی که اهل فحشاء است نان بفروشد زیرا به وسیله نانی که می‌خرد تقویت می‌شود و وقتی نیرو پیدا کرد به دنبال فحشاء می‌رود و همچنین گناهان دیگر ....

و از طرفی نانوا می‌داند که بیشتر خریداران یا مراجعه کنندگان افراد عادل نیستند آن‌گاه کار مشکل می‌شود، و به قول ما يك «صغری» و «کبری» ترتیب می‌دهد و می‌گوید: بیشتر این‌ها اهل معصیت هستند، معصیت نیرو می‌خواهد، نیرو به وسیله همین نان پیدا می‌شود، و نتیجه این که این معاملات حرام است و این دکان هم مرکز حرام!!

شک نیست که از دید عقلی و دقت در ترتیب علت و معلول و

(۱) - / رسائل شیخ ص ۹۲ چاپ رحمت‌الله

#### مرزها، ص ۱۱۴

اسباب گناه نیروی گناه به وسیله همین غذائی است که از فروشنده می‌خرد و شخص گناهکار به کمک همین نیرو گناه می‌کند.

و لیکن از نظر افکار عرف اجتماع هرگز این فروشنده را از دستیاران عمل زنای آن زناکار نمی‌شمارند و یا شریک قتل آن قائل و شریک دزد و .... نمی‌دانند.

و در نتیجه از نظر حقوق اسلامی و مدنی او را مجرم نمی‌دانند.

ترویج نیز همین طور است در سطح افکار اجتماع که آن‌ها میزان تشخیص موضوعات حقوقی هستند این طور نیست که هرگونه هم‌رنگی با فرد بد مسلکی را، ترویج از مسلکش بشمارند، و فی‌المثل اگر آن‌ها صبح غذا می‌خورند ما حتماً نباید بخوریم که مبدا ترویج باطل شود.

اگر کسی نوشته‌ای علمی را از انیشتین به زبان دیگری برگرداند در هیچ اجتماعی او را مروج مذهب یهودیت نمی‌شمارند.

و اگر قرآن کریم «چهارماه حرام» را که در جاهلیت احترام داشته و در آن‌ها متارکه جنگ می‌نمودند پذیرفت و قانون احترام را تثبیت فرمود هرگز نمی‌توان گفت قرآن ترویج شرک نموده است.

قرآن کریم از نیکان به این‌طور توصیف می‌کند که: **«الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»** کسانی که گفته‌ها را گوش می‌دهند و خوب‌ترین آنرا انتخاب و پیروی می‌کنند.

و مخصوصاً با کلمه جالب «پیروی» می‌فرماید تا در انجام خوبی‌ها این تعصبات پیدا نشود که: این عمل خوب است ولی عنوان ثانوی:

(پیروی از شخص بد) دارد. پس نباید انجام داد، یعنی: از کار خوب آن‌ها پیروی کنید و خیلی هم خوب است.

#### مرزها، ص ۱۱۵

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده به دنبال علم بروید هر چند در چین باشد «۱» که آن روز کشور غیر اسلامی و کفر بود.

و همین معنی از حدیث دیگر آن حضرت استفاده می شود که اگر علم به ستاره پروین بسته باشد مردانی از فارس به او می رسند «۲»

روایاتی هم که همچون حدیث امام باقر علیه السلام «۳» می گوید هر چه از این خانه (اهل بیت) بیرون نیاید باطل است منظور این است که به دیگران اطمینان نباید کرد زیرا وقتی به منبع وحی ارتباط نداشته باشند اشتباهاتشان زیاد است.

و گرنه روشن است که افراد مخالف اهل البیت همه علومشان باطل نبوده است که حتی اگر می خوانند ۲/۴ \* ۲، ما بگوئیم چون از اهل البیت نگرفته اند باطل باشد.

و ما هم اگر پس از بررسی و دقت و احتیاط چیزی از آن ها گرفتیم حتماً باطل باشد.

چه بسا آن ها هم به واسطه از اهل بیت گرفته اند چنان که برخی جامعه شناسان اساس همه علوم را مرتبط به منابع وحی می دانند.

این مطلب (اطمینان نداشتن) در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام از امام صادق علیه السلام در مسئله تقلید ذکر شده است:

«وقتی عوام ملت از فقهاء خودشان فسق روشن و تعصبات شدید و نزاع بر سر متاع و حرام دنیا دیدند و مشاهده کردند که فقها با کسی که مخالف باشند هر طوری هست او را از بین می برند هر چند

(۱) - / «اطلبوا العلم و لو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم» ص ۱۸۰ ج ۱ بحار.

(۲) - / قرب الاسناد حمیری از این ظریف از این علوان از امام صادق علیه السلام از ... پیامبر صلی الله علیه و آله.

(۳) - / «کل مالم یخرج من هذا البیت فهو باطل»: بصائر الدرجات.

### مرزها، ص ۱۱۶

درستکار باشد و با کسی که موافق باشند احسانها می کنند هر چند مستحق اهانت باشد ... اگر عوام ملت از چنین فقها تقلید کنند همانند یهود خواهند بود که خداوند مذمتشان فرموده است. ولی آن فقیه و عالمی که خوددار باشد و دین خود را حفظ نموده با هوس های خود مخالفت ورزیده پیرو دستور خداوند باشد، عوام می توانند از او تقلید کنند که این خصوصیات در برخی فقهاء شیعه موجود است نه همه آن ها «۱»

در تقلید اطمینان می خواهد چون شخص مقلد، خوبی و بدی فتوی را نمی داند تا بگوئیم: حرف خوب را بگیر و عمل کن، از هر کس که باشد.

تقلید مربوط به جایی است که خود شخص، اهل تشخیص و اجتهاد نبوده و مسائل را می خواهد از مجتهدی پیروی کند.

پیدا است که این مطالب همان طور که بر اساس اشکال «ترویج باطل» نیست، به جهت باطل بودن همه گفتار

دیگران هم نیست.

منظور این است که نباید اطمینان نمود.

روش اصحاب ائمه و علماء سابق بر این بوده که اگر مطلب درستی را در جایی می یافتند فوراً فرامی گرفتند. علماء قدیم از دانشمندان مخالف مسلکشان استفاده می کردند و از عنوان شاگردی آنها هم ناراحت نبودند و حتی اجازه نقل حدیث - به سند روایاتی آنان - از آنها می گرفتند. کیست که مقام مرحوم صدوق (که علی المعروف به دعاء

(۱) -/ بحار ج ۲ ص ۸۸.

### مرزها، ص ۱۱۷

حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متولد شده است) انکار کند؟ بسیاری از اساتید روایتی صدوق از علماء اهل تسنن بوده اند. «۱»

شیخ طوسی قدس سره بزرگترین دانشمند شیعه در عصر خود (و چندین قرن پس از خود) که اکنون هم عنوان «شیخ الطائفه» را برای خود حفظ کرده است، از ابوالحسن بن سوار مغربی سنی استفاده کرده است. و هم از ابوعلی بن شاذان دانشمند کلامی سنی.

و هم از ابو منصور سکری که صاحب ریاض او را سنی یا شیعه زیدی مذهبی دانسته است.

و هم از ابوالقاسم تنوخی که علامه حلی اوراسنی دانسته است.

و هم از شخصی به نام محمد بن سنان «۲» (غیر از محمد بن سنان معروف اینها همه جزو اساتید شیخ بوده اند.

سید مرتضی استاد شیخ طوسی که لقب علم الهدی گرفته است بزرگترین اساتیدش دو نفرند یکی شیخ مفید که از بزرگترین علماء شیعه است دیگری ابو عبدالله مرزبانی که از بزرگترین علماء معتزله اهل تسنن بوده است و به خصوص در کتاب «امالی» «۳» خود از این استاد زیاد یاد می کند و یکی از داستانهای جالب امالی که هم اکنون در ذهنم جولان دارد داستان عامر و ربیع و نعمان بن منذر را که در کتابهای ادبی مذکور است به روایت از همین استاد نقل می کند.

این روش علماء ما بود که در نتیجه آنها هم نزدیک می شدند و از

(۱) -/ به خاتمه مستدرک و مقدمه من لا یحضر مراجعه شود.

(۲) -/ به خاتمه مستدرک مرحوم نوری و مقدمه «نهایه» چاپ نجف مراجعه شود.

(۳) -/ منظور امالی سید مرتضی است نه صدوق

### مرزها، ص ۱۱۸

علماء ما که به دریای علوم اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشتند استفاده می کردند و اجازه روایتی می گرفتند.

هنوز هم در میان علماء شیعه هستند کسانی که از علماء تسنن اجازه روایتی دارند و متقابلاً اجازه هم داده‌اند. قرن هاست کتاب الفیه ابن مالک و شرحش از «سیوطی» در حوزه‌های شیعه تدریس می‌شود و اصلاً تصور نمی‌شود که این ترویج مسلک سنی‌گری است. چنان که اهل تسنن هم شرح رضی قدس سره را تدریس می‌کنند. کتاب مغنی ابن هشام نیز همین طور، و سایر کتاب‌ها که برعایت اختصار از نام و خصوصیات آن‌ها خودداری می‌کنم. البته بسیاری از اهل تسنن نیز تعصبات ناروایی دارند و مثلاً در کتابخانه‌هایشان کتاب‌های شیعه را در دسترس دانشجویان نمی‌گذارند و یا شیخ جدید جامعه مدینه شاگردانش را ضد شیعه بار می‌آورد و یا فلان نویسنده در پاکستان (با تعصبات ناآگاهانه) از مسیر این اختلاف به استعمار خدمت می‌کند.

می‌دانم ممکن است تصور شود اگر این‌ها ترویج باطل نیست پس ترویج باطل کجاست؟ ولی پاسخ خیلی روشن است.

ترویج باطل آن جاست که صریحاً مسلک باطلی را حق اعلام دارد و یا بگوید آن مسلک عالمانه است. و مسلک حق را جهل بنامد و یا دانشمندان آن‌ها را این‌طور تعریف کند که از هر نظر (حتی از نظر اعتقادی) افکار بلند و صحیحی دارند و یا کتاب‌های مسلکی آن‌ها را بدون اظهار نظر به هر زبانی منتشر کند. ولی آیا اگر نوشته‌ای از آن‌ها نشر شود و مطالب خلافش تذکر داده شود و رد شود این هم ترویج است؟ که عده‌ای می‌گفتند چرا کتاب العدالة الاجتماعية سید قطب را

#### مرزها، ص ۱۱۹

در چهل و اندی سال پیش ترجمه کرده‌اید و کتاب نحوالدستور ابوالاعلیٰ مواردی را آری گاهی از کوچکترین عمل شخص سوء استفاده شده و موقعیت زمانی و مکانی و اوضاع و احوال طوری است که به نفع دشمن بهره برداری می‌شود در چنان شرایطی باید در اعمال معمولی هم محتاط بود.

شینده‌ام (راست یا و دروغ نمی‌دانم) که مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی را در عراق اغفال نموده در جلسه‌ای وارد کردند و خواستند عکس بگیرند و بدان وسیله از روشی که مورد علاقه سید نبود ترویج نمایند.

آن مرحوم همین که متوجه جریان شد سر خود را طوری پائین انداخته و پیچیده که در عکس شناخته نشود. و شنیدم که به عنوان مرتب کردن آتش قلیان قطعه زغال سوزانی را روی سرش انداختند تا مجبور شود سر بردارد ولی او همچنان عمامه از سر برداشته با همان حالت اصلاح نموده بسر گذارد.

فرار رهبانان مسیحی از شهرها و عزلت در صومعه‌های بیابان به همین نکته بود که چون قدرت ستیز نداشتند نخواستند با سکوت خود بر کار سلاطین، صحنه بگذارند. ابن مسعود می‌گوید پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر الاغی سوار بودم فرمود: می‌دانی چرا بنی اسرائیل رهبانیت را پیش گرفتند؟ گفتم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: ستمگران و حکام جابری پس از عیسی پیدا شدند که گناه می‌کردند و منحرف بودند، مؤمنین با آن‌ها پیکار کردند و سه مرتبه شکست خوردند و جز اندکی باقی نماندند. با خود گفتند اگر با همین روش مخالفت در میان این‌ها بمانیم ما را می‌کشند و کسی نمی‌ماند که



### مرزها، ص ۱۲۰

تبلیغ دین کند پس بیائید در گوشه و کنار پراکنده شویم تا پیامبر پسر از عیسی که به ما وعده داده شده است ظاهر شود. (۱)

و بنابراین منظور از حدیث

«لارهبانیه فی الاسلام» (۲)

این است که لازم نیست شما در این موارد خود را به زحمت افکنده و بیابان نشین شوید، بلکه نباید هم، در همان اجتماع خود باید بمانید ولی ترویج باطل نکنید و حالت انزوا در اجتماع داشته باشید یعنی قهر با مخالفین، ولی در داخل اجتماع باشید و البته این خود یکی از مسائل سیاسی اسلام است. به هر حال در چنین شرایطی نه تنها در قلم و زبان و درس و مانند آن بلکه در کوچکترین اعمال خود باید مراقب بود و در این زمینه در روایات «تقیه» نکات جالبی هست که برای اهل سیاسیت مطالعه اش مفید است. در قرآن هم دستور میدهد اگر عده‌ای امور الهی را به مسخره گرفتند به عنوان اعتراض از جابر خیز و از میانشان برو.

(۱) - / مجمع البیان سوره حدید

(۲) - / در اسلام رهبانیت نیست.

### مرزها، ص ۱۲۱

#### زهد منفی

در زمان ما روشن شده است که استفاده‌ای که استعمار از افراد متدین ساده لوح می‌کند به مراتب بیشتر از استفاده‌ای است که از افراد بی‌دین می‌کند.

چون متدین هستند و جبهه بهتری در میان مردم دارند و چون ساده هستند چه بسا کارهای مهمی را که در حقیقت به زیان دیانت است به عنوان یک فریضه مذهبی با اعتقاد کامل و جزم قاطع ترویج می‌کنند.

البته همه افراد اشتباهاتی دارند لیکن اشتباه این دسته بیشتر و زیان بارتر است. زیان این‌ها به اندازه یک دشمن آگاه و دانشمند و باخبر از رموز حمله و هجوم است.

و این است سر فرموده پیامبر:

«قصم ظهري رجلان عالم متهتك و جاهل متنسك»

در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فهمانده است که ضرر نادان، از راه اشتباه کاری موضوعی و عدم درک مصادیق و موارد است. نفرمود: نادان علاقه‌مند به دین، بلکه: نادان عابد پیشه! عبادت را می‌شناسد و انجام می‌دهد و در عین حال نادان است یعنی جای هر کاری را نمی‌داند. نمی‌فهمد کجا مورد نماز جماعت است و کجا جای انفاق، کجا جای سکوت است و کجا جای قیام.

گاهی قیام را تحت عنوان «سیاست است و نباید دخالت کرد» می‌گویند و گاهی سکوت لازم را تحت عناوینی از قبیل بهانه «به شیعه

## مرزها، ص ۱۲۲

حمله شده و ولایت در خطر است و مانند آن، می شکند و در هر دو حال زبانی بزرگ وارد می سازد. می دانید که یکی از علائم ایمان شخص، انگشتر به دست راست داشتن اسد و این معنی در روایات مکرری آمده است. منظور چه بوده است؟

در داستان «حکمیت» که پس از حادثه صفین به وجود آمد ابو موسی اشعری که به زور بعضی مقدسین نادان و نیز به فشار «اشعث» استعمارزده بر علی علیه السلام تحمیل شده بود گول عمرو عاص، حکم معاویه - را خورده انگشتر را از دست راست در آورده گفت همان طور که این انگشتر را از دست بیرون آوردم علی علیه السلام را از خلافت عزل کردم به این امید که عمر و عاص هم انگشتر را از دست چپ بیرون آورده معاویه را خلع کند و امر حکومت را به شورای عمومی مسلمانان واگذارند.

ولی عمرو عاص انگشتر را به دست چپ، نموده گفت مردم دیدید که ابو موسی علی علیه السلام را از خلافت عزل نود منم معاویه را همچون این انگشتر که به دست چپ نمودم به حکومت نصب نمودم ... و از منبر پایین آمد. کار ابو موسی و عمرو عاص به حدی در میان مردم اثر گذارد که انگشتر به دست راست بودن یکی از علائم ایمان به حساب آمد.

یعنی ما هنوز انگشتر را به دست راست داریم و علی علیه السلام را خلیفه می دانیم. چرا این قدر اثر گذاری؟ ابو موسی که گوشه نشینی و بی حالی را انتخاب می نمود (و شاید روی همین حالت روانی در مقدمه جنگ

## مرزها، ص ۱۲۳

جمله نیز به علی علیه السلام خیانت نمود) در ذهن مردم به تقوی و دیانت معروف شده بود و این هم از آن جهت که برخی مردم گوشه نشینی و بی کاری و نفهمی را تقوی و دیانت می نامند و البته این از بزرگترین صدمات اسلام بوده که به وسیله دست های مرموز استعمار به همراهی حب و جاه و خوشگذرانی برخی افراد داخلی به وجود آمده است.

قیافه دیانت ما بانه ابو موسی با اضافه نفهمی او که به قول یکی از شعرای معاصرش **«لم یدرما ضرب اسداس و اخماس»** (حاصل ضرب ۵ و ۶ را نمی دانست) این مشکل را به وجود آورد. عوام مردم به خصوص در محیط های عقب افتاده نمی توانند فرق قدس و عقل را بفهمند. و بر خلاف تصریح مکرر ائمه علیهم السلام هر تقدسی را دین و عقل کاملی هم به حساب می آورند.

حتی سکوت عبدالله بن عمر که شخصی شهوتران بود ولی در میان مردم به پیروی از منطق نفاق، قیافه دیانت و عبادت داشت برای علی بن ابیطالب علیه السلام نوعی کارشکنی بود.

حارث بن حوط نزد آن حضرت آمده گفت فکر می کنی من اصحاب جمل را گمراه می پندارم؟ حضرت فرمود حارث تو به زیر پای خود نگرستی و بالای سرت را ندیدی و به این جهت سرگردان شدی! تو حق را نشناختی تا

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی  
 اهل حق را بشناسی و باطل را نشناختی تا پیروش را بدانی. حارث گفت من نیز با سعد بن مالک و عبدالله بن عمر  
 گوشه نشینی را انتخاب می‌کنم!

حضرت فرمود سعد و عبدالله بن عمر حقیقتی را یاری نکردند و باطلی را مخدول نکردند «۱»

(۱) -/ نهج البلاغه ط ۲۵۴

### مرزها، ص ۱۲۴

عثمان که کشته شد سعد بن ابی وقاص چند گوسفند خریده به گوشه‌ای از بیابان رفت و با همان گوسفندان  
 زندگانی نمود، و عبدالله بن عمر ابتدا با علی علیه السلام بیعت کرد ولی بعداً به نزد خواهرش «حفصه» عیال پیامبر  
 صلی الله علیه و آله شتافت و در جنگ جمل حاضر نشد و گفت عبادت مرا ناتوان ساخته نمی‌توانم در جنگ حاضر  
 شوم نه با علی علیه السلام و نه با دشمنانش «۱»

و همین عبدالله عمر در زمان حکومت حجاج بر مکه، شبانه به نزد حجاج شتافته گفت بنا به فرموده پیامبر که «من  
 مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» «۲» دستت را جلو آر تا با تو به عنوان نماینده عبدالملک بیعت کنم  
 که تو نائب او هستی! حجاج پایش را دراز کرده گفت با پیام بیعت کن که دستم مشغول است عبدالله گفت گویا  
 مسخره‌ام می‌کنی! حجاج گفت احمق تو با علی علیه السلام بیعت نکردی و با من چنین می‌گوئی! تو فقط از ترس  
 این که همچون عبدالله بن زبیر بدارت بیاویزم به پناه آمده‌ای و معلوم شد که آن قیافه زاهدانه و ترك دنیا جز  
 روپوشی برای شانه خالی کردن از زیر بار وظیفه نبوده و خاصیتی جز سرگردانی ملت نداشته است.  
 این است که علی علیه السلام در ضمن دعای خود چنین می‌گوید.

**«اللهم انی اعوذک من ان تحسن فی لامعة العیون علانیتی و تقبّح فیما ابطن لك سریرتی، محافظا  
 علی رئا الناس من نفسی بجمیع ما انت مطلع علیه منی فابدی للناس حسن ظاهری، واقصی الیک  
 بسوء عملی، تقرّباً الی**

(۱) -/ شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی.

(۲) -/ کسی که بمیرد و امام زمانش را شناسد همچون مردگان دوران جاهلیت است.

### مرزها، ص ۱۲۵

#### **عبادک و تباعداً من مرضاتک» «۱»**

خداوندا از این به بعد به تو پناه می‌برم که در چشم مردم ظاهرم را خوب جلوه بدهی، در حالی که در باطنم صفات  
 بدی را پنهان کنم، که برای خود نمائی و ریا آن چه را که تو با خبری برای مردم خوب جلوه دهم، حسن ظاهرم را  
 به مردم نشان دهم و اعمال بدم را به سوی تو بفرستم به بندگان نزدیک شوم و از رضای تو دور شوم.  
 به هر حال همواره عده‌ای فهمیده ولی ترسو یا سودجو حقیقت را زیر پا گذارده‌اند و عده‌ای هم متدین ولی نفهم و

دارای مغزی متحجر و تکان نخورده که با قیافه‌ای زاهدانه خود مردم را به سوی دین خود می‌کشند و به مردم می‌فمانند که دین واقعی خداوند نیز همین است.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ما این را انفاق می‌دانیم که کسی خشوع ظاهرش بیش از خشوع دلش باشد:

**«ما زاد من خشوع الجسد علی مافی القلب فهو عندنا نفاق»**

و راستی زیانش بسیار است که ظاهری باشد طعنه زننده بر اولیاء و باطنی خبیث تر از هر ستمگری، و یا ظاهری مدرس اولوالالباب و باطنی بی خبرتر از هر پیره زال خانه نشینی.

(۱) - / سفینه البحار نهج البلاغه ص ۲۶۸ ترجمه فیض

### مرزها، ص ۱۲۶

#### قبلاً

تنها این مسئله - کفر و ایمان - نیست که برای مردم به طور صریح روشن نشده است، ولی این هم یکی از مسائل بسیاری است که حدود و جهات مختلفش برای مردم کاملاً مشخص نشده و در نتیجه حوادثی را به بار آورده است. از طرفی دیگر به هر دستاویزی تکفیر می‌کنند و از این سر آبروها بر باد می‌رود و نیروها تلف می‌شود و گروه‌ها به جان هم می‌افتند. و در وسط راه هدف را گم می‌کنند.

و از طرفی تصور شده است که این مسائل عقیدتی تنها ضامن سعادت انسان است و نیازی به عمل صالح نیست و در نتیجه تصوف اخلاقی جلو آمده و در صحنه عمل و محیط بندگی با تکاء داشتن عقیده، مرتکب هر جنایتی می‌شوند مسئله دوم باید در نوشته‌ای جداگانه مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود که سعادت دو رکن دارد و بدون آن دو تحصیل سعادت امکان ندارد: ۱- ایمان و عقیده ۲- اعمال شایسته.

و لازمه ایمان صحیح عمل خوب است و گرنه، نه سعادت، بلکه زیان و خسران است که **«والعصران الانسان لفی**

**خسر الاذین آمنوا و عملوا الصالحات تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»** / قسم به زمان - (که اندازه حرکت

است) یا فشار (که عامل حرکت است) یا عصاره جهان

### مرزها، ص ۱۲۷

ماده (یعنی انسان کامل که نتیجه حرکت است) که همه انسان‌ها در زیانند مگر آن‌ها که ایمان داشته و کارهای صالح کنند و دیگران را به حقیقت و صبر در راه حقیقت سفارش کنند اصحاب پیامبر در هر برخوردی هنگام خداحافظی این سوره را برای هم می‌خواندند، تا برنامه کار فراموش نشود.

در این نوشته فقط مسئله اول مورد توجه است: چه خصوصیتی در عقیده اسلامی لازم است که بدون آن شخص، مسلمان نمی‌شود، و چه خصوصیتی فضیلت است نه رکن که با ندانستن و با انکار اشتباهی آن شخص، کافر نمی‌شود.

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی \_\_\_\_\_ را باید این مسئله در سطح عموم برای همه و همه روشن شود. تا بی جهت مردم به جان یکدیگر نتافتند و یکدیگر را کافر شمارند.

ضمناً برخی مسائل دیگر هم مورد بررسی قرار گرفته است که احیاناً دستاویز حمله و طرد افراد روشن از طرف افرادی که اگر خالص باشند لااقل ناآگاه و بی اطلاعند مانند مفهوم تسنن و تشیع و ترویج باطل، انقطاع الی الله و فنا و فساد فی الارض، ولایت و غیره.

یادداشت هائی بوده است که در چندین سال پیش در ارتباط با مسائل رهبری اسلامی جمع شده بود که اینک به طور مستقل در دسترس شما قرار می گیرد.

شاید بعداً مسائل دیگری نیز از آن سری بحثها تقدیم شود. امید است مفید بوده باشد.

قم- حوزه علمیه

محمد علی گرامی

شعبان ۱۳۹۷ هـ ق

مرزها، ص ۱۲۸

**آثار دیگری که از حضرت آیت الله العظمی گرامی منتشر شده است:**

- ۱- رساله توضیح المسائل
- ۲- المعلقات علی العروة الوثقی در چهار جلد (فقه استدلالی، به عربی)
- ۳- المعلقات علی العروة (به عربی - ۱ جلد)
- ۴- مناسک حج
- ۵- منهاج الفلاح (به عربی)
- ۶- درسهایی از علوم قرآن
- ۷- اخلاق و عرفان در وضو و نماز
- ۸- لولافاطمه (س) ..
- ۹- مالکیت خصوصی در اسلام
- ۱۰- مالکیتها
- ۱۱- شناخت قرآن
- ۱۲- نگاهی به مسئله بردگی در اسلام
- ۱۳- نگاهی به سیستم سیاسی اسلام
- ۱۴- مرزها
- ۱۵- مقدمه ای بر امامت
- ۱۶- فلسفه- مجموعه دفتر اول تا چهارم
- ۱۷- آغاز فلسفه (ترجمه بدایة الحکمه علامه طباطبایی)

۱۸- المنطق المقارن- (به عربی)

۱۹- تعلیقه بر منطق منظمه سبزواری

۲۰- مقصود الطالب (شرح حاشیه ملا عبدالله در منطق به عربی)

۲۱- قانون اساسی در اسلام (ترجمه کتاب نحو الدستور الاسلامی)

۲۲- عدالت اجتماعی در اسلام

۲۳- خودسازی و مسائل روانی

۲۴- بررسی ملاک‌های روانی در اسلام

۲۵- ترجمه ج ۱۰ تفسیر المیزان ۶

۲۶- خدا در نهج البلاغه

۲۷- مذهب

۲۸- تفکر

و .....